

وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان در دنیا

سخنرانان:

دکتر بهرام امیراحمدیان، حجت‌الاسلام محسن ربانی،

دکتر محمد اخگری

«برنامه ریزی» یکی از مراحل مهم انجام هر فعالیتی است که انتظار می رود با توجه به سرمایه‌گذاری‌های انسانی و مادی، به نتایج مطلوبی دست پیدا کند. برنامه‌ریزی فرهنگی علاوه بر اهمیت یاد شده، دارای پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های خاص خود می‌باشد. در بررسی‌های فرهنگی، تنوع جامعه مخاطب، تعدد شاخص‌ها، ویژگی‌های مورد نظر دربارهٔ محققان و بالاخره دیربازده بودن محصول، کار را بر دست‌اندرکاران حوزه فرهنگ (اعم از محقق و مجری) مشکل می‌سازد.

بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا، شاید یکی از اولین اقدامات برنامه‌ریزی فرهنگی در حوزه ارتباطات فرهنگی با سایر کشورها، مسلمانان و دیگر ادیان و اقوام باشد.

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در اجرای وظایف سازمانی خود مبنی بر پشتیبانی علمی از موضوعات فرهنگی و حوزه‌های مختلف آن؛ وضعیت فرهنگی، جایگاه و موقعیت اجتماعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا را از طریق برگزاری نشست‌های تخصصی مورد بررسی، مطالعه و تدقیق قرار می‌دهد تا از این رهگذر دست‌اندرکاران حوزه فرهنگ، علاقه‌مندان و دانشجویان بهره‌مند شوند.

وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان روسیه

دکتر بهرام امیراحمدیان

وقتی صحبت از روسیه می‌شود اول از همه فوری به ذهن ما متبادر می‌شود که ما همسایه هستیم؛ البته از لحاظ تاریخی همسایه بوده‌ایم ولی حالا دیگر اصلاً همسایه نیستیم؛ فقط از طریق دریای خزر، ما در جنوب دریای خزر و آن‌ها در شمال دریای خزر، یک بخشی از روسیه با ما از طریق آب، همسایه است. در شرق و غرب آن البته کشورهای دیگری در این دریا با روسیه همسایه هستند مثل آذربایجان در جنوب غرب، ترکمنستان و قزاقستان هم در شرق دریای خزر، خوب، مابین ما فاصله انداخته‌اند از لحاظ آبی. نکته‌ای که خیلی حائز اهمیت است این است که با وجود سوابق دیرینه روابط ایران و روسیه متأسفانه در جامعه ما شناخت راجع به روسیه خیلی کم است. از این منظر است که در برخی موارد وقتی که در محیط بین‌الملل تصمیماتی توسط روسیه گرفته می‌شود، در مجامع بین‌المللی زیاد خوشایند ما نیست و همیشه ما انتظار داریم که روسیه به عنوان همسایه ما همیشه منافع ما را مدافعه بکند؛ که این تصور درستی نیست. من فکر می‌کنم که رسانه‌های عمومی در ایران نتوانسته‌اند روسیه را به جامعه ایرانی بشناسانند؛ نقش کمی داشته‌اند و نتوانسته‌اند و موفق نشده‌اند ماهیت روسیه را با شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی‌ای که در روسیه حاکم است به جامعه بشناسانند. از این دیدگاه انتظارات ما از روسیه در حدی نیست که معقول باشد و گاهی به خطا می‌رویم. به همین سبب است که چنین جلساتی که برای شناخت جامعه روسیه برگزار می‌شود به نظر من خیلی می‌تواند مفید باشد. البته خوب، اگر سطح گسترده‌ای باشد، بعداً انتشار داده بشود خیلی خوب می‌شود. به همین سبب باید گفت که روسیه در جامعه ایرانی شناخته نشده و همان‌طور که آقای قمی‌لو فرمودند، شناخت ما از مسلمانان روسیه هم اندک است. چونکه کل جامعه را که شناختیم مسلمانان را هم خوب، نمی‌شناسیم. همیشه تصورمان از یک جامعه اسلامی این است که برداشت‌ها و باورهای خود را در آنجا متجلی ببینیم. اگر خلاف این واقع می‌شود، به آن جامعه زیاد اهمیت نمی‌دهیم یا طردش می‌کنیم. مثلاً فرض کنید وقتی که صحبت از این است که ما یک کشور اسلامی هستیم و شیعه هستیم، حتماً انتظار داریم که جمهوری آذربایجان هم که شیعه است، هرچه ما می‌گوییم گوش بکند و آنچه که خواسته‌های ماست در آنجا اجرا بشود. شعائر دینی، آداب و رسوم، مراسم و بزرگداشت بزرگان و مراکز علمی و فرهنگی اسلامی، همه‌ی این‌ها عین ما باشد. بعد وقتی که نیست ما مشکل پیدا می‌کنیم. از این منظر است که شناخت جوامع، به‌ویژه همان‌طور که فرمودند شناخت جوامع مسلمان، در وهله نخست و شناخت جوامعی که مسلمانانی در آن‌ها زندگی می‌کنند در گام بعدی از نکاتی است که ما باید به آن بپردازیم، که کمتر به آن پرداخته شده است. از این دید هنگامی که کسی به کشوری سفر می‌کند که در آن تعدادی مسلمان زندگی می‌کنند ولی در اقلیت هستند، ما با دید دیگری ما به آن‌ها نگاه می‌کنیم. بعد به خود آن جوامع که بر می‌گردد، که مسلمانانی در اقلیت، در کنار اکثریتی با دینی دیگر، زندگی می‌کنند،

آن‌ها هم نگاهشان متفاوت است. از این دیدگاه در روسیه که کشوری مسیحی است، تعدادی از مسلمانان در آن زندگی می‌کنند حائز اهمیت است. اصولاً در کشورهایی که اقلیت‌هایی زندگی می‌کنند، یا قومی یا دینی یا هر چیز دیگر معمولاً، به اندیشه‌ای روی می‌آورند به نام تریتوریالیزم (یعنی قلمروخواهی)، و اصولاً در اعلام تعداد خود، فزون‌شماری می‌کنند و دوست دارند برای نشان دادن بزرگی خود، تعداد نفوس خودشان را بیش از آنچه هستند اعلام کنند. در دنباله سخن در بحث خواهم گفت که چرا تعداد جمعیت مسلمانان روسیه را از ۱۵ تا ۲۴ میلیون می‌گویند. شما در می‌یابید که ۱۵ تا ۲۴ میلیون که می‌گویند، ببینید دامنه نوسان این عدد کجاست؛ پایش کجاست، بالایش کجاست! معمولاً در موارد مشابه می‌گوییم ۵ درصد بالا یا پایین؛ ولی وقتی که یکدفعه یک چنین رقم بزرگی، حدود ۶۰-۷۰ درصد کم و زیاد دارد، خوب این درست نیست و نشان دهنده تخمینی بودن رقم است! بنابراین مسلمانان روسیه به این ترتیب علاقه‌مند هستند تعداد خودشان را زیاد اعلام بکنند و دولت فدراسیون روسیه هم در مورد اقلیت‌هایی که دینی هستند، رقم رسمی ندارد. چون در آنجا یک کشور غیر دینی است، سکولار است، مسأله دین به آن صورت که در کشورهای دینی هست، طبیعی است که جلوه نمی‌کند. من برای نمونه یک موضوعی را عرض بکنم که در ایران اتفاق می‌افتد؛ تعداد زیادی آذری زندگی می‌کند ولی ما که نمی‌دانیم تعداد دقیق آنها چقدر است، ولی می‌دانیم بعضی استان‌های ما آذری‌نشین هستند، ایرانیان آذری‌زبان هستند. حالا در جمهوری آذربایجان که آذری‌زبان هستند، می‌خواهند اهمیت بدهند به خودشان، می‌گویند در ایران بین ۳۰ تا ۵۰ میلیون نفر جمعیت آذری زندگی می‌کنند. خوب، ما هم که تا کنون در سرشماری‌های خود از زبان شهروندان پرسش نکرده‌ایم در ایران که بگوییم به چه زبان اقوام ایرانی صحبت می‌کنند. از این نظر است که در روسیه هم مسلمانان تعداد خودشان را عمدتاً زیاد اعلام می‌کنند.

روس‌ها اصولاً بر سه مقوله ملی تأکید دارند. یکی قوم روس است، ملیت روس؛ و این ملیت زبان روسی دارند؛ زبان و ادبیات روسی بسیار غنی و قوی است. و بعد سوم آن کلیسای ارتدوکس روسی است. پس خیلی مهم است برایشان که یکی نژاد اسلاو باشند، روس باشند، زبانشان روسی باشد و دینشان دین مسیحی ارتدوکس و زبانشان روسی. نمادی که به صورت عقاب دوسر است در حقیقت می‌شود گفت که سرشت روس‌ها هم همین است. چون یک کشور بزرگ دو قسمتی است؛ بخشی کوچکی از آن در اروپا واقع شده، بخش بزرگ دیگرش در آسیا واقع شده است. هم به شرق نگاه می‌کند هم به غرب؛ این عقاب نشان می‌دهد که این دو چیز برایشان اهمیت ویژه ای دارد. البته درباره این نماد افسانه‌ای هم می‌گویند که هنگامی که یکی از تزار روسیه (پترکبیر) در جنگی که شکست می‌خورد، در حال بازگشت از جبهه در کشتی‌ای درحال فرار بوده که عقابی در روی دکل کشتی او می‌نشیند و او نگاه می‌کند و می‌بیند چیز عجیبی است؛ می‌گوید ای عقاب، من بر می‌گردم و دوباره جنگ می‌کنم، اگر موفق شدم تو را نماد دولت خودم قرار می‌دهم؛ که این اتفاق می‌افتد.

این پرچم سه رنگ روسیه هم به دوران پتر کبیر بازمی‌گردد.

خوب، ما می‌دانیم که نماد مسلمانان در روسیه و دیگر جوامع مسلمان، ماه، ستاره و مسجد است. مسجد اصلاً یک پایگاه عجیبی دارد. اینکه امام خمینی - رحمه الله علیه - می‌فرمودند که مسجد سنگر اسلام است حفظ [اش] کنید؛ یک واقعیتی است. برای اینکه

جامعه مسلمان با مسجد شناخته می‌شود. برای همین است که مساجد در خیلی از کشورها و همین‌طور در روسیه زیباترین بناهاست؛ چونکه خانه خداست، محل عبادت است، محل تجمع است و اینکه نماز جماعت واقعاً در آنجا آن ارزش خودش را دارد که می‌گویند ثواب زیادی دارد؛ به جهت اینکه در آنجا مردم مسلمان روسیه جای دیگری که بتوانند گردهم آمده و مسائل و مشکلات خودشان را مطرح کنند، خیلی کم دارند. پس بنابراین مسجد جایگاه خیلی بزرگی می‌شود، خیلی مهمی می‌شود از لحاظ عملکرد اجتماعی و فرهنگی. در مسجد جمع می‌شوند، مسائل و مشکلات خودشان را حل می‌کنند.

این نقشه روسیه است. از شرق تا غرب روسیه فاصله خیلی زیاد است. هنگامی که در شرق روسیه صبح مردم از خواب بر می‌خیزند کار اداریشان را آغاز کنند، در مسکو هنوز مردم در خواب هستند و موقعی که اینجا کارشان پایان می‌پذیرد، آنجا تازه کارشان آغاز می‌شود. بنابراین ارتباط اداری بین شرق و غرب کشور با مشکلات خیلی زیادی مواجه است. همین‌طور در مورد ایام شرعی هم می‌توان این دشواری‌ها را دید. در مناطق قطبی روسیه طول روز و شب گاهی آن چنان است که مسلمان برای گرفتن روزه با بیش از ۲۰ ساعت طول روز یا شب مواجه می‌شود.

جمعیت فدراسیون روسیه در آخرین سرشماری که ۲۰۰۲ انجام شده ۱۴۶ میلیون است؛ البته این [آمار داخل پاورپوینت] مربوط به ۲۰۰۸ است (۱۴۱/۶) که نشان می‌دهد از تعداد جمعیت روسیه کاسته شده است. پایتخت: مسکو؛ مساحت کشور ۱۷ میلیون کیلومتر مربع است؛ بزرگ‌ترین کشور جهان است. در روسیه دو دین عمده وجود دارد، یکی مسیحیت و دیگری اسلام است. یعنی یک کشوری که به این عظمت است، دو تا دین غالب در آنجا مسیحیت ارتدوکس و مسلمانان اهل تسنن هستند.

واحد پول روبل است و صادرات عمده و محل تامین درآمد دولت نفت و فرآورده‌های نفتی و گاز طبیعی و مواد خام طبیعی همچون چوب است. مشکلی که روسیه دارد برخلاف آنچه که در افکار عمومی به روسیه به عنوان یک ابرقدرت نگاه می‌شود و بنده در نوشته‌ها و مقاله‌های خود بدان اشاره کرده‌ام، یک اشتباه تاریخی بوده که روسیه را ابرقدرت قلمداد کرده‌اند. برای اینکه روسیه در داخل خودش، آن توان را ندارد. کسی که در روسیه مسافرت نکرده و بخش‌های آسیایی آن را ندیده باشد متوجه این مساله نخواهد شد که روسیه آن چیزی نیست که ما فکر می‌کنیم و به عنوان یک ابرقدرت می‌شناسیم. اگر چه از لحاظ زرادخانه‌ی هسته‌ای و سلاح‌های بالستیک، می‌توان آن را قدرتی بزرگ برشمرد. بنابراین روسیه صادرکننده مواد خام است؛ که آقای مدودف، رئیس جمهور سابق خیلی عتاب‌آلود به پوتین نخست‌وزیر گفته که ما می‌خواهیم روسیه را از یک کشور صادرکننده مواد خام، به کشوری تبدیل کنیم که محصولات صنعتی صادر کند، کالاهای صنعتی. یعنی روسیه به خوبی می‌داند که این مشکل را دارد. از دید جمعیتی روسیه پس از چین، هندوستان، آمریکا، اندونزی، برزیل، پاکستان و بنگلادش در رده هشتم جهان قرار دارد. حکومتش هم فدرال است.

دولت روسیه برای اینکه این کشور بزرگ را اداره کند با مشکلات زیادی روبروست. به همین سبب بوده که در دوره‌ای که پوتین روی کار آمد و این کشور گسترده را می‌خواست سر و سامان دهد، آن را به هفت منطقه فدرال تقسیم کرد که برخی از آنها از مساحت ایران هم بزرگ‌تر و وسیع‌تر است. وقتی که صحبت از یک کشور گسترده می‌شود، اگر از ولادی‌وستک در شرق روسیه کسی سوار قطار سریع‌السیر بشود، شبانه‌روز حرکت بکند و بخواهد به مورمانسک یا سنت‌پترزبورگ در غربی‌ترین نقطه روسیه

برود، باید یک هفته تمام در راه باشد و قطار همین‌طور براه خود ادامه دهد. او باید ۹ بار ساعتش را جلو و عقب کند! روسیه ۹ ساعت محلی دارد. بنابراین کشوری با این گستردگی را چگونه می‌شود اداره کرد؟ از لحاظ فضای سیاسی اگر دولتی بخواهد این را اداره کند چگونه باید آن را به واحدهای سیاسی و اداری تقسیم کند. به همین سبب ناگزیر شدند این کشور را به هفت منطقه تقسیم کنند که من در اینجا نشان داده‌ام. هفت منطقه فدرال است، هنگامی که آقای پوتین در این کشور روی کار آمد، با مشکلات عدیده‌ای مواجه بود؛ مافیا، مواد مخدر، قاچاق انسان، قاچاق اسلحه و خیلی مسائل دیگر. در هر منطقه‌ی فدرال هم یکی از افسران نخبه‌ی کا.گ.ب را انتخاب کرد، هفت فرماندار نظامی برای هفت منطقه‌ی فدرال انتخاب کرد که بعضی از این مناطق شاید سه میلیون کیلومتر مربع وسعت داشته باشند؛ بعضی از این مناطق ممکن است دو برابر ایران مساحت داشته باشد.

در تقسیمات کشوری روسیه ۲۱ جمهوری است؛ جمهوری‌های خودمختار. هرکدام از این جمهوری‌ها هم برای خودشان یک رئیس‌جمهور دارند، برای خودشان قانون اساسی هم دارند، شورای وزیران هم دارند، و پارلمان هم دارند. مسائل نظامی و سیاست خارجی اقتصاد خارجی در اختیار دولت فدرال است، ناگزیر در زمینه‌ی سیاست خارجی نمی‌توانند مستقل عمل کنند، با دولت فدرال یا همان دولت مرکزی است، ولی در بقیه‌ی موارد خودشان مسائل خودشان را حل می‌کنند. از جمله برای خودشان قانون اساسی دارند، پارلمان دارند. در جمهوری‌های مسلمان، آن‌هایی که عمدتاً در قفقاز شمالی و در منطقه‌ی ولگا مستقر هستند، این‌ها برای خودشان قوانین اسلامی هم دارند، می‌توانند عقد شرعی داشته باشند و مسائل دیگری که بعد به آن می‌پردازیم.

در داخل هر یک از این مناطق هفتگانه‌ی فدرال که برشمردیم تعدادی جمهوری اهست و تعدادی استان و تعداد دیگری ممکن است که یک سرزمین باشد، این شیوه تقسیمات روسیه است. دو شهر در روسیه که از بزرگترین شهرهاست، یکی سنت‌پترزبورگ و دیگری مسکو؛ این‌ها مثل شهر لندن برای خود دولت محلی دارند. زیرا همان گونه که می‌دانیم، در پایتخت ممکن است لایه‌های متعدد قدرت روی هم زیاد باشد. برای مثال می‌توان تهران را در نظر گرفت. در تهران هم رئیس‌جمهور مستقر است، هم استاندار تهران، هم شهردار تهران، هم رئیس قوه‌ی قضائیه در اینجا هست، هم رئیس پارلمان هست، همه‌ی این‌ها لایه‌های قدرت اند؛ می‌توانند اینجا در شهر تهران، اعمال قدرت بکنند. برای همین است که در شهرهایی مثل مسکو و سنت‌پترزبورگ یک دولت محلی دارد، آن دولت همه‌کاره است؛ رئیس‌جمهور نمی‌تواند در مسائل داخل شهر مسکو زیاد دخالت بکند؛ مثل همان مسائلی که در مورد آقای لوژکوف بود که در این آتش‌سوزی‌های جنگل‌های مسکو برکنارش کردند که مسائلس را متوجه هستید.

این هم آن مناطقی که عرض کردم اینجا دیده می‌شود. این‌ها که حاشیه‌های سیاه است همان هفت منطقه تقسیم شده و در داخل هفت منطقه هم تقسیمات خودش را دارد.

اما مسأله‌ای که در روسیه خیلی مورد توجه است، اقوام متعدد است. روسیه اصولاً کلکسیون‌ی از اقوام مختلف است. اول روس‌ها هستند با ۱۱۶ میلیون نفر در سرشماری ۲۰۰۲ و بعد هم اقوام دیگر؛ ۶۵ قومیت کوچک که هر کدام بیشتر از ۵۰۰ هزار نفر جمعیت دارند در آنجا وجود دارد.

این‌ها هم اقوامی هستند که در آنجا زندگی می‌کنند، گروه‌های قومی. از هندواروپایی گرفته تا ترک و آلتایی تا مغولی. هرکدام از این‌ها برای خود قلمروی مجزا دارند. من دیگر نمی‌خواهم وقت جلسه را زیاد بگیرم. گروه قومی که مسلمانان بیشتر در این‌ها

هستند گروه خانواده زبانی ترکی است، تاتارها، باشقیرها، نوغای ها، قومیقها، قاراچایها، بالکارها، اینها از گروههای ترکی ای هستند که مسلمانند.

اقوام خیلی قدیمی باستانی نیز در روسیه زندگی می کنند. جایی که از نظر توجه در روسیه خیلی مهم است، قفقاز است. لازم است اشاره ای راجع به قفقاز داشته باشیم. قفقاز منطقه ای است که بین دریای سیاه و دریای خزر واقع شده؛ این منطقه از جنوب به ایران و ترکیه محدود است، از شمال به دشتهای (استپهای جنوب غربی فدراسیون روسیه)، و رشته کوهی در این منطقه است به نام کوههای قفقاز بزرگ. این کوههای قفقاز بزرگ از دریای سیاه شروع می شود و تا دریای خزر کشیده می شود، که منطقه قفقاز را دو قسمت می کند؛ در دامنه های شمالی، قفقاز شمالی است که داخل فدراسیون روسیه است، مسلمانها هم عمدتاً اینجا هستند؛ در جنوب آن، قفقاز جنوبی است که آذربایجان و ارمنستان و گرجستان در آن واقع شده اند. بنابراین صحبت از قفقاز در این مطالبی که خدمتتان عرض می کنم، منظور قفقاز شمالی است که در فدراسیون روسیه قرار دارد، نه قفقاز جنوبی؛ ولی آنها آنجا خودشان را قفقازی می دانند. اصولاً تأثیر قفقازی های شمالی بر قفقازی های جنوبی هم زیاد بوده؛ از جمله مثلاً رقص قفقازی و لباس های چرکسی که می پوشند. یا آنجا منطقه ی چرکاسیا بوده یا سیرکاسیه، چرکسها یا به قول تاریخ مبارک غازانی می گوید همین چهارکس بوده؛ چهار تا طایفه بوده اند، بعد شده اند چارکس، بعد شده اند چرکس. این سیرکاسیه یک فدراسیون بزرگی بوده از اقوام قفقازی؛ نقش خیلی مهمی در مبارزات مردم قفقاز علیه پیشروی روسیه به سمت جنوب داشته اند. این منطقه قلمرو اسلامی بوده و قلمروی بوده که روسها در آنجا نبوده اند؛ بعد روسها با پیشروی بسوی جنوب پایین آمده و آنجا را اشغال کرده اند؛ می شود گفت که از اواخر قرن نوزدهم وارد اینجا می شوند و بعد در اینجا جنگ های بزرگی رخ می دهد. جنگ کبیر میهنی، جنگ کبیر قفقاز که مبارزه ی مسلمانان علیه اشغال روسیه در این سرزمین بوده که بزرگترین قهرمانان آنجا امام شامل داغستانی است که حدود ۳۰ سال با روسها جنگ می کند؛ در سال ۱۸۵۸ پس از کشتارهای زیاد مسلمانان از سوی روسها، برای جلوگیری از خونریزی بیشتر مسلمانان ناگزیر به تسلیم می شود؛ وقتی که روسها می آیند اینجا و با شکست مردان مسلمان پیشروی می کنند، دختران و زنان قفقازی خودشان را از بالای کوهها و صخره ها به دره ها پرت می کنند که به دست سربازان روس گرفتار نشوند. داستان خیلی غم انگیزی دارد که من فکر می کنم که یکی از موضوعاتی که می شود به آن پرداخت و به شکل فیلمهای مستند سینمایی و تلویزیونی و داستان خیلی راجع به آن کار کرد، همین مساله می تواند باشد. باعث سربلندی مسلمانان است که چگونه با دست خالی در مقابل یک امپراتوری بزرگی مثل روسیه قیام می کنند؛ روسیه ای که در سال ۱۸۱۲ امپراتوری ناپلئون را شکست داده بود می آید در مقابل مسلمانها نمی تواند به سمت جنوب پیشروی کند. حتی در داستان «حاجی مراد» و «قزاقان» تولستوی نوشته شده که اینجا برای اینکه روسها بتوانند مسلمانها را تار و مار کنند، حتی جنگلها را قطع می کنند که اینها نتوانند در آنجا پناه بگیرند. قفقاز شمالی و مقاومت مسلمانان در زمان خود بقدری شهره می شود که الکساندر دوما هم جذب آنجا می شود و به منطقه مسافرت می کند. الکساندر دوما یک کتابی دارد در باب خاطرات و خطرات سفرش به این منطقه، که کتابی مستند است به نام «قفقاز»؛ به فارسی ترجمه نشده ولی به آذری ترجمه شده است. داستانهای خیلی جالبی است از مبارزات امام شامل داغستانی که علیه روسیه جنگ می کند و بالاخره شکست می خورد و تسلیم می شود. او به قدری عظمت و شهرت در بین مسلمانان روسیه

و عثمانی داشته که حتی نمی‌توانند او را اعدام کنند، به جهت اینکه تمام مسلمانان تحت تأثیر این رویداد قرار گرفته بودند. من فقط یک مستندی پیدا کردم که یک نفر روحانی تبریزی به نام سلطان‌القرایی در دوره‌ای که امام شامل جنگ می‌کرده، می‌رود و به امام شامل کمک می‌کند. تنها مأخذی که پیدا کردیم راجع به شرکت ایرانیان در آن جنگ، این بوده که این روحانی مبارز می‌رود آنجا جنگ می‌کند و بعد از شکست آن‌ها دوباره بر می‌گردد به تبریز. این داستانی از مقاومت مسلمانان در برابر روس‌هاست. روس‌ها شاید به علت اینکه در سال ۱۳۸۲ میلادی تگتمش از اردوی زرین، مسکو را به آتش می‌کشد - شهر مسکو شهری با حصارهای و قلعه‌های تدافعی چوبی بوده - خیلی کینه‌ی عجیبی نسبت به مسلمانان پیدا می‌کنند. چون اسلام هم از طریق همین اردوی زرین از نوادگان چنگیزخان مغول به میان تاتارها نفوذ کرده است. روسها حدود ۲۵۰ سال تحت سیطره و خراجگزار مغول‌های اردوی زرین بودند؛ به همین جهت نسبت به ترک‌ها و مغول‌ها خیلی حساسیت دارند و حمله‌ای که بعد از قدرت‌گیری رومانف‌ها در قرن شانزدهم مصادف با صفویه رخ می‌دهد، این‌ها به سمت جنوب که حرکت می‌کنند، خانات غازان را تار و مار می‌کنند و مساجد را می‌سوزانند و مسلمان‌ها را به‌زور مسیحی می‌کنند. خیلی داستان غم‌انگیزی دارد داستان تاتارهای ولگا و مسائل دیگری که در آنجا رخ می‌دهد. بعد آستاراخان را در همان سال‌ها تسخیر می‌کنند. در فیلم سینمایی ایوان مخوف (ساخت شوروی) در این باره صحنه‌هایی دارد. شاید - من این‌طور فکر می‌کنم - حرکت روس‌ها به سمت جنوب برای دسترسی به آب‌ها و کینه‌ی آن‌ها به مسلمانان از آنجا نشأت می‌گیرد و تمام مسلمان‌ها را به نام ترک و تاتار می‌شناسند؛ چونکه تاتارها اولین بار اسلام را آنجا بردند؛ و شاید ادامه‌ی جنگ چچن در ذهن روس‌ها همین یک نوع گذشته‌ی تاریخی است که با مسلمانان به این صورت برخورد بکنند و شدیدترین فجایع را در قفقاز شمالی به وجود بیاورند. البته چچن‌ها جریان زیاد مورد تأییدی نیست ولی همین که حقوق انسان‌ها را به اسم اسلام زیر پا گذاشته‌اند، خیلی مسأله است. قفقاز قلمروی است که به آن می‌گویند «موزائیک اقوام». در همین قفقاز شمالی، خود داغستان هم حتی، روستاهایی هستند که در جوار یکدیگر هستند و زبان همدیگر را نمی‌فهمند. و این‌ها - بعداً به آن خواهم پرداخت - از یک زبان مشترک روسی استفاده می‌کنند. هم استرابو در سال ۲۳ میلادی و هم مسعودی، فکر می‌کنم قرن چهارم هجری، ذکر می‌کنند که قفقاز «موزائیک اقوام» است. این قدر اقوام هست که آبادی‌های همجوار زبان همدیگر را نمی‌فهمند.

اکنون پس از فروپاشی شوروی و این وضعیت که پیش آمده، مسلمانان می‌خواهند خودشان را پیدا بکنند؛ بازیابی هویت. در دوره‌ی شوروی هم خیلی متداول بوده که این‌ها می‌خواهند که فرهنگ و هویت خودشان را داشته باشند، می‌خواهند شعائر مذهبی‌شان را داشته باشند. هنوز که در روسیه به مناطق مسلمان‌نشین یا روس‌نشین می‌رویم، آنجا هویت دینی دیگر مثل چند سال قبل نیست، در دهه‌های قبل هویت دینی زیاد برایشان اهمیت نداشت. جالب است هنگامی در یک خانواده مهمان می‌شدی، مرد مسیحی بود، زن مسلمان! یا بالعکس. هر دو، شعائر و فرائض دینی خودشان را هم برای خودشان انجام می‌دادند، بدون اینکه با همدیگر مشکلی داشته باشند. یعنی بین مردم - نه بین حکومت و مردم - سطح بالایی از تسامح و تساهل در بین مردم بود، مردم راحت با هم زندگی می‌کردند. مثل خیلی جاهای دیگر. درست در دوره‌ای که بین آذربایجان و ارمنستان سر مسأله‌ی قره‌باغ جنگ بود، من در تفلیس در محله‌ای بودم به نام شیطان‌بازار، محله‌ی قدیمی آخوندوف، در آنجا ارمنی‌ها و شیعه‌ها - محله آخوندف

تفلیس محله‌ی شیعه است - با هم زندگی می‌کردند، حتی به همدیگر دختر می‌دادند. یعنی این برایشان مهم نبوده که این مسلمان و آن ارمنی است. یعنی این سطح و آستانه دوستی ملتها و ادیان و مذاهب است. اسلامی که ما می‌گوییم در این مناطق، خیلی آنچنان ما مثل خودمان نپنداریم. یک نوع تساهل و تسامحی آنجا وجود دارد و خارج از تعصبات خیلی شدید است. اما اخیراً می‌بینیم که این بازیابی هویت در روسیه خیلی قدرت پیدا کرده و مسلمانان هم می‌خواهند بگویند من هستم! و به همین جهت است که به نهادها و تشکیلاتی روی آورده‌اند که در ادامه‌ی بحث به آن خواهیم پرداخت.

همان‌طور که عرض کردم مسجد خیلی نماد جالبی است. این رودخانه‌ی ترک است. لرمانتوف یک شعری راجع به اینجا گفته که هدایای ترک نام دارد. این ترک هدیه دارد می‌برد، هدیه‌اش جنازه‌ی جوانمردان آوار است که برای دفاع از سرزمین خودشان در برابر روس‌ها قیام کردند و کشته شدند، شهید شدند؛ این شهدا را از اینجا دارد حمل می‌کند. این رود و می‌بپیوند به دریای خزر؛ من این شعر را ترجمه کرده‌ام و چاپ کرده‌ام. این مسجد، مسجد مسلمانان سنی است در شهر ولادی قفقاز. شهر ولادی قفقاز مرکز اوستیای شمالی است. اوستیای شمالی یکی از جمهوری‌هایی است که در داخل منطقه‌ی قفقاز شمالی در فدراسیون روسیه قرار دارد. پایتخت آن ولادی قفقاز نام دارد. ولادی به معنای ارباب است. روس‌ها به جنوب که پیشروی و آمدند که این منطقه‌ی قفقاز ایران را بگیرند، قفقاز جنوبی را، نیاز به یک پایگاه داشتند که آنجا بایستند؛ یک قلعه اینجا درست کردند به نام ولادی قفقاز، یعنی ارباب قفقاز و در اینجا مبارزات و کشت و کشتارها شروع شد. یرملوف، ژنرال روسی، به قول پوشکین ژنرالی بی رحم و خشن بود. پوشکین در یک شعری می‌گوید که قفقاز بیدار شو یرملوف می‌آید! یعنی کشت و کشتار به دنبالش است، آگاه باشید! این شهر نمادین را در اینجا ساختند و در آنجا مسلمانان این مسجد است را ساختند.

اینجا هم زمستانی است که برف گرفته و از زاویه‌ی دیگری این مسجد را می‌توان دید. من رفتم اینجا متأسفانه این‌ها امکانات و پول کم دارند. مسلمانان مردگان را در همین‌جا در داخل مسجد غسل می‌دهند. یعنی حتی برای خودشان غسلخانه هم به ندارند. اوست‌ها، ساکنان اصلی این سرزمین، با اینکه همه‌شان ایرانی تبارند، ولی با مسلمان‌ها رابطه خوبی ندارند.

مسأله‌ی دیگر در روسیه [این است که] مسلمانان از لحاظ مالی ضعیف هستند. مثلاً اینجا حدود ۸ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند ولی در هندوستان مسلمانان اکنون ۱۲-۱۳ درصد هستند. هندوستان اگر که یک کشور مسلمان نیست، ولی باید باور کنید که بیش از ایران جمعیت مسلمان دارد؛ حدود ۱۰۰ میلیون جمعیت مسلمان دارد! در آنجا هم امکاناتی به آنها نمی‌دهند. مسلمانان به پستهای مقامات و این مقوله‌ها خیلی کم می‌رسند؛ اینجا هم به خاطر اینکه یک کشور مسیحی است، مسلمانان زیاد در سطوح بالا نیستند، یا اگر باشند هم جوامع مسلمانان جوامع فقیری است. به آنها اجازه نمی‌دهند مسجدشان را توسعه بدهند و بعد، این‌ها هم نمادین دائماً نماز جمعه را می‌آیند در خیابان‌ها و در پیاده‌روها می‌خوانند.

این هم مسجد شیعیان است. من تقاضا می‌کنم این را منتقل کنید. من چند جا صحبت کرده و این را گفته‌ام. این مسجد به یک افلاک‌نما تبدیل شده است و در شبستان مسجد، دستشویی گذاشته‌اند. من در سال ۲۰۰۵ اینجا بودم این عکس را گرفته‌ام؛ به رایزنی فرهنگی ایران، به سفارت ایران، گفتم که بروند این محل را خریداری کنند. کسی که اینجا امام مسجد بوده، ظاهراً وامی گرفته بوده و نتوانسته بود وام را به دولت اوستیا بدهد و دولت مجبور شده که این مسجد را به که عنوان وثیقه بوده مصادره کند و

اکنون این محل از [حالت] مسجد در آمده و به مکان عمومی شهر تبدیل شده است. من با بازرگانانی که آنجا بودند و شیعیان آنجا صحبت کردم گفتم بروید و این را خریداری کنید. گفتند از لحاظ حقوقی مشکلات دست‌وپاگیر زیادی دارد باید حل بشود. من حالا نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده ولی من چند جا گفته‌ام، اگر شما هم منتقل بکنید، از نمایندگان رسانه های گروهی می‌خواهم این مورد را منعکس کنند، تا ما برویم دوباره این مسجد شیعیان را در اینجا احیا بکنیم.

معماری مساجد هم در روسیه متفاوت است؛ اغلب متأثر از معماری کلیساهای ارتدوکس و همین‌طور از معماری روسی است. مساجدی که در آنجا دیده می‌شود با مساجدی که در جاهای دیگر در سرزمینهای اسلامی دیده می‌شود تقریباً متفاوت هستند. خوب! سابقه‌ی اسلام در روسیه خیلی قدیمی است. شاید در همان سال‌های اولیه است که در منطقه‌ی پاولزیه یعنی اطراف ولگا، صد سال جلوتر از گرایش روسیه به شاخه‌ی ارتدوکس مسیحیت که در قرن سوم میلادی بوده، اسلام در اینجا وجود داشته و پیروانی داشته است.

ما اگر مسلمانان را از لحاظ نژادی تقسیم‌بندی بکنیم، به چند دسته تقسیم می‌شوند. گروه یک: یکنواخت اقلب مردم مسلمان باشد، آن جایی که همه‌شان مسلمان هستند یا خود قومیت همه‌شان مسلمان‌اند، مثل چچن و اینگوش؛ که این‌ها را به‌شان می‌گویند از شاخه‌ی وایناخ. از نظر قومی تقریباً چچن‌ها و اینگوش‌ها با هم پسرعمو هستند. جمهوری‌های چندنژادی که مسلمانان در آن‌ها اکثریت را تشکیل می‌دهند؛ مثل داغستان، کاباردینو-بالکاریا، کاراچای-چرکس؛ این‌ها هم اکثریت مسلمان هستند. یک جاهایی هستند که یکنواخت نیستند؛ مثل اوستیای شمالی، کالمیکیا، آدیگه.

در روسیه مسلمان‌ها اصولاً در جاهایی مستقر شده‌اند که تقریباً می‌شود گفت مناطق صنعتی است. نفت. در مناطق مهم استخراج نفت و دیگر منابع زیرزمینی قرار دارند. مثل تاتارستان - مثلاً تاتارستان مرکز نفتی بخش اروپایی روسیه است - باشقیرستان، تیومن - تیومن در سمت سیبری است؛ بیشتر مغولی هستند. - مایکوپ - در قفقاز شمالی - چچنستان و داغستان شمالی. پس مسلمان‌ها در جاهایی مستقر هستند که دسترسی به منابع ثروت طبیعی نرفته است. یا جزو مناطق تفریحی روسیه به شمار می‌روند مثل باشقیرستان، آلتای، جمهوری‌های شمال غرب قفقاز و ناحیه‌ی پیاتیگورسک در استان کراسنودار، این هم در قفقاز شمالی است. مسلمانان تاتارستان، چوواشیا، ماری‌ال، آستراخان، باشقیرستان، چلیابینسک و اورنبورگ، در مناطق هموار و دشت و جلگه و بقیه مسلمانان در مناطق کوهستانی زندگی می‌کنند. در منطقه‌ی اورال به سمت مسلمانان که می‌روی، هم مسلمانان هم غیر مسلمانان، یک چیز جالبی در مناطق روستایی جلوه‌گری می‌کند. در اینجا در ساختمان‌های روستایی هیچ نوع حفاظی نیست الا یک پرچینی که کمتر از یک متر و به صورت دیوار است؛ و بعد در ساختمان‌هایی که اصولاً یک طبقه‌ای (ویلاهی) است، پنجره‌ها هیچ‌گونه حفاظی ندارند؛ حفاظ فلزی. نشان می‌دهد که در این جامعه مردمانی که زندگی می‌کنند چیزی به نام دزدی یا دستبرد زدن و این‌طور چیزها وجود ندارد و جامعه‌ی ای سالم است. اتفاقاً بخش آسیایی روسیه، به‌ویژه در بین مسلمانان، جوامعی که مسلمانان در آنجا زندگی می‌کنند، خیلی امنیت برقرار است و از لحاظ آداب و رسوم و فرهنگ با بخش اروپایی و به‌ویژه مسکو و جاهایی مثل سنت پترزبورگ، ولگاگراد، و نیژنی نووگورود کاملاً تفاوت دارند (؟)، اصلاً این طرف روس‌ها نوعی دیگری هستند؛ هم اسلاوها، هم نژادهای دیگری که در بخش آسیایی زندگی می‌کنند یک ویژگی‌های خاصی دارند، مهمان‌نواز هستند، خیلی گذشت دارند،

آرام هستند، کلک نمی‌زنند؛ و جامعه‌ی خیلی سالم است. جالب اینجاست که از هر کدام از این استان‌ها را بازدید می‌کنی، همه‌شان علاقه‌مندند با جمهوری اسلامی ایران رابطه داشته باشند. ولی ما متأسفانه نتوانسته‌ایم حتی یک کنسولگری در بخش آسیایی داشته باشیم، حتی یک اتاق داشته باشیم. من در دانشگاه اورال جنوبی که بودم به من گفتند که می‌خواهند که یک اتاق در بخش مطالعات ایران اینجا داشته باشند، چون مسلمان زیادی دارند، دلشان می‌خواهد اینجا دوره‌های آموزش زبان فارسی دایر بشود. من به آقای ابوذر ترکمان رایزن ایران در مسکو نامه نوشتم و ایشان تقاضا کردم که این کار را در آنجا صورت بدهند؛ ولی مثل اینکه اقدامی نشده است. آن‌ها خیلی علاقه‌مند هستند در آن دانشگاه جایی برای مطالعات ایرانی و ایران‌شناسی و اتاق ایران دایر بکنند. دوستان این را اگر منتقل کنند که یک چنین جاهایی هم وجود دارد که خیلی به ایران علاقه‌مندند. من از لحاظ اقتصادی هم گزارش‌هایی تهیه کرده‌ام به چندین استان و استاندار و اتاق نوشته‌ام ولی متأسفانه هیچ کسی به من جواب نداد که این‌ها می‌خواهند با ما همکاری داشته باشند.

گفتم که ۱۵ تا ۲۴ میلیون مسلمان در روسیه زندگی می‌کنند. خوب، این رقم خوبی نیست! بگوییم مثلاً بین ۲۰ میلیون تا ۲۰ میلیون و ۵۰۰ هزار، یک چیزی می‌شود؛ ولی ۱۵ تا ۲۴ میلیون خیلی جالب نیست. سرشماری‌ای که حدود ۲۰۰۲ بوده حتماً ۲۰۱۲ هم صورت خواهد گرفت. مهمتر از همه تاتارها هستند با بیش از ۵/۵ میلیون جمعیت. تاتارها خیلی اهمیت دارند. باید عرض کنم که از گذشته‌های دور خوانین و بزرگان تاتار با دربار روسیه در ارتباط بوده‌اند. بعد که روسها در اواسط قرن شانزدهم تاتارستان را گرفتند، تاتارها یک نوعی ارتباط نزدیک با دربار رومانف‌ها پیدا کردند، برای همین نقش زیادی داشتند. بعد کسانی بودند که در شرق این‌ها را قبول داشتند، پس شاید پل ارتباطی فرهنگی بین غرب (مسکو و روس‌ها) و شرق، تاتارها بودند. و همین‌ها بودند که در جاده‌ی بین‌المللی آبی خزر- ولگا نقش اساسی ایفا کردند و از طریق رود ولگا که مادر روسیه نامیده می‌شود، این بازرگانان تاتار در اینجا راه ابریشم را ادامه دادند؛ راه دریایی ابریشم در این سمت ادامه داشت. پس از تاتارها، باشقیرها با یک میلیون، بیشترین تعداد مسلمانان را در این منطقه بخود اختصاص می‌دهند. چچن‌ها همان‌طور، آوارها، قزاق‌ها... این قزاق‌ها که ما صحبت می‌کنیم با آن قزاق‌هایی که در جاهای دیگر (در قزاقستان) هستند، اشتباه گرفته نشود. آن‌ها کازاخ هستند یا قزاق ترک‌زبان هستند و این‌ها قزاق هستند که به‌شان می‌گویند کوساک (Cossacks)؛ در زبان انگلیسی این‌ها را کوساک می‌نویسند. این‌ها کسانی هستند که در نظام سرواژی در روسیه که دهقان به زمین وابسته بود و با زمین خرید و فروش می‌شد، مثل یک ملک و جزئی از آن بود، این‌ها از این نظام بیزار و فرار می‌کنند و می‌آیند به سمت جنوب روسیه به سمت قفقاز و چون می‌خواستند بگویند که این‌ها فراری‌اند از لفظ فراری «قاچاق»، ترکی استفاده کردند، قاچاق یعنی فراری، چون نمی‌توانستند بگویند فراری به این‌ها گفتند کاساک، کازاک. این قزاق‌های دُن هستند که شولوخوف در داستان قزاق‌های دُن می‌نویسد، «دن آرام»، این قزاق‌ها آن قزاق‌ها هستند که بعد سولژنیتسین قبل از فوتش به پوتین می‌گوید که شما دوباره باید استانی‌تساها را در قلمروهای روسی برقرار بکنید. استانی‌تساها اسقرارگاه‌های جمعیتی بودند که این قزاقان در سرحدات جنوبی روسیه برای استقرار خود بنیان نهاده بودند و مانند آبادیهای تدافعی بودند. بعد حکومت روسیه دید با این‌ها کاری نمی‌تواند بکند، گفت همان‌جا که هستید بمانید، همان‌جایی که هستید اصلاً مال شما باشد، ولی مرزهای ما را حفظ کنید. قزاق‌ها مرزبانان روس می‌شوند؛ این قزاق‌ها آن قزاق‌ها هستند.

آذربایجانی‌هایی در روسیه زندگی می‌کنند، آذری‌ها هم که می‌دانیم مسلمان هستند. کاباردین‌ها، دارگین‌ها، کومیت‌ها، اینگوش‌ها. این‌ها اقوامی هستند که حدوداً رقم قابل توجهی (۴۰۰ هزار به بالا) را دارند.

بعد، مناطقی که به طور مرسوم اسلام در آن‌ها رواج دارد، مناطق مرکزی و جنوبی روسیه است. گفتیم مثل پریولژیه، اطراف ولگا. جالب است که بسیار سرزمین‌های حاصلخیزی است. هنگامی که از رودخانه‌ی ولگا صحبت می‌کنیم، رودخانه‌ی ولگا رودخانه‌ی خیلی طولانی و بزرگترین رودخانه اروپاست، حدود ۱/۵ میلیون کیلومتر مربع حوزه‌ی آبریز این رودخانه است و این رودخانه مادر روسیه نام دارد و از بزرگی آن همین بس که کم عرض‌ترین نقطه آن در شهر آستاراخان که من به چشم خود دیدم، جایی بود که در عرض ولگوانسته بودند پل احداث کنند عرض آن حدود ۲ کیلومتر بود؛ پل در کم عرض‌ترین نقطه بنا شده است. رود ولگا هم چون دریایی دیده می‌شود. بیش از ۹۰ درصد آب دریای خزر از طریق این رود تأمین می‌شود و ماهی فراوان دارد و کشتیرانی و حمل و نقل آبی آن از اهمیت ویژه‌ای در روسیه برخوردار است. ولگا رود بزرگی است که مسلمانان هم در اطراف این رود در غازان، در تاتارستان و در باشقیرستان در کرانه‌های آن زندگی می‌کنند.

بنا به گزارش اداره دینی مسلمانان در بخش اروپایی روسیه، در استان مسکو بیش از ۳ میلیون مسلمان و در خود شهر مسکو حدود یک‌ونیم تا دومیلیون نفر مسلمان سکونت دارند. ولی چون سرشماری نمی‌شود، تعداد دقیق آنها معین نیست. می‌خواهیم بگوییم که تمرکز مسلمانان به صورت یکپارچه، عمدتاً در بخش مرکزی و اروپایی روسیه است که جمعیت قابل توجهی ساکن هستند؛ نسبت به مسلمانان دیگر از امکانات خیلی بیشتری برخوردار هستند. مسلمانان روسیه اکثراً از اهل تسنن، شاخه‌های حنفی و شافعی‌اند. در پریولژیه داخل روسیه و سیبری اکثر مسلمانان از شاخه‌ی حنفی و در قفقاز (به غیر از آذربایجانی‌ها) شافعی هستند. آذربایجانی‌هایی که در قفقاز زندگی می‌کنند شیعه هستند. آن‌ها در یک کلونی خیلی بزرگی در شهر دربند هستند، در شهر دربند مساجدی برای خودشان دارند. یک مسجدی در شهر دربند هست شاید قدمتش به هزار سال برسد. خیلی کهن است؛ مسجد سنگی است. من به آنجا رفتم و این کتیبه‌ها را عکس گرفته‌ام. در شهر دربند قلعه‌ی دوره ساسانی همان‌طور استوار و محکم مانده؛ قلعه‌ای که برای جلوگیری از هجوم قبایل شمال، قبایل دشت قباچاق، از جمله خزرها، داخل امپراتوری ایران و امپراتوری روم، که این دو امپراتوری با همکاری هم این قلعه را ساختند. آن قلعه هنوز سر جای خودش پابرجاست و حکومت روسیه بسیار خوب از آن حفاظت کرده‌است. بنابراین مسلمانان روسیه همان گونه که گفته شد، هم حنفی هستند، هم شافعی و هم شیعه که ملاحظه می‌کنید.

باز هم ارقام مختلفی در باره مسلمانان. اداره‌ی مفتیات روسیه گفته که روسیه ۲۳ میلیون مسلمان دارد از ۳۸ قوم. اما روس‌ها یک مشکلی که دارند، این است که می‌گویند چه کسانی مسلمان‌اند؟ می‌گویند آنانی که شهروند روسیه هستند و پاسپورت روسی دارند و تبعه‌ی روسی هستند، یا آنانی که در اینجا اقامت دارند. اگر بخواهند آمار رسمی از مسلمانان ارائه بکنند منظورشان آن‌ها هستند. برای اینکه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، از بخش‌های مسلمان‌نشین شوروی سابق، مهاجران زیادی به روسیه مهاجرت کردند و در آنجا کار می‌کنند. ملاحظه کنید باز هم اطلاعات را ببینید، ما چه گونه اطلاعات از مسلمانان روسیه داریم. می‌گویند که در آنجا ۳۰۰۰ مؤسسه‌ی مذهبی دارند ولی یک منابع دیگری هم می‌گویند ۷۰۰۰ مؤسسه. بین ۳۰۰۰ تا ۷۰۰۰ اختلاف بسیار است

و تعریف‌های متفاوتی بکار می‌رود. شاید مثلاً یک کسی می‌گوید اگر جایی دو-سه نفر غیر رسمی هم برای خودشان یک تشکیلاتی داشته باشند، آن هم جزو مؤسسه است. ولی آنکه می‌گوید ۳۰۰۰ تا می‌گوید مؤسساتی هستند که در وزارت کشور ثبت شده‌اند. از لحاظ ثبتی و غیر ثبتی با هم تفاوت دارند. ممکن است مثل بعضی جاهایی هستند که در ایران می‌بینید، یک شورای محلی یا هیأت‌های عزاداری یا هیأت‌هایی که خود مردم هدایت می‌کنند و ثبت نشده‌اند نیز گاهی در این آمارها منظور می‌شوند. اما روسیه یک مشکلی هم دارد - خود دولت روسیه، نه مسلمانانش - و آن این است که اکنون اگر فرض کنیم که ۲۰ میلیون مسلمان در آنجا زندگی می‌کند؛ اگر این جمعیت بیش از ۲/۵ درصد در سال رشد داشته باشد، آن جامعه در عرض ۲۱ تا ۲۵ سال دیگر دوبرابر می‌شود. یعنی اکنون اگر با این رشد جلو بروند، ۲ درصد یا کمی بیشتر، چه اتفاقی می‌افتد. مسلمانان روسیه زاد و ولدشان بالاست. در صورتی که زاد و ولد اسلاوها منفی هم شده است. یعنی در اثر تاخیر در سن ازدواج، تشکیل خانواده‌های غیر قانونی و مسائل دیگر، مثل هر جایی که در غرب موجود است، نوعی اباحه‌گری، رسیدن به یک نوع نیهیلیسم و پوچی. این‌ها نمی‌خواهند ازدواج کنند، نمی‌خواهند صاحب اولاد بشوند، می‌خواهند بروند بگردند، زندگی بکنند. بنابراین اسلاوها جمعیتشان دارد کم می‌شود و رشد منفی دارد. به جهت اینکه مهاجرت منفی هم دارند. یعنی تعداد کسانی که می‌روند و تعداد کسانی که می‌آیند با هم موازنه نمی‌شوند. بنابراین [تعداد] روس‌ها ثابت می‌ماند و حتی دارد کم می‌شود. روس‌ها، اسلاوها رشد منفی داشته‌اند؛ مسلمانان می‌خواهند تعدادشان افزایش یابد. اگر بعد از ۲۵ یا ۳۰ سال دیگر دو برابر شوند، مثلاً برسند به ۵۰ میلیون نفر چه اتفاقی خواهد افتاد. برای یک کشور مسیحی مثل روسیه، ۵۰ میلیون رقم خیلی بزرگی است. بنابراین می‌گویند که بعضی‌ها - آن‌هایی که خوشبینانه نگاه می‌کنند- در سده‌ی آینده روسیه کشوری مسلمان خواهد بود؛ یعنی رشد شتابان مسلمانان و افزایش و فزونی جمعیت آنان نسبت به اسلاوها و این هشدار است برای روس‌ها؛ روس‌ها هم بیکار ننشسته‌اند؛ تشویق می‌کنند. اخیراً آقای نخست‌وزیر پوتین گفته که هر کسی صاحب اولاد بشود ۵۰۰ دلار از ما پول می‌گیرد. کمک‌های تشویقی هم برقرار کرده‌اند، که بعضی موقع‌ها در ایران هم چنین تشویقاتی می‌شود.

نزدیک به یک میلیون نفر مسلمان در روسیه زندگی می‌کنند که زبان آن‌ها جزو زبان‌های ایرانی محسوب می‌شود. برای ما هم جالب است که ما باید راجع به کسانی که زبان ایرانی دارند، ما هم برنامه‌هایی داشته باشیم. ببینید! ترک‌ها در همه‌ی قلمروهای روسیه که ترک‌زبان هستند به‌ویژه در قفقاز شمالی، خیلی کار کرده‌اند. یعنی نفوذی که ترکیه پیدا کرده با روسیه‌ای که با هم در جنگ بوده‌اند (امپراتوری عثمانی و امپراتوری روسیه) الآن رسیده‌اند به یک جایی که درحقیقت می‌شود گفت ممنوع‌ترین نقاط روسیه‌ی آن موقع که شوروی‌ها خیلی روی آن حساس بودند، ترک‌ها نفوذ کرده‌اند. یکم سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی و دوم در زیرساخت‌های فرهنگی. در روسیه جاهایی را تأسیس کرده‌اند به زبان ترکی درس می‌دهند؛ در منطقه‌ی قفقاز دانشگاه‌های ترکی برقرار کرده‌اند. هیچ‌کدام از این مناطق، خط پروازی به ایران وجود ندارد. من به جمهوری‌هایی که رفته‌ام همه تقاضایشان این بود که یک پرواز مستقیم بین یکی از شهرهای ایران و آنجا دایر بشود. تنها پروازی که بین روسیه با این عظمت و ایران به این بزرگی برقرار است تنها یک پرواز است: تهران-مسکو؛ هیچ جای دیگر نیست. در صورتی ما می‌توانستیم با بخش آسیایی، با بخش قفقازی خیلی مرادده داشته باشیم. حتی خط کشتیرانی که بین انزلی و آستاراخان در روسیه برقرار است، مسافری

نیست، به مسافر حتی اجازه نمی‌دهند پیاده بشود. از مرزهای زمینی روسیه، از دربند که می‌خواهیم با گذر از مرز دربند از خاک جمهوری آذربایجان وارد روسیه بشویم اگر پاسپورت ایرانی داشته باشیم، اجازه ورود نمی‌دهند و بازمی‌گردانند. من بارها این مسأله را در جلساتی که با سفیر روسیه داشتیم یا در کنفرانس‌های دیگر در خارج از کشور با روس‌ها داشتم همیشه این مسأله را یاد آور شده ام [که] چرا به کامیون‌های ترک [و] ماشین‌های ترک اجازه داده می‌شود که از اینجا از مرز دربند عبور کنند، از راه‌های زمینی وارد قفقاز شمالی بشوند ولی ایرانی‌ها را نمی‌گذارند؛ به جهت اینکه می‌گویند ایرانی‌ها به مبارزان چچن کمک می‌کنند. اینها همه بهانه است. ببینید بین روسیه و ایران با سابقه روابط طولانی، فقط با پرواز بین دو پایتخت ارتباط دارند. عین دوره‌ی شوروی است، هیچ فرق نکرده است. در حالی که ترک‌ها به هریک از این شهرهای مهم قفقاز شمالی از استانبول پرواز دارند. ترکیه چگونه توانسته است از استانبول (که پایتخت نیست) با روسیه پرواز برقرار کند ولی ما نمی‌توانیم پرواز برقرار کنیم؟ به نظر می‌رسد که لازم است در این زمینه اقداماتی صورت بگیرد.

گفتیم این مسلمانانی که در روسیه زندگی می‌کنند، پراکنده هستند، تکه تکه این طرف و آن طرف هستند. اگر این‌ها در یک جایی در کنار هم بودند، از نظر جغرافیایی به هم پیوسته بودند یک قلمرو بزرگی را تشکیل می‌دادند که در این قلمرو بزرگ می‌شد سرمایه‌گذاری کرد، می‌شد همه کار کرد، می‌شد با آن‌ها کار کرد. ولی چون پراکنده هستند نمی‌توان سرمایه‌گذاری کرد. همان‌طور که عرض کردیم، در شهر مسکو که می‌گوییم ۲ میلیون مسلمان هست به این مفهوم نیست که این‌ها همه یک جا هستند، در محلات مختلف پراکنده هستند. در استان‌های آستاراخان، تیومن و شهرهای بزرگی چون مسکو و اطراف آن نزدیک به ۱/۵ میلیون مسلمان با ۷۰ زبان مختلف زندگی می‌کنند. اینجا ناگزیر به یک زبان مشترک نیاز احساس می‌شود زبان مشترک زبان روسی است. بنابراین زبان روسی با اینکه زبان نژاد اسلاو است ولی در بین مسلمانان به زبان دین تبدیل شده است. مثل اینکه ما همیشه می‌گفتیم زبان فارسی زبان فاخر، زبان دین، زبان فلسفه، حکمت، ادبیات، هر چیزی هست این زبان در درازنای تاریخ پیوند دهنده بین اقوام ایرانی بوده، در روسیه هم همین‌طور زبان روسی است که این‌ها را هم نزدیک می‌کند، زبان مشترکشان است، زبان ادبیات است، زبان فرهنگشان است. مسلمان‌ها هم که به هم می‌رسند با اقوام مختلف، ناگزیر هستند به زبان روسی با هم ارتباط برقرار کنند. مسلمانان هند هم که از جاهای مختلف هند می‌آیند حتی به زبان هندی با هم نمی‌توانند صحبت بکنند، به زبان انگلیسی با هم صحبت می‌کنند. زبان آنجا زبان استعماری است، اینجا هم به یک نوع دیگر، زبان روسی. حالا، گرایش به زبان عربی زیاد شده است. من در دانشگاه چلبینسک دیدم که استادان زبان عربی بودند و عربی صحبت می‌کردند، عربی هم تدریس می‌کردند. ولی جای زبان فارسی در آن منطقه خالی بود.

خوب! در تمام این شهرهای جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی همان‌طور که گفتیم جمعیت مسلمانان هست. خوب! هی این‌ها آمدند در یک جایی که امکان اشتغال و کسب و کار داشته باشند. جالب است که در منطقه‌ی ولگا به جهت اینکه منطقه‌ی صنعتی است اسلاوها به جهت گرانی و مسائل فرهنگی آرام آرام از آنجا می‌روند، مهاجرت می‌کنند، به جهت اینکه آنجا اکثریت مسلمان هستند، راحت نمی‌توانند زندگی بکنند، می‌روند و بعد از مناطق دیگر مسلمان‌ها می‌آیند اینجا جایگزین می‌شوند. ممکن است تاتارستان بعد با بحران این مسائل مواجه بشود. به همین جهت است که آقای متیمر شایمف که رئیس‌جمهور آنجا

بود، کنار گذاشته شد و بعد آقای پوتین به ایشان دستور دادند و همین‌طور آقای مدودف که دیگر کاندیدای ریاست‌جمهوری نشود و خودش را بازنشست کند، چون خیلی فرهنگ و تعصب تاتاری داشت و در تاتارستان برای ارتقای جایگاه مسلمانان خیلی کار کرده بود؛ و این برای روسیه که در مرکز کشور، جایی که صنایع نفت و هواپیماسازی و تسلیحات هست، مرکز صنعتی شهرهایی مثل غازان، نابژنیه چلنی و بعد شهرهای مهم صنعتی هستند، جایی که آب هست، جایی که مواد معدنی هست، جایی که انرژی هست، همه چیز در آنجا برای توسعه‌ی صنعت نهفته است و بعد مسلمانان آنجا جمع شده‌اند. شهر غازان در سال ۲۰۰۵ هزارمین سال تأسیس خودش را جشن گرفت و مسلمانان نقش عظیمی داشتند.

خوب! همین‌طور که عرض کردم مهاجرینی هستند که آمده‌اند در آنجا ساکن شده‌اند و یک نوع دگرگونی که ایجاد شده، مناطقی که روس‌نشین بود آرام آرام تبدیل به مناطق نیمه‌مسلمان شده است. اصلاً این اصطلاح مناطق نیمه‌مسلمان، جا افتاده است. یعنی تعداد مسلمانان آرام آرام دارد ترکیب جمعیت را تغییر می‌دهد و بعد در آینده ممکن است همان‌طور که عرض کردم مثل تاتارستان، این مناطق اصلاً تبدیل بشود به یک منطقه کاملاً مسلمان.

بعد از سال ۱۹۸۵ آن موقع که آقای گورباچف روی کار آمد، یک نوع خودآگاهی در بین مسلمانان ایجاد شد؛ آرام آرام به این سمت رفتند که بالاخره خودشان را در جامعه‌ی روسی مطرح بکنند. یعنی وقتی که یک مسلمان در روسیه به زبان روسی صحبت می‌کند، نتوانسته فرهنگ اسلامی خودش را پیاده بکند. و بعد، گفتم نماد مسجد خیلی چیز مهمی بوده؛ به همین جهت مسلمانان دیدند که بایستی به مساجدی که یک زمانی وجود داشته باید بازسازی شود یا در مناطقی که مساجدینبوده، باید احداث کنند که به این مساله تعصب خاصی نشان‌نشان می‌دهند و خواستار کمک دولت هستند. مشکلی که در کشورهای مسلمان وجود دارد و مردم می‌خواهند از جمهوری اسلامی ایران در ساخت و ایجاد مؤسسات فرهنگی اسلامی تأسی بکنند این است که در آنجا دولت‌ها دولت‌های مذهبی نیستند، دولت‌های لائیک هستند، سکولار هستند، بنابراین بودجه‌ای برای مسائل دینی کنار نمی‌توانند بگذارند، دولت‌های نفتی هم بعضی جاها این‌طور نیستند. مثل مثلاً فرض کنید آن جاهایی که می‌خواهند در خاورمیانه مثل یمن و شمال آفریقا، این‌ها که می‌خواهند در ساختار حکومت‌های خود تغییراتی ایجاد کنند، توانایی آن را ندارند که بودجه‌های قابل توجهی به امور دینی اختصاص دهند. یا در تاجیکستان به‌ویژه مسلمانان می‌خواهند قدرت بگیرند، یعنی مذهبی‌ها؛ ولی در آنجا پشتوانه‌ی مادی ندارند. در روسیه هم همین‌طور است. این است که به مساجد وقتی می‌رسند و می‌خواهند این مؤسسات را توسعه بدهند با نبود منابع مالی مواجه می‌شوند. البته برخی کشورها مثل عربستان سعودی در ساخت مساجد به این‌ها کمک می‌کنند. مثل آن مسجدی که نشان خواهم داد در چین ساخته‌اند، یک مسجد خیلی بزرگ به سبک همان مساجدی که در مناطق شبه‌جزیره هست. و بعد یک مشکلی که هست این است که تأسی می‌کنند از ایران، در ایران دولت می‌تواند برای مساجد هزینه بکند؛ مسجد بزرگی مثل مصلاهی تهران را در جاهای دیگر نیز ساخته‌اند و دارند می‌سازند، در شهرهای دیگر ساخته‌اند، در تبریز و رشت مصلاهی عظیمی ساخته‌اند... بالاخره منابع مالی تأمین می‌شود؛ یا از طریق مسلمانان یا از طریق صندوق دولت که کمک می‌کنند؛ ولی آنجا این‌گونه نیست. بنابراین این‌ها می‌خواهند به خودآگاهی خودشان برسند، هزینه‌ی خیلی زیادی صرف می‌کنند. بنابراین موقعی که گورباچف روی کار آمد در آنجا فضای گلاسنوست را مطرح کرد (آزادی‌های سیاسی) این‌ها به خودشان آمدند و اولین کارهایی

که کردند به دنبال احیای ساختارها، هم ساختارهای ذهنی و فرهنگی و هم ساختارهای فیزیکی مثل مساجد و بناها و کتابخانه‌ها و به این قبیل کارها روی آوردند. از این منظر در این دوره‌ها قرآن خیلی اهمیت پیدا کرد و چاپ قرآن به زبان روسی نقشی مهم داشت. به‌ویژه آنکه در داغستان پروفیسور نوری عثمانف خیلی زحمت کشید که چاپ جدیدی از قرآن را ارائه داد که من دیدم که این مرد چند بار آمده بود ایران، با خودش هم در داغستان ملاقات کردم، با اینکه پیرمردی است، خیلی راجع به این مسائل کار کرده است. اندیشمندان دیگری در مؤسسات شرق‌شناسی، در روسیه در جمهوری‌های مسلمان راجع به این موضوع کار کرده اند، بنابراین به این سمت حرکت کردند.

خوب! بنابراین در هر مسجد ساختاری جامع مشغول فعالیت می‌باشد. یعنی مجمعی که کمیونی متشکل از سه نفر را برای حل مسائل مختلفی از جمله مسائل مالی انتخاب می‌کند. گفتیم که آنجا چون ساختارها نیست بنابراین این‌ها خودشان تشکیلات مردمی دارند. امامان خطیب مساجد از سوی مفتی اداره‌ی دینی تعیین می‌شوند و به عنوان رهبر و جوابگوی فعالیت‌های مختلف و از جمله فعالیت‌های مالی مسجد می‌باشد. اداره‌ی دینی مسلمانان بنا به موقعیت نژادی و ملی هر منطقه تشکیل می‌شود. یعنی [همان‌طور] گفتیم چونکه ملیت‌های مختلفی دارد، بنابراین سعی می‌شود در هر منطقه‌ای برای خودشان این شورا را به وجود بیاورند.

شورایی با نام شورای مفتیان روسیه وجود دارد که تازه تأسیس هم هست (۱۹۹۶). خوب، همه‌ی این ادارات و امکانات را این‌ها در اختیار دارند. یک اداره‌ی دینی مسلمانان نیز فعال است که پیش از این هم وجود داشته، البته این خیلی سابقه‌ی تاریخی دارد، بر می‌گردد به دوره‌ی کاترین، در آن جایی که وقتی که مسلمانان تاتار خواستند دوباره به هویت خودشان برگردند و فعالیت‌هایی را شروع کردند، دولت روسیه را مجبور کردند که بپذیرند که مسلمانان باید دارای ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، برای خودشان باشند. مبارزات طولانی‌ای است اگر خواستید می‌توانید مراجعه کنید به جنبش جدیدیسم در روسیه. این اندیشه‌ی جدیدیسم یعنی نوع نگرش جدیدی به دین و آئین اسلام برای ابراز هویت و دست‌یابی به هویت ملی مسلمانان توسط اسماعیل گاسپیرالی و مرجانی و دیگران است. راجع به جدیدیسم در دایرة‌المعارف‌ها و جاهای دیگر مطالب زیادی هست، بحث مفصلی است، من اینجا نمی‌خواهم به این مسأله بپردازم.

باز می‌گردیم به ادامه بحث. این‌ها هم همان‌طور که عرض کردم بخش اروپایی روسیه به مفتیات مسکو تغییر نام پیدا کرد و بعد بخش‌های مختلف مسلمانان را در شهرها این‌ها هدایت می‌کنند.

رئیس اداره‌ی مسلمانان، شیخ راوی عین‌الدین است و بعد یک هیأت مدیره دارد که آن را اداره می‌کند. اما اینکه مسلمانان لازم بوده به صورت اداری و قانونی و از لحاظ سیاسی جایگاهی پیدا بکنند بحث برانگیز است. مثلاً ما می‌دانیم که اداره‌ی مسلمانان مسلمانان قفقاز، هم قفقاز شمالی هم قفقاز جنوبی، در شهر باکو مستقر بوده است. ولی اخیراً به جهت اینکه هر کدام از این جمهوری‌ها مستقل شده‌اند، این اداره‌ای که به مسلمانان گرجستان و هم به مسلمانان ارمنستان هم رسیدگی می‌کرد، جدا شدند و باکو خودش مستقل شده که اکنون شیخ‌الاسلام الله شکور پاشازاده آنجا را اداره می‌کند و قفقاز شمالی هم جدا شده است. به مسائل مسلمانان قفقاز شمالی دوباره در داخل فدراسیون روسیه پرداخته می‌شود. در هر حال وجود این مراکز خیلی می‌تواند

کمک بکند. ولی مسأله‌ای که هست و توصیه می‌شود که رعایت شود این است که اگر جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد به مسلمانان آنجا کمک بکند، نباید به طوری باشد که آن‌ها دخالت قلمداد بکنند، چون باعث می‌شود که از لحاظ سیاسی ارتباط ما با آن‌ها قطع بشود؛ چون هر کشوری طبیعی است کهدر این مسائل حساسیت نشان بدهد. همان طور که ما اجازه نخواهیم داد کشور عربستان سعودی با سنیان ما در ارتباط باشد، بنابراین اگر ما می‌خواهیم با شیعیان آنجا ارتباط برقرار کنیم یا با هر کس دیگری راجع به این ساختارها وارد بشویم نه تنها بهتر نمی‌کنیم، به نظر من بدتر خواهیم کرد. باید از جهت فرهنگی، از جهت همکاری‌هایی که خیلی سالم و مفید باشد طبق یک استراتژی و هماهنگی، نه هر سازمان یا افراد و نهادهای مختلفی بخواهند وارد این عرصه بشوند، سبب وخامت اوضاع خواهند شد. چونکه اخیراً هم شنیده‌ام که کمیته‌ی امداد امام خمینی را مثلاً در باکو تعطیل کرده‌اند یا ایران دارد آنجا فعالیت‌هایی برای شیعیان می‌کند که در اداره‌ی دینی مسلمانان قفقاز تغییراتی از نظر رهبری بوجود آورد، آنجا مشکل ایجاد شده است و آرام آرام به جای اینکه بهتر بکند دارد رابطه را خراب تر می‌کند. ما لازم است که خیلی اندیشمندانه وارد این حوزه‌ها بشویم و از اینکه می‌توانیم در آنجا نفوذ داشته باشیم، نفوذمان را به آن صورت که غلبه‌ی سیاسی باشد یا خیلی مسلط، دنبالش نرویم، [چرا که در این صورت] آن وضعیتی که هم اکنون داریم را از دست خواهیم داد. بهتر است که خیلی با احتیاط و با یک استراتژی معین و هماهنگ حرکت بکنیم.

مراکز اداره‌ی دینی مسلمانان بخش اروپایی یک مسجد جامعی در مسکوست، کالج عالی اسلامی مسکو و مدرسه‌ی ایمان. یک نشریه هم دارند به نام «اسلام منبره» (منبر اسلام). نشریات دیگری از جمله روزنامه‌ی یاناسوز (حرف تازه)، «اخبار اسلامی» (با پیوست ماهانه «نور اسلام»)، «راه اسلام»، «اسلام و اجتماع»، «روزنامه‌ی اسلامی» و غیره نیز منتشر می‌شوند. من اخیراً شنیده‌ام که ما خیلی فعالیت می‌کنیم که از لحاظ رایزنی‌های فرهنگی در اینجا کمک بکنیم به توسعه‌ی قلمرو نفوذ فرهنگی ایران در مناطق، ولی من فکر می‌کنم اگر ما بتوانیم مثل ترک‌ها مراکز آموزش زبان فارسی را در این کشورها رواج بدهیم، آن‌ها با آشنایی با زبان فارسی، به ادبیات فارسی روی می‌آورند، ادبیات فارسی سرشار از آموزه‌های اخلاقی و دینی و مذهب شیعه است، آنجاست که هم آموزش‌گیرندگان خارجی زبان فارسی می‌توانند هم آئین و مذهب شیعه و هم اندیشه‌های اسلامی را یاد بگیرند. چونکه ادبیات ما، به‌ویژه ادبیات کلاسیک ما همه از گفتار ائمه و بزرگان دین است، از حکمت اسلامی و عرفان اسلامی همه در ادبیات ما نهفته است. من توصیه‌ام این است که بهترین راه نفوذ فرهنگی ایران در کشورهایی مثل روسیه یا جاهای دیگر که تعدادی مسلمان دارند، آموزش زبان فارسی است. آموزش زبان فارسی کمک خواهد کرد. کسانی که زبان فارسی را یاد بگیرند مطمئناً به ادبیات کلاسیک فارسی علاقه‌مند می‌شوند و این ادبیات کلاسیک همه‌ی آنچه که ما در نظر داریم که خیلی آشکارا برویم جلو، به طور در بسته و زیبا در قالب ادبیات می‌توانند منتقل بکنند.

این اداره‌ی دینی مسلمانان همان‌طور که عرض کردم در زمان کاترین تاسیس - کاترین در هزار و هفتصد و بیست و پنج بعد از مرگ پتر کبیر روی کار می‌آید- این خیلی اهمیت داشته که می‌بینیم مجمع دینی قوانین محمدی شهر اوفاد صادر می‌شود در این تاریخ ۱۷۸۸ و بعد طی ده سال گذشته هم احیای اسلام در روسیه با احداث مساجدی خیلی رونق پیدا می‌کند - همان‌طور که در عرایض قبلی ام خدمتتان عرض کردم، در سال ۲۰۰۱ تعداد آن‌ها بیش از ۴ هزار مسجد بوده است. من اطلاعات جدیدی در دست

ندارم ولی می‌شود گفت که تعداد آنها از سال ۲۰۰۱ به این طرف خیلی بیشتر شده، ولی با موانع مالی و حقوقی و قانونی مواجه شده‌اند. در شهرهایی که مسلمان نیستند یا نیمه‌مسلمان هم نیستند، در آنجا به آنها اجازه نمی‌دهند به راحتی مساجدی احداث کنند. مثلاً در شهر مسکو اجازه نمی‌دهند بیشتر از همین چهار یا شش مسجدی که هست در آنجا مساجد ساخته بشود.

یکی دیگر از نمودهای این جوامع اسلامی رفتن به حج است یا شعائر دینی دیگر! ببینید! من در قفقاز شمالی و در منطقه‌ی ولگا می‌دیدم موقعی که این‌ها می‌خواهند به سفر زیارت حج مشرف بشوند - چونکه گفتم که مسلمانان، معمولاً افرادی ثروتمند نیستند، سرمایه ندارند ولی در عین حال می‌خواهند که مراسم حج هم به جا بیاورند - با اتومبیل و اتوبوس حرکت می‌کنند؛ حتی آشپزخانه‌ی سیار هم همراه دارند، از منطقه‌ی دربند وارد جمهوری آذربایجان می‌شوند، بعد به ایران می‌آیند می‌روند همدان، از آن طرف می‌روند عراق، از عراق به عربستان می‌روند و این راه سخت را دنبال می‌کنند. یک مسلمان در شهرهای ایران یا شهرهای دیگر، با هواپیما پرواز می‌کند؛ چون پول دارد. او پول ندارد در ضمن می‌خواهد مناسک حج را هم به جا بیاورد. بعد با این سختی به حج مشرف می‌شود. من در ایران این‌ها را ملاقات کردم، رفتم دیدم حتی در وسط راه در فضای آزاد تنور برپا کرده دارند برای خودشان نان می‌پزند، یعنی بجای اینکه پول صرف کنند و نان حاضری بخرند، این کار را هم نمی‌کردند، خوراکیهای خود را در سرراه می‌پختند. آنها آذوقه‌شان را هم با خودشان آورده بودند. آنها با ماشین‌های ارزان قیمت و مدل پایین روسی و این اتوبوس‌های قدیمی مسافرت می‌کنند. و با این شیوه، دین اسلام را در آنجا پاس می‌دارند. ببینید چقدر این مسلمان ارزش دارد که به آن صورت دارد رونق می‌دهد فرائض دینی را که حرکت می‌کند از جاهای مختلف و سیری دراز را با دشواری‌های گوناگون طی می‌کند و هر سال دارد بر تعداد آنها افزوده می‌شود. در سال هزار و سیصد و فکر می‌کنم هشتاد بود که من آمار این زایران را گرفتم، از مرز آستارا ۲۵ هزار نفر از قفقاز شمالی وارد ایران شده بودند، یعنی از روسیه، که بروند به سفر حج. اکنون به ۲۵ هزار نفر می‌رسد. در سال‌های اخیر ۲۵ هزار نفر از طرق مختلف به حج مشرف می‌شوند از تعداد مثلاً ۲۰ میلیون نفر جمعیت. یک چیز دیگری هم که در مسکو خیلی رواج پیدا کرده حلال‌فود است. برند حلال خیلی رونق پیدا کرده، حتی در فروشگاه‌هایی که عمومی است. در آنجا غیرمسلمان‌ها هم علاقه‌مند شده‌اند که به سمت برند حلال حرکت بکنند. چون می‌گویند که علاوه بر اینکه این شرعی است از لحاظ بهداشتی هم قابل قبول است؛ چون کسانی که این کار را کرده‌اند در دینشان هست «الظافه من الایمان»، این‌ها بیشتر رعایت می‌کنند، بنابراین سلامتی ما بیشتر تأمین می‌شود. این برند حلال خیلی در بین مسلمانان و غیرمسلمانان رونق زیادی پیدا کرده است.

موضوعی که آخرین خبر را در باره مسلمانان روسیه خواندم، اظهار نظر امام مسجدی در سوچی است. سوچی شهری است در کنار دریای سیاه که قرار است المپیک زمستانی ۲۰۱۴ در آنجا برگزار بشود. او گفته است که از جمعیت اینجا ۲۰ هزار نفر مسلمانند، ولی ما حتی یک مسجد نداریم. آنها یک مسجد نیمه ویرانه‌ای در یک منطقه‌ی روستایی دارند که مانند یک اتاقک است و بعد گله کرده که باید ما اینجا سرمایه‌گذاری بکنیم و مسجدی بسازیم. اگر المپیک زمستانی برگزار شود و تعدادی مهمان خارجی مسلمان به اینجا بیایند جایی برای اقامه نماز نخواهند داشت و این برای کشوری بزرگی مانند روسیه شرم‌آور خواهد بود. چه اشکالی دارد که یکی از سرمایه‌گذاران ما، تجار ما، برود در آنجا یک مسجد بسازد؟ می‌دانیم که در دوره‌ی مشروطیت بسیاری

از تجار و بازرگانان به مشروطه کمک کردند مثل کوزه‌کنانی و این‌ها. و ادبیات مشروطه را اگر خوانده باشید در برخی از این آثار دوره‌ی مشروطیت در صفحه اول کتاب نوشته شده که این کتاب به سرمایه‌ی فلان بازرگان چاپ شده است. بازرگانان در کارهای عامه و عام‌المنفعه خیلی مشارکت می‌کردند. البته فضایی ایجاد می‌کردند که آن‌ها این کار را بکنند. مثلاً کسانی بروند آن مسجد ولادی قفقاز را بخرند، کسانی بلند شوند بروند در شهر سوچی بگویند یک مسجد ایرانی می‌خواهیم بسازیم به اسم ایران. چرا ما نتوانیم این کار را بکنیم؟ مثلاً فرض کنید ۵۰ هزار دلار یک نفر خرج کند یک مسجد خیلی خوب می‌تواند بسازد. این است قلمروی که ما می‌گوییم که می‌توانیم قلمرو فرهنگی خودمان را افزایش بدهیم بدون اینکه زیاد ایجاد مزاحمت کرده باشیم یا آن‌ها را ترسانده باشیم؛ این‌ها نکاتی است که باید بدان توجه شود.

این مسجد مسکو است. ببینید هیچ شباهتی به معماری‌هایی که مثلاً جاهای دیگر از مساجد می‌بینیم ندارد؛ برای خودش سبک خاصی دارد.

خوب! همان‌طور که عرض کردم قفقاز یک منطقه‌ی خیلی جالبی است از لحاظ هم سابقه‌ی تاریخی اسلامی و هم شرایط کنونی و آنچه که در قفقاز می‌گذرد. اینجا اقوام متعددی زندگی می‌کنند. جالب است! ما رفته بودیم داغستان در شهر ماخاچکالا پایتخت آنجا، مسجدی بود که می‌گفتند مسجد خامنه‌ای‌ها. یعنی تجارش اهالی خامنه رفته‌اند در این شهر مسجدی به نام خود ساخته‌اند که هنوز هم باقی و دایر است. شهر ماخاچکالا که قبلاً نام آن در ادبیات مشروطه در «سیاست طالبی» نوشته طالبوف تبریزی تمیرخان‌شورا نامیده می‌شد. در آنجا این مسجد به اسم مسجد خامنه‌ای‌ها حفظ شده است. در این منطقه ایرانیان مدرسه‌ی دینی هم داشتند، کاروانسرا هم داشتند؛ یعنی در دوره‌های گذشته نفوذ ما در قفقاز شمالی بیشتر بوده؛ در صورتی که در شرایط کنونی که ما این همه امکانات داریم و لازم است بیشتر فعال شویم. در حالی که همه آنچه نشان دادیم حتی قبل از انقلاب اسلامی بوده است. مال دوره‌های تاریخی است.

در شهر آستاراخان کاروانسرای است، به نام کاروانسرای ایرانیان. یعنی ایرانیان و تجاری که می‌رفته‌اند به آستاراخان در آنجا برای خودشان کاروانسرا داشته‌اند. آن کاروانسرا اکنون کاربری خودش را از دست داده است. با این حال هنوز هم به آن کاروانسرای ایرانیان می‌گفتند. این‌ها هم‌هئآاری ارزشمند است، مساجدی که در شهر دربند هست، شیعیانی که در آنجا هستند. به نظر من در مناطق مسلمان نشین روسیه ما می‌توانیم خیلی کار کنیم. حتی شناسایی این‌ها را هم ما باید انجام بدهیم. انتشارات الهدی اخیراً کتابی در باکو منتشر در باره مساجد جمهوری آذربایجان چاپ کرده است. البته فقط فهرستی است همراه با تصاویری از مساجد که کیفیت خوبی هم ندارد. ما می‌توانیم جایی کاری انجام بدهیم این مساجدی که عرض می‌کنم مسجد خامنه‌ای‌ها در داغستان یا مسجیدی که در تاتارستان هست یا مساجد دیگر، همه‌ی این‌ها را ما به قلم بگیریم. میزی که از تاتارهای ولگا به امام شامل رهبر مسلمانان قفقاز هدیه دادند، تا حالا کسی نمی‌دانسته؛ دوست من به نام دکتر نوری محمدزاده که در دانشگاه تهران تحصیل کرده و دکترای زبان و ادبیات فارسی دارد، در آنجا به من گفت من رفته‌ام در موزه این میز را دیده‌ام. دور این میز - تا حالا هیچ کسی به این توجه نکرده - تمام اشعار فارسی به خط نستعلیق کنده کاری شده است. خیلی باید کار کرد! همان‌طور که عرض کردم در سخنرانی قبلی، در شهر خیوه و در شهرهای دیگر ازبکستان مثل سمرقند و بخارا، تمام این آثار معماری هست که کتیبه‌هایشان به

زبان فارسی است با خط نستعلیق، روی کاشی، کاشی‌های فیروزه‌ای با خط سفید خیلی زیبا نوشته شده اند. همه می‌گویند این‌ها به زبان عربی است! ما کار نکرده‌ایم روی این موضوع، باید کار کنیم. از این دیدگاه است که تاکید می‌کنیم باید بیشتر کار کنیم. در داغستان در دانشگاه یکی از اساتید مسلمان کتابی به من نشان داد درباره‌ی مصائب کربلا اشعاری به زبان آواری نوشته شده بود، حال آنکه مردم مسلمان آنجا سنی شافعی مذهب اند، شاید به شیعیان خیلی نزدیک باشند. ما آنجا از این دوستان خواستیم تو را به خدا این را به فارسی ترجمه کنی. نمی‌دانم آیا برای این کار سرمایه‌گذاری کردند یا نه؟ کار رایزنی فرهنگی است که برود و این کتاب را پیدا بکند. ببیند آن شاعر مسلمان آواری راجع به این مصائب چه نوشته است. در شهر دربند ما می‌دانیم که آنجا مدفن قمری دربندی است که کزالمصائب را نوشته، کتاب مصیبت اهل بیت است به زبان آذری؛ مزارش هم آنجاست مثل اینکه سال گذشته هم یک یادبودی آنجا برگزار کردند.

خوب! این‌ها که با هم فامیل هستند خیلی علاقه مند بازیابی هویت خودشان هستند، به‌ویژه چچن‌ها. تعدادی از چچن در جمهوری گرجستان زندگی می‌کنند، محل سکونت آنها دره‌ای است، به نام دره‌ی پانکیسی. این‌ها همه جا می‌گویند چچن هستیم، نمی‌گویند ما روس هستیم یا گرجی هستیم. نکته‌ای که خیلی برای من جالب بود، این بود که من دیداری از جمهوری آذربایجان داشتم. در آنجا یک نفر از من پرسید شما کجایی هستید؟ گفتم من ایرانی هستم؛ در حالی که به زبان آذری صحبت می‌کردیم! بعد گفت چرا نمی‌گویی آذری؟ گفتم چرا بگویم آذری؟ خوب، من شهروند ایران هستم. گفتم اگر شما یک نفر طالبش تان برود خارج از مرزهای شما ازش بپرسند کجایی هستی؛ او می‌گوید من طالبش‌ام؟ یا اول می‌گوید من شهروند جمهوری آذربایجان هستم؟ بعد می‌گویند نژادت چیست، قومیت شما چیست؛ می‌گوید طالبش. درست است من اصلاً آذربایجانی هستم ولی من شهروند جمهوری اسلامی ایران هستم. در ضمن، اینکه شما اینجا دارید آذری سخن می‌گویید زیرا زبان ملی شما آذری است. زبان روسی برای شما یک زبان اشغالگر بود، در حالی که زبان فارسی در ایران زبان همه اقوام ایرانی است و زبان ادبی و علمی و دینی و ملی ماست. او به من می‌گفت که ارامنه همه جا خودشان را ارمنی معرفی می‌کنند. گفتم من فکر نمی‌کنم؛ ارمنی ایرانی اگر برود جایی اگر از او هویتش را سوال کنند، بگویند کجایی هستی می‌گوید من ایرانی هستم. برایتان یک مثال بزنم. در سال ۲۰۰۶ من در ایروان بودم، در آنجا یک گروهی ارمنی توریست از نقاط مختلف جهان برای دیدار از ارمنستان آمده بودند. اتوبوسی در اختیار این توریستهای ارمنی بود. توجه کنید! خیلی جالب است! من گزارشی هم راجع به این مطلب برای وزارت خارجه نوشتم. روی شیشه جلوی این اتوبوس تابلویی نصب کرده بودند و روی آن به انگلیسی نوشته بودند «Iranian Armenians» (ارمنی‌های ایرانی). آنها چه کسانی بودند؟ یک تعداد توریست بودند از آمریکای جنوبی، از آرژانتین و تعدادی از فرانسه، تعدادی هم از ایالات متحده‌ی آمریکا آمده بودند به ارمنستان، جایی که هم‌زبان‌اند؛ اصلشان ارمنی بودند ولی این‌ها ایرانی بودند؛ تعصب داشتند نوشته بودند ایرانیان ارمنی، نوشته بودند ارمنی‌های ایرانی. خوب، بنابراین این هویت [و] بازیابی هویت خیلی مهم است. اخیراً در بین جوانان روس، هم مسلمان هم غیر مسلمان مساله هویت خیلی مهم شده است. در ایران هم همین‌طور است. می‌بینیم که هویت مسأله‌ی خیلی مهمی است در شرایط کنونی، با وجود جهانی‌شدن. با وجود همه‌ی این تحولاتی که دارد رخ می‌دهد، در عین حال هویت قومی، فرهنگی، نقش اساسی پیدا می‌کند و ملیت‌گرایی. از این منظر است که در روسیه اگر چه یک نفر مسلمان می‌گوید من روس

هستم، ولی در عین حال او قومیت خودش را حفظ کرده، می‌گوید من چچن هستم؛ من شهروند روس‌ام ولی چچن هستم. یک نکته‌ی دیگر در مورد اوستیا من خدمتتان عرض کنم، جا دارد اینجا که مسائل فرهنگی را بحث می‌کنیم، گفته شود. در آنجا ما را برای بازدید از دانشگاه، دعوت کردند. برخلاف دانشگاه‌های دیگر، هنگامی که فهمیدند ما ایرانی هستیم از ما خیلی پذیرایی کردند. هیچ‌کجا حتی جای هم نمی‌آورند؛ روس‌ها معمولاً این‌طورند. حالا در مورد برخورد با ایرانی‌ها. این مؤسسات دانشگاهی و شرق‌شناسی و انستیتوها و آکادمی‌ها و این نهادها و موسسات که می‌روی هیچ چیز نمی‌دهند. در دانشگاه ولادی قفاز در اوستیای شمالی آنجا بما خیلی احترام گذاشتند، قهوه و کیک و شیرینی آوردند. بعد فهمیدیم چون این‌ها می‌دانند ما ایرانی هستیم، و این‌ها هم نژادشان ایرانی است، یعنی آلان‌های ایرانی هستند، خیلی به ایرانی‌ها علاقه‌مند هستند. ولی خوب، ما خیلی کم کار کرده‌ایم. در آنجا رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۵ هفته‌ی فرهنگی ایران را برگزار کرده است. آنجا یک نفر استاد دانشگاه هم‌سن بنده بود، از من پرسید: بالاخره شما قاتل تختی را گرفتید یا نگرفتید؟! ببینید! در کجا؟ در قفقاز شمالی، در آخرین نقطه‌ی روسیه به سمت جنوب، در یک شهری به نام ولادی[قفقاز] از من چه می‌پرسید. یعنی هنوز یک نفر اوست در فکر یک جریانی است که در ایران در دهه‌ی ۴۰ اتفاق افتاده و این برایش علاقه است، دارد پیگیری می‌کند مسائل ایران را.

گفتم که بعضی جمهوری‌ها در منطقه‌ی جمهوری‌های قفقاز شمالی چندملیتی هستند، بعضی‌ها دولتی؛ قره‌چای-چرکس، کاباردین-بالکار... کاباردین‌ها مسلمان نیستند، بالکارها مسلمان هستند. و همین‌طور این اختلاط‌هایی که در اینجا هست بعضی موقع‌ها سبب می‌شود که یک عده‌ای بخواهند این‌ها را به هم بزنند. ولی خود این‌ها با هم - همان‌طور که عرض کردم مرد مسلمانی که همسرش مسیحی است، مرد مسیحی که همسرش مسلمان است - با هم با علاقه و آرامشش در کنار هم زندگی می‌کنند. در محلات در کنار هم، کلیسا در کنار مسجد با هم برقرار است، هیچ مشکلی هم برای این‌ها از این لحاظ نیست. حالا با دولت مرکزی درگیر می‌شوند بماند، که آن هم بیشتر سیاسی است.

یکی دیگر نوغای‌ها هستند که در داغستان خیلی اهمیت دارند و ترک‌نژاد هستند. با کمیک‌ها، کاراچای‌ها و قزاق‌ها اختلاف زیادی دارند از لحاظ نژادی. نوغای‌ها معتقد هستند با وجود اینکه آن‌ها در منطقه‌ی غنی از منابع زیرزمینی قرار دارند، مرکز (دولت داغستان) هیچ‌گونه رسیدگی به آن‌ها نمی‌کند و منطقه‌ی آن‌ها تبدیل به چراگاه دام‌های دیگران شده است. منطقه‌ی داغستان دو قسمت است، یک قسمت دشت است، یک قسمت کوهستانی است. این صحبت‌هایی که در آنجا می‌شود به جهت این است که اقتصادهای مکمل است، یعنی درحقیقت دامداری‌ای که در دشت در کنار جلگه‌های ساحلی دریای خزر دارد انجام می‌گیرد، وقتی که علوفه تمام می‌شود، گرم می‌شود، این‌ها مجبور می‌شوند که بروند به سمت بالا. در دوره‌ی شوروی این‌ها از لحاظ اقتصادی در یک منطقه‌ی اقتصادی با هم کار می‌کردند. اتحاد شوروی به ۱۸ منطقه‌ی اقتصادی تقسیم می‌شد، قفقاز شمالی هم یک منطقه‌ی اقتصادی بود. این جمهوری‌ها از لحاظ شبکه‌ی راه‌ها، خطوط انتقال انرژی، گاز، هر چیزی که بود با هم مشترکاً کار می‌کردند. بنابراین امکان داشت که یک راهی که می‌خواهد به یک جایی برود دو بار از یک قلمروی بگذرد. در این مورد مثالی می‌زنم. ما در دره‌ی چو در قرقیزستان سفر می‌کردیم، داخل قرقیزستان، بعد از یک جا رد می‌شدیم دو دستگاه اتومبیل پلیس آنجا ایستاده و مسافران را کنترل می‌کردند. پرسیدم مساله چیست؟ گفتند این‌ها پلیس قزاقستان هستند؛ گفتم اینجا چه کار می‌کنند؟ گفتند ما الآن

وارد قزاقستان شده‌ام. باور کنید ۲۰ متر نبود! دوباره رفتیم آن طرف. منظورم این است که این‌ها در یک اقتصاد اینچینی با هم زندگی می‌کردند، حالا آن اقتصاد از هم پاشیده است. آن موقع جواب می‌داده، ولی حالا نمی‌تواند پاسخگوی خواست مردم باشد. همه چیز دگرگون شده است. مثل درگیری بین دولت ازبکستان و تاجیکستان. تاجیکستان سد زده بود، آب تنظیم می‌کرد می‌داد به کشتزارهای پنبه در ازبکستان، ازبکستان گاز استخراج می‌کرد، نفت استخراج می‌کرد یک مقدارش را به تاجیکستان می‌داد؛ حالا این اقتصاد از هم فروپاشیده، ازبکستان می‌گوید پول بدهید تا گاز بدهم، تاجیکستان هم می‌گوید پول بدهید آب بدهیم. ازبکستان می‌گوید نه، جلوی آب را نمی‌توانی بگیر. او هم می‌گوید چطور نفت را می‌شود؟ به هر حال این دعوای شروع می‌شود. به همین سبب است که این اختلافاتی که در اینجا ما داریم می‌بینیم. در قفقاز شمالی همان‌طور که عرض کردم انواع و اقسام قلمروها را می‌توانیم ببینیم.

یک چیزی که در دوره شوروی خیلی مطرح بود ساختن یک انسان سؤیتی بود. در آنجا خیلی علاقه‌مند بودند که یک انسانی بسازند که به دور از نژاد و مذهب و قومیت، یک انسان شوروی بشود؛ حالا مثلاً به تعبیر خیلی شاید بعضی مواقع، امت اسلامی آن موقع که صحبت می‌کنیم شهروندی خارج از مرزها و قلمروهای یک دولت مستقل است. از این منظر این اندیشه در آنجا می‌دیدیم که دختران و پسران از ملیتهای گوناگون باهم ازدواج می‌کردند و این نوع ازدواج را تبلیغ می‌کردند. بنابراین این ازدواج‌های مختلط همین‌طور که عرض کردم اثراتش در زندگی زن و مردی بود که با هم دین یکسانی نداشتند. از این گونه ازدواجها زیاد انجام گرفت. در جاهای مختلف، این ازدواج‌ها در منطقه‌ی روسیه شکل گرفت. در تاتارها بیشتر انجام شد، چونکه همان گونه که گفته شد، از گذشته‌های دور تاتارها با روس‌ها در رابطه‌ی نزدیک بودند بیشتر از همه در آنجا اتفاق افتاد و شاید هم یک مقدار علاقه‌مندی‌ای بوده که این‌ها به همدیگر داشته‌اند. در باشقیرستان هم همین‌طور، در قفقاز هم مختلط بوده است. اخیراً ملاحظه می‌شود که این ازدواج‌ها کمتر شده است. البته در بین اوستیایی‌ها، با اینکه نژاد ایرانی هستند، ولی اغلب پیرو دین مسیحی هستند، از قدیم هم با دربار روس‌ها خیلی ارتباط داشته‌اند. یکی این‌ها بوده‌اند، یکی کاباردین‌ها؛ به هم دختر داده بودند، دختر گرفته بودند.

و بعد نکته‌ی دیگر این است که در تاتارستان که بخش مهم مسلمان‌نشین روسیه است، در اینجا فرهنگ تاتاری خیلی رشد پیدا کرده و جوانان گرایش به اصالت تاتاری خودشان دارند که نمود آن را از پوشاک ملی تا خوراکیهای سنتی و معماری ساختمانها و مساجد و هر چیزی که هست می‌توان ملاحظه کرد.

مسجدی است در تاتارستان به نام مسجد قل شریف که این مسجد تقریباً می‌شود گفت نماد اسلام در قلب روسیه است. مسجد خیلی بزرگی ساخته‌اند. به جهت اینکه تاتارها برای بازیابی هویت خودشان یک مسجدی داشتند که این مسجد در دوره‌ی حمله‌ی ایوان‌گروزی یا ایوان‌مخوف این مسجد ویران شده بود. بالاخره به همین نام دوباره آن مسجد را احیا کردند که بزرگترین مسجد اروپا محسوب می‌شود.

و بعد مسجد سنت پترزبورگ را داریم که با این گنبدی که در آنجا هست بیشتر، گنبدی است که در آسیای مرکزی در سمرقند و بخارا متداول است؛ شاید الگویی از گور امیر باشد در آنجا.

مسجد بزرگ شهر گروزنی پس از ویرانی گروزنی (پایتخت چچن) ساخته شده است. این مسجد بزرگ که گنجایش حدود ۱۰ هزار نفر دارد، با کمک عربستان سعودی ساخته شده است.

پس از مساجد، نماد دیگری از اسلام، اعیاد مذهبی است. عید قربان با عظمت خاصی در روسیه جشن گرفته می‌شود. خیلی از مسلمانان علاقه‌مند هستند برای اینکه نشان بدهند که شعائر دینی و مذهبی و فرهنگ خودشان را دارند، این عید را با شکوه تمام برگزار می‌کنند. به میلاد حضرت پیامبر ختمی مرتبت هم آنجا خیلی اهمیت می‌دهند.

نکته دیگری که هست و سخن پایانی باید باشد این است که در روسیه اکنون مسلمانان می‌گویند ما تعدادمان زیاد است، باید یک جا معین بشود که ما هستیم. یکی از آنها در نماد رسمی دولت است که در آغاز سخن یاد آور شدیم. آقای طلعت تاج‌الدین که رئیس اداره‌ی مسلمانان روسیه است گفته که ما که مسلمان هستیم تعدادمان هم حدود ۸ درصد جمعیت روسیه است، ما در یک کشوری زندگی می‌کنیم که با هم اتحاد داریم، ما از جای دیگر نیامده‌ایم به اینجا، خارجی هم نیستیم، روس هستیم ما، دلمان می‌خواهد که دین ما هم در سمبل کشور دیده بشود. از این منظر گفته که بهتر است در سمبل روسیه نشانی هم از نمادهای اسلامی باشد.

آقای طلعت تاج‌الدین، مقام بزرگی است و در سال ۲۰۰۹ هم نشان افتخار دریافت کرده به جهت اینکه خیلی کوشش کرده که مسلمانان را با دولت مرکزی آشتی بدهد و در مواردی که چچن‌ها حملات تروریستی انجام دادند او با اعلام موضع رسمی خودش که ما با چچن‌ها اصلاً همدل و هم‌صدا نیستیم این اعمال تروریستی را محکوم کرد. این واکنش سبب شد که دولت روسیه از مسلمان‌ها بخواهد که در این زمینه به دولت کمک کنند.

همان طور که در نماد روسیه ملاحظه می‌شود، نقشی از صلیب است که روی آن تاج است، نقشی هم از جرج مقدس است، دوباره صلیب است و خود همین آرم که عقاب دوسر است. او گفته بر سر یکی از این عقابها یک نماد اسلامی بگذاریم. ولی به نظر شما آیا این کار شدنی است در یک کشوری که مسیحی ارتدوکس است، خیلی تعصب دینی دارند، آیا مطرح کردن یک چنین چیزی مناسب است؟ برای نمونه فرض کنید که در آلمان تعدادی مسلمان زندگی می‌کند که رقم قابل توجهی است، در انگلستان تعداد مسلمانان زیاد هستند، آیا در آنجا هم باید در سمبل‌های دولتی خودشان نمادهای اسلامی هم منظور شود؟ یا در کشورهای دیگر که ۱۰ درصد مسیحی دارند آیا می‌توانند بگویند در سمبل‌های کشورشان، کشوری که مسلمان است این سمبل را رعایت نکنند؛ نشانی و نمادی از آن داشته باشند؟ این‌ها موضوعاتی است که خیلی می‌تواند مهم باشد، باید به آن پرداخت.

در پایان از همه حضار محترم به سبب حوصله‌ای که به خرج داده و به عرایض بنده گوش دادند سپاسگزاری می‌نمایم. من تشکر می‌کنم از آقای دکتر امیراحمدیان که واقعاً ترسیم و در واقع یک چهره‌ی خیلی علمی و طبقه‌بندی‌شده از وضعیت مسلمانان روسیه ارائه فرمودند. کدهای خیلی مهمی دادند که من حالا چندتایش را نوشته‌ام؛ این‌ها می‌تواند برای برنامه‌ریزی و سیاستگذاری‌های فرهنگی ما برای دست‌اندرکاران واقعاً مفید باشد. پراکندگی مسلمان‌ها و وضعیت فرهنگیشان، مباحث فرهنگی خاصی که در مناطق وجود دارد، بحث حجشان، آن معنویتی که آنجا هست ما می‌توانیم ازشان بهره‌برداری بکنیم، بحث توریسم و مباحث ارتباط، همان بحث‌های پرواز و ارتباط و این‌ها که فرمودید، خوب، این‌ها یک بحث‌هایی است که می‌تواند دست‌اندرکاران

ما را به فکر وادارد. یک خاطره‌ای را آقای دکتر قبل از جلسه تعریف می‌کردند که سؤالی از یک سیاستمدار ترک کرده بودند؛ ایشان می‌گفتند که سؤال را احاله داده بودند به دانشگاهی‌ها. الآن آقای دکتر اینجا به عبارتی مباحث را خیلی خوب بیان کردند که انشاءالله مؤثر خواهد شد در مباحث فرهنگی. خوب! اگر سؤالی، فرمایشی هست که آقای دکتر پاسخ بدهند خدمتان هستیم یک ده دقیقه، پانزده دقیقه‌ای.

- یک سری سؤال کوچک دارم. یکی اینکه شما در تقسیم‌بندی قفقاز فرمودید قفقاز شمالی، قفقاز جنوبی. ولی من شنیده‌ام یک جایی هم به اسم ماورای قفقاز هست؛ آنجا کجاست؟ مسلمان هستند؟

یک سؤال دیگر هم اینکه این آقایان مفتی‌هایی که در مساجد هستند و در واقع رهبر مسلمانان محسوب می‌شوند، سطح تحصیلاتشان چطور است؟ یعنی تحصیلات آکادمیک دارند یا نه؟
و اینکه آیا آماری از اسلام‌شناس‌های روس وجود دارد؟

روس‌ها که در مسکو نشسته بودند، می‌خواستند به قلمروهای خودشان نگاه کنند. آنها به منطقه قفقاز جنوبی در جنوب رشته کوه‌های قفقاز می‌گفتند ماورای قفقاز. واژه ماوراء در زبان روسی «زا»ست. زاکافکازیا یعنی پشت قفقاز، یا ورای قفقاز. آنها که از مسکو به جنوب می‌نگریستند آن قلمروهایی که در پشت کوه‌های قفقاز از منظر مسکو دیده می‌شد، واورای قفقاز می‌نامیدند. ماورا به این طرف یعنی پشت کوه‌های قفقاز؛ می‌شد آذربایجان و ارمنستان و گرجستان. این را انگلیسی‌ها ترجمه کردند به ترانس‌کاکازیا، ما این را ترجمه کردیم ماورای قفقاز! ولی حالا ما باید به این اصطلاح بگوییم، قفقاز جنوبی. در باره این اصطلاح در یک کنفرانسی که در باره تاریخ قفقاز در سال ۱۹۹۸ در تفلیس برگزار شد، بنده آنجا پیشنهاد دادم که به این اصطلاح بگوییم قفقاز جنوبی، دیگران هم به پیشنهاد مرا تقویت و پشتیبانی کردند و آنجا قطعنامه‌ای صادر کردند که دیگر ماورای قفقاز به کار نبرند، بگویند قفقاز جنوبی؛ یک اصطلاح جدید. دوم اینکه اگر ما بگوییم ماورای قفقاز باید بگوییم قفقاز شمالی. بنابراین برای اینکه راحت‌تر باشیم ماورای قفقاز دیگر به کار نمی‌بریم؛ هرکجا که ماورای قفقاز دیدیم بنویسیم قفقاز جنوبی، و بعد قفقاز شمالی که در قلمرو روسیه است.

در باره مقامات معنوی در روسیه، این‌ها از قدیم‌الایام - چون سنی بودند- به چند مرکز آموزش دینی مراجعه می‌کردند. یکی محلی بود در یوفا، دیگری در اروپا، یکی دیگر در اورنبرگ بود. ولی مهمترین این‌ها مدرسه‌ی میر عرب بوده در بخارا. اغلب این بزرگان منطقه عمدتاً در مدرسه‌ی میر عرب، تحصیل کرده‌اند. یا در دانشگاه‌الزهر قاهره تحصیل می‌کردند، شیعیان هم به نجف می‌رفته‌اند. البته در عربستان سعودی هم تحصیل می‌کنند؛ چونکه سنی هستند. همه‌ی مفتی‌ها دارای تحصیلات خیلی عالی هستند. یعنی از لحاظ دینی و از لحاظ آکادمیک آدم‌های بسیار برجسته‌ای هستند. یعنی اگر بگوییم ما کسانی کم‌سواد و بی‌سواد باشند و روحانی بی‌سواد اصلاً بینشان پیدا نمی‌شود.

[راجع به] اسلام‌شناسان، باید یاد آور شد که تعداد زیادی اسلام‌شناسان، مثلاً کتاب اسلام در ایران را پتروشفسکی نوشته است. کتابی در باره این موضوع دانشمندان و شرقشناسان و ایران‌شناسان روس منتشر شده، فکر می‌کنم پژوهشگاه علوم انسانی منتشر کرده، «شرق‌شناسان روس» در آنجا اسلام‌شناسان را معرفی کرده است. خیلی‌ها در روسیه هستند، در انستیتوی شرق‌شناسی به‌ویژه،

راجع به اسلام کار کرده‌اند. اخیراً یک اسلام شناس به نام مالاشنکو چندین مقاله در فرهنگ روس در باره اسلام در روسیه منتشر کرده که در مسکو در ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چاپ و منتشر می شود.

- آقای دکتر! از شما تشکر می‌کنم؛ از اطلاعات مفیدی که درباره‌ی جامعه‌ی مسلمانان روسیه به ما دادید تشکر می‌کنم! دو تا سؤال داشتم. یکی اینکه دلایل عدم حضور ایران در روسیه و بین جامعه‌ی مسلمانان آیا صرفاً به مسائلی که بین ایران و روسیه، به‌خصوص در مسائل هسته‌ای هست بر می‌گردد یا نه، ضعف داخلی ماست؟ و سؤال دوم اینکه الآن در غرب و آمریکا بحثی داریم به اسم اسلام‌هراسی. رسانه‌های روسی چگونه جامعه‌ی مسلمانان را به جامعه‌ی مسیحی معرفی می‌کنند؟ یا چه نگاهی دارند اساساً؟

- خیلی متشکر! عرض کنم خدمت شما که در [مورد] حضور ایران در آنجا؛ ما در چند مورد خواسته‌ایم که در مورد چچن‌ها اعلام موضع بکنیم. البته چچن‌ها را اگر کسی عمیقاً مطالعه بکند این جریانی که در آنجا دارد اتفاق می‌افتد شاید متوجه شود که خیلی ربط کمی به اسلام داشته باشد؛ بیشتر جریان چچن یک جریان پیچیده‌ی مافیایی است، البته یک عده آدم دیگر را هم داخل کرده‌اند. خیلی مسأله‌ی پیچیده‌ای است در چچن؛ به عنوان جنبش اسلامی به آن نباید نگاه کنیم. حتی در یک جایی پیشنهاد کردند چچن‌ها آن‌هایی که متعصب مذهبی هستند - برخلاف آن سرکردگان‌شان که یک چیزهایی ممکن است سرشان به جای دیگری هم وصل باشد - گفته‌اند که ما یک جامعه‌ی مذهبی می‌خواهیم بسته، ما خودمان، خودمان را اداره بکنیم. اصلاً روسیه، دور تا دور قلمرو ما را دیوار بکشد، ما هیچ جا نمی‌رویم. گفتند خوب، اگر مریض بشوید چه کار می‌کنید؟ گفت می‌آیم از این دیوار از شما اجازه می‌گیریم می‌آیم ما را مداوا کنید. ما می‌خواهیم یک جامعه‌ی مبتنی بر اسلام را در اینجا پیاده بکنیم و همه چیز را پاسخش را داریم. و بعد مشکلات خودمان را هم حل می‌کنیم، به‌انضمام اینکه قلمرو ما هم همه‌ی امکانات را در اختیار ما می‌گذارد؛ از لحاظ انرژی و از لحاظ منابع طبیعی که زمین و چراگاه و این‌ها [است]. یک موضوع این است. موضوع دوم این است که در چچن، یک بار در یک کنفرانسی چچن‌ها از من پرسیدند در روسیه به نظر شما چچن در چه وضعیتی باشد بهتر است؟ شما که از بیرون دارید نگاه می‌کنید. من به آنها گفتم چچن یک بخشی است در روسیه واقع شده در مرز با گرجستان است؛ روسیه دشت‌های همواری دارد در جنوب که این دشت‌های هموار فقط از طریق یک رشته‌کوه‌هایی به نام قفقاز می‌تواند از لحاظ تدافعی و استراتژیک نظامی محافظت بشود. چون می‌دانید که در جنگ جهانی دوم آلمان‌ها از سمت دریای سیاه وارد روسیه شدند و بعد می‌خواستند بروند باکو را بگیرند، نفت به دست بیاورند یا مناطق نفتی ولگا را می‌خواستند اشغال کنند. اینجا بلاذفاع و بلا معارض است از لحاظ نظامی. این است که چچن در آن نقطه واقع شده اند که اگر بخواهد مستقل بشود این وحدت جغرافیایی و آن استحکامات را به هم می‌زند. مثل رشته‌کوه‌های البرز را نگاه کنید! یک بخشش را انگار بکنند یک چیز دیگر بشود؛ دور بزیند. خوب، بنابراین روسیه مخالف است. گفتم اگر چچن در کنار روسیه بود در مرزهای بین‌المللی فی‌الواقع همان سال‌های اول موافقت می‌کرد که اصلاً مستقل بشود. برای اینکه خیلی هزینه و سرشکستگی برای روسیه داشته است، یعنی نتوانسته مثلاً از عهده‌ی چند تا چچن بر بیاید. گفتم که یک چچن مستقل و بی‌چیز و بی‌مقدار و فقیر برای چچن‌ها چه ارزشی دارد؟ ولی یک چچن در داخل فدراسیون روسیه به یک قدرت بزرگی وصل است که واقعاً همین‌طور هم هست. این جمهوری‌های کوچک

روسیه از دولت مرکزی می‌خورند، خودشان چیزی ندارند زیاد. می‌گویند منابع نفت در چین، دیگر نفتی ندارند. روزی ۱۰ هزار بشکه نفت که رقمی نیست برای اداره یک کشور. از این منابع هم مقدار اندکی باقی مانده است. روسها تا توانسته اند از این منابع استخراج کرده اند و نگاه آنان به این مساله استراتژیک بوده است. بنابراین به نظر من مسأله چین این واقعیت است که باید بپذیریم. ما هم اعلام موضع نکرده‌ایم یا خواسته‌ایم به آنجا اعلام موضع هم بکنیم گفته شما فلان جا فلان کار را کردید - حالا من اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم؛ از لحاظ امنیتی نمی‌گویم. - ما هم آن را مسأله‌ی داخلی شما قلمداد کردیم. شما هم در کار ما دخالت نکنید! آن‌ها هم هشدار داده‌اند به ما. بنابراین ایران کج‌دار و مریز رفتار کرده، ریشش هم گرو پرونده‌ی هسته‌ای بوده است. روسیه هم از این برگ استفاده کرده است! محیط بین‌الملل است. همه چیز متقابل است؛ این را می‌دهی آن را می‌گیری. بنابراین ما ضعیف برخورد کرده‌ایم ولی می‌توانسته‌ایم خیلی قدرتمندانه‌تر برخورد بکنیم؛ لاقلاً از لحاظ اقتصادی و فرهنگی همان‌طور که عرض کردم. چرا ما نباید با روسیه‌ای که سال‌هاست با هم همسایه هستیم هیچگونه رابطه‌ی دیگری در جایی داشته باشیم؟ بازار روسیه و ایران یک به ده است؛ یعنی ده تا می‌گیریم یکی می‌فروشیم. دو میلیارد دلار به ما صادرات دارد، ما صد میلیون دلار هم صادرات به روسیه نداریم. بازار روسیه بهترین بازار برای تره‌بار و مواد غذایی و صنایع بسته‌بندی مواد غذایی و صنایع سبک ماست؛ بازار خوبی است ولی هیچ‌وقت باز نکرده‌ایم. به آنها اعتراض کردم، می‌گفتند ما چرا باز کنیم؟ شا بازرگانان بیانند. ولی بازرگان ما می‌رود، آن‌قدر آنجا باندهای مافیایی هست جلوی ما را می‌گیرند، نمی‌گذارند. ما خیلی می‌توانستیم بازارهای خوبی در روسیه داشته باشیم. بهترین بازارها، یعنی تمام تره‌بار روسیه را ما می‌توانستیم تأمین بکنیم. روسیه که آنچنان میوه ندارد. میوه‌ی ما در ایران چقدر تولید می‌شود؟ سالی ۵-۶ میلیون تن میوه تولید می‌شود. ایران برای ۸۰ میلیون نفر حدود ۱۱۰ میلیون تن مواد کشاورزی تولید می‌کند. بازار می‌خواهیم، صنایع تبدیلی می‌خواهیم، حدود ۳۰ درصد این محصولات از بین می‌رود. می‌توانستیم سرمایه‌گذاری بکنیم [تا] آن‌ها بیایند سرمایه‌گذاری بکنند.

مسأله‌ی دیگر در مطبوعات است. در مطبوعات، خوب، طبیعی است که به محض اینکه یک انفجاری رخ می‌دهد به اسم چین‌ها یا به هر اسم دیگری، واقعاً کار کثیفی است؛ مسلمان‌ها را بدنام می‌کند. شما می‌بگویید مسلمان‌ها خوب هستند! برای همین است که این آقای طلعت تاج‌الدین برنده‌ی جایزه شده، مدال افتخار گرفته، در هر موردی گفته مسلمان‌ها! بیایید خودتان را از این‌ها جدا بکنید! اسلام با تروریسم اصلاً موافق نیست که! شما می‌روی عملیات تروریستی انجام می‌دهی در فرودگاه مسکو، در این طرف، در مترو، مردم بی‌گناه را می‌کشی؛ اول از همه می‌گویند چین‌ها. حالا هر کسی باشد! فوری می‌گویند چین‌ها این کار را کرده‌اند. تبلیغات منفی علیه مسلمانان براه می‌اندازند! برای اینکه جلوی شکل‌گیری قدرت مسلمان‌ها را بگیرد می‌خواهد یک کارهایی انجام بدهد! خیلی ساده است. ما که کشور شیعه هستیم - خیلی ساده من عرض بکنم - آیا در تهران ما اجازه داده‌ایم سنی‌ها یک مسجد داشته باشند؟ چقدر هم سنی‌ها راجع به این مسأله فشار می‌آورند. نگذاشته‌ایم. بالاخره حکومت برای خودش تصمیم می‌گیرد. من نمی‌دانم. تصمیماتش بر یک مبتنیاتی استوار است. منظور این است که در مسکو هم همین‌طور است. وقتی که آن‌ها می‌خواهند قدرت بگیرند، قدرت را می‌خواهند از کی بگیرند؟ از آن یکی بخش جامعه بگیرند، از روس‌ها می‌خواهند بگیرند! خوب، طبیعی است که آن‌ها مقاومت می‌کنند. چگونه باید موازنه‌ی قدرت بین مسلمانان و مسیحیان برقرار بشود که هر دو طرف

منتفع بشوند. یعنی الآن در تمام جوامع بازی برد- برد است؛ بازی برد- باخت یکی نابود می‌شود. این‌ها نمی‌خواهند این‌طور بشود. بنابراین به محض اینکه اتفاقی می‌افتد رسانه‌ها با تمام قدرت چیزهای منفی اعلام می‌کنند. برای همین است مسلمانان برای اینکه جایگاه خودشان را حفظ بکنند و موقعیت خودشان را، سعی می‌کنند رفتارشان از جاهای دیگر خیلی بهتر باشد. چون در اقلیت هم هستند، ممکن است برایشان اتفاقاتی هم بیفتد، بنابراین جامعه‌ی مسلمانان روسیه جامعه‌ای است که خیلی جامعه‌ی فرهنگی و با تحمل خیلی زیاد و صبور و در عین حال خیلی مظلوم. از این منظر، مطبوعات روسیه راجع به این موضوع کار می‌کنند.

- تشکر می‌کنم از استاد گرامی! آقای دکتر! من می‌خواستم ببینم دیدگاه دولت روسیه نسبت به تحولات اخیر که در کشورهای عربی و مسلمان روی داده چیست. هم دیدگاه رسمی، هم دیدگاه غیر رسمی و واکنشی که نسبت به آن نشان داده‌اند، مخصوصاً در قبال مسلمانان خودشان.

بعد آیا به نظر جنابعالی مسلمانان روسیه با توجه به پراکندگی و تعدد اقوامی که هست آیا امکان اینکه متأثر بشوند از این رویدادها حتی در درازمدت وجود دارد؟

- خیلی متشکر از سؤالتان! سؤال خوبی است به جهت اینکه در خاورمیانه که این اتفاقات دارد می‌افتد اتفاقاً در کشورهایی است که روسیه تنها بازارهای خودش را در این منطقه داشته و بعد از ۲۰۰۵ اصولاً روسیه حضور دوباره‌ای در خاورمیانه خواسته پیدا بکند و جایگاه از دست‌رفته‌ی دوره‌ی شوروی خودش را به دست بیاورد. البته آقای دکتر صباغیان اینجا هست من جسارت می‌کنم؛ ایشان استاد ما هم هستند، پاسخ بدهند به این مسأله. من تا آن جایی که می‌دانم این است که این‌ها بازار دارند. مثلاً در لیبی در صنایع نفت، آن موقع که تحریم بوده خیلی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در سوریه، روسیه توانسته پس از دوره‌ی شوروی یک پایگاه دریایی به دست بیاورد. خوب! آن وقت اینجا که الآن جریاناتی دارد اتفاق می‌افتد. البته مطبوعات ایران را یک مقدار بگذارید کنار! واقعیت این است که من فکر می‌کنم که در یک مقاله‌ای که من نوشتم ادامه‌ی همان خاورمیانه‌ی بزرگ است که به جهت مهاجرتی که این‌ها می‌کردند به غرب، غرب منطقی این بوده که ما برویم در مناطق کم‌توسعه‌یافته‌ی خاورمیانه سرمایه‌گذاری کنیم، شمال آفریقا؛ دولت‌های این‌ها بیشتر از لحاظ دموکراسی، از لحاظ نبود اشتغال، این‌ها همه هست؛ برویم آنجا کار بکنیم. به هر حال این فضاهای اجتماعی که به وجود آمد، توانستند این جنبش‌ها را براه اندازند. جنبش‌ها هیچ کدامش من فکر نمی‌کنم با شعارهای اسلامی بیایند روی کار. چون همه کشورهای اسلامی بودند، همه مردم در انجام فرائض دینی خودشان تحت فشار نبودند؛ آنها آزادی‌ها و دموکراسی و دسترسی به حقوق مدنی و شهروندی و خیلی چیزهای دیگر می‌خواستند که برایشان مهیا نبود. بنابراین روسیه وقتی که به این موضوع نگاه می‌کند، می‌گوید که خوب، آنجا هم همان‌طور که فرمودند، مطبوعات و این‌ها همان‌طور که توضیح دادم، مسلمانان را تحت فشار می‌گذارند. خوب، آنجا هم ممکن است یک خیزشی به این صورت رخ بدهد و آن موضوع مهمی است. در حقیقت چیزهای مهم را در اختیار مسلمانان نگذاشته‌اند، مناصب و جایگاه‌هایی که پست‌های اداری و سیاسی همه در اختیار اسلاوهای ارتدوکس روسی است. بنابراین روسیه نگاهش که به اینجاست، به این منطقه از منظر از دست رفتن بازارهایش نگاه می‌کند. اول از همه واکنش روسیه، واکنش سیاسی و اقتصادی است. منتها از یک طرف دیگر در شورای امنیت

سازمان ملل تحت فشار آمریکا و غرب هم هست؛ چون با آن‌ها بیشتر مبادله دارد تا این‌ها. آن‌ها به او دیکته می‌کنند بعضی وقتها روسیه ناگزیر است بپذیرد. از این دیدگاه است که رئیس‌جمهور روسیه دستور می‌دهد نماینده و سفیرش در شورای امنیت بگوید با قطعنامه ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع بر آسمان لیبی موافقت کند. در داخل نخست‌وزیر روسیه داد و بیداد راه می‌اندازد که این کار غلطی است. بنابراین روسیه موضعی دوگانه دارد که اخیراً هم آقای مدودف اعلام کرده که دیگر نمی‌خواهد در ریاست‌جمهوری شرکت بکند، کاندید نخواهد شد، به جهت همین فشارهایی که پوتین و باند پوتین بر او مترتب کرده‌اند و یک فضای نظامی-امنیتی را دوباره می‌خواهند برقرار کنند. ولی راه روسیه نه از آن فضا می‌گذرد بلکه بیشتر از فضای دموکراسی می‌گذرد که بتوانند با جهان در ارتباط باشند. چون بستن دروازه‌ها به روی جهان باعث پیشرفت هیچ کشوری نشده. سیستم بسته می‌شود؛ انترپویش بالا می‌رود، بالاخره غرب‌ستیزی تبعاتی دارد، اما چیزی که هست، اسلام‌هراسی است. به نظر من می‌رسد که یک نکته‌ی خیلی جالبی است به جهت اینکه نمی‌توانند ببینند که جوامع اسلامی دارد پیشرفت می‌کند، نه از لحاظ اندیشه‌های اسلامی‌ها! بلکه به خاطر هویت و ذات خودش. بالاخره تکنولوژی که هست این تکنولوژی هیچ ربطی به دین ندارد! اصلاً یک چیز جداست؛ علم است. کما اینکه اخیراً چند نفر از مقامات ایران اعلام کرده‌اند که ما لازم است به علوم دست پیدا کنیم. صرفاً همه‌ی علوم از طریق دین قابل دسترس نیست! ما باید جامعه را باز کنیم برویم با آن‌ها مبادله داشته باشیم. از این دیدگاه که این جوامع به اسم اسلام دارند پیشرفت می‌کنند طبیعی است که یک مقدار سبب از دست رفتن بازارها یا چیزهای دیگر خواهد شد. به همین سبب است که شاید برای کم کردن این روند دگرگونی یک نوع اسلام‌هراسی را به وجود بیاورند. ولی به نظر من می‌رسد که لازم است جوامع اسلامی هم به این توجه داشته باشند که نباید از خودشان چهره‌ای بد ارائه بکنند. مثلاً خیلی مسائل دیگر، حالا از لحاظ حقوقی، قانونی، حقوق بشر، خیلی چیزهای دیگر، این‌ها باعث می‌شود که آن‌ها از این استفاده بکنند. چونکه در این فضا لازم است که جوامع اسلامی جوامعی باشند که به آن رشد و ترقی برسند با این همه امکاناتی که در اختیار دارند. که دست آن‌ها هم چیزی ندهند. به هر حال اسلام‌هراسی هست و مادامی که بن‌لادن و امثالهم به اسم اسلام می‌خواهند کاری انجام بدهند؛ در پاکستان آن چیزی که انجام می‌دهند، ایمن الظواهری دوباره می‌آید مسأله‌ی القاعده را مطرح می‌کنند، رهبریش را.. خوب، طبیعی است که آن جوامع هم بترسند! چون زن و بچه‌ی مردم چه گناهی دارند که در یک خیابان لندن، سئول، این طرف، آن طرف، دارند می‌روند، در معرض بمباران قرار بگیرند یا عملیات انتحاری. این‌ها خیلی خطرناک است؛ متأسفانه وجود دارد و شاید هم اگر این جریان القاعده و امثالهم رشد پیدا بکنند بیشتر هم بشود اسلام‌هراسی.

- ببخشید، من یک مختصر عرض کنم. یک نکته اینکه حالا با توجه به تخصص و تجربه‌ای که خود شما دارید چه مناطقی از مناطق مسلمان‌نشین در خود روسیه به لحاظ آن نوع نیاز فرهنگی دینشان یعنی نیاز به فعالیت - به عنوان مثال - دولت جمهوری اسلامی ایران یا بخش‌های فرهنگی ایران دارای اولویت هستند؟ آیا این مشخص هست؟

و نکته‌ی دوم در مقایسه‌ی بین جمهوری‌های استقلال‌یافته و خود روسیه، بحث اسلامگرایی بین این دو چه تفاوتی دارد؟ - آن جایی که به نظر من ایران می‌تواند جای فعالیت داشته باشد بیشتر بر می‌گردد به جایی که سابقه‌ی تاریخی داشته باشد. قفقاز به نظر من منطقه‌ای است که ایران را می‌شناسند؛ چون بلافصل یا جزو ایران بوده، یا همسایه‌ی ایران بوده. تاتارها خیلی از ما دور

هستند. حتی ما در بین ترک‌ها یک مثل داریم که می‌گوید بچه که نمی‌خواییده برایش می‌خواندند «آپارار تاتار سنی / غول ائدر ساتار سنی» یعنی اگر نخواستی تاتارها می‌آیند تو را می‌گیرند و برده کرده می‌فروشند؛ یعنی به آن صورت نگاه می‌کرده‌اند. در منطقه‌ی قفقاز شمالی خیلی علاقه‌مند هستند به رابطه با ایران؛ ایران هم آنجا... چونکه فقیر هم هستند. ثروتی که تاتارها دارند، هیچ‌وقت آن ثروت و مکنت و امکانات را منطقه‌ی قفقاز شمالی ندارند؛ فقیرند. بنابراین اگر بخواهد ایران کمکی بکند - نه از لحاظ مالی؛ همان‌طور که عرض کردم- می‌تواند آنجا مسجد بسازد، دانشگاه بسازد؛ باید این کار را بکند. یا اینکه مراکز آموزشی تاسیس کند. در بعضی شهرهای آسیای مرکزی از جمله بیشتک، این ترک‌ها رفته‌اند و دانشگاه ساخته‌اند، دانشگاه ماناس - ترک؛ گفته هر کسی می‌خواهد بیاید وارد این دانشگاه بشود، شبانه‌روزی هم هست، خوابگاه می‌دهیم، امکانات هم می‌دهیم، یک شرط دارد؛ شرطش چیست؟ زبان ترکی را یاد بگیرد. بنابراین افراد می‌روند به سمت یاد گرفتن زبان ترکی. یک مراکز هم درست کرده مجانی زبان ترکی یاد می‌دهد. بعد می‌گوید من به تعدادی از شما بورسیه می‌دهم. حدود ۲۵۰۰ تا بورسیه هر سال دارد که ترک‌ها می‌دهند به این‌ها. این‌ها می‌روند در استانبول، آنکارا، شهرهای بزرگ، ترکی یاد می‌گیرند. من با سفیر گرجستان به زبان ترکی استانبولی صحبت می‌کردم. یک آقای سفیر گرجستان است، روسی بلد است، زبان گرجی بلد است، رفته در ترکیه تحصیل کرده، ترکی صحبت می‌کند. آن‌وقت این وقتی می‌خواهد مناسباتش را تعریف کند می‌گوید برویم ترکیه اول. خوب، ما اگر بتوانیم زبان فارسی را دایر بکنیم در آنجا آموزشگاه بگذاریم، مجانی درس بدهیم، یک پولی هم بدهیم، بگوییم هرکس بیاید ناهار هم می‌دهیم؛ چه اشکالی دارد؟ چقدر هزینه می‌برد؟ ولی می‌توانیم تعدادی را جلب بکنیم. هفته‌ی فیلم بگذاریم. من حتی در شهر دوشنبه هم فیلم‌های فارسی ندیدم؛ هرچه فیلم هست هندی یا افغانی است. چرا ما نتوانسته‌ایم... سی‌دی‌های... مثلاً کالای فرهنگی تولید بکنیم؟ شاید نمی‌دانم یک چیزی هست! بالاخره فیلم‌های ما هم مشکل دارد! از لحاظ آن‌ها البته، نه از لحاظ خودمان. شاید به درد آن‌ها نمی‌خورد؛ که مثلاً ببینند که فرض کنید یک نفر خانم در خانه‌اش با چادر می‌خوابد توی رختخواب. خوب، ما یک محدودیت‌هایی داریم! بنابراین کالای فرهنگی هم هست. ولی یک چیز دیگر هم هست که باعث فرار آن‌ها از ما می‌شود این است که آن فرد رفته برای تولید اندیشه‌ی سیاسی دولتش، برای اینکه هویت بدهد به خودش گفته خوارزمی از یک بوده است. ما گفته‌ایم نه، خوارزمی اصلاً ایرانی است؛ او را از خودمان فراری داده‌ایم. او گفته ابوعلی سینا اینجا در افشانه به دنیا آمده، تاجیک است؛ نه، اصلاً او هم ایرانی است! همه‌ی این‌ها را گرفتیم ازشان. آن بیچاره می‌گوید که بابا امام علی رحمان گفته که زبان فارسی خیلی زبان خوبی است! ولی ما نمی‌خواهیم زبان فارسی یاد بگیریم؛ چونکه اگر زبان فارسی بکار ببریم دیگر زبان تاجیکی را از دست می‌دهیم، دیگر ما تاجیک نیستیم بلکه، ما فارس شده‌ایم. در افغانستان هم همین کار را می‌کنند. بنابراین جاهایی که ما می‌توانیم کار کنیم در آن منطقه است که خیلی به نظر من جای کار دارد ولی هیچ چیزی دور نیست اگر ما با احتیاط و با دقت قدم برداریم. ما باید یک استراتژی فرهنگی بنویسیم. سال‌های پیش آقای میرسلیم داشتند این کار را می‌کردند در مجمع تشخیص مصلحت، در مرکز تحقیقات استراتژیک، من نمی‌دانم به جایی رسیدند یا نه. یک استراتژی فرهنگی برای کشورهای پیرامونمان داشته باشیم.

- آیا در روسیه شبکه‌های رادیو- تلویزیونی اسلامی وجود دارد خصوصی؟ یا رسانه‌های دولتی، رادیو- تلویزیون دولتی چقدر پوشش برنامه‌های اسلامی دارند یا ندارند اصلاً؟

- من ندیده‌ام. کانال‌های روسی را دیده‌ام من چیزی در این باره به ذهنم نمی‌رسد و اطلاعات ندارم. ولی من شبکه‌های تلویزیونی روسیه را که می‌بینم، هم از ماهواره، هم در داخل روسیه، چیزی ندیده‌ام که اذانی بدهد یا مناسبت‌های اسلامی را نشان بدهد. تعدادشان زیاد نیست... قدرت ندارند رسماً.

- آقای امیراحمدیان! آقای راوی عین‌الدین در مقایسه با آقای تاج‌الدین قدرتش بیشتر است یا کمتر است؟ چون به نظرم می‌رسد که آقای راوی عین‌الدین قدرت بیشتری دارد.

ولی من تا آن جایی که در مطبوعات روسیه دنبال می‌کنم این طلعت تاج‌الدین خیلی بیشتر مطرح است. چونکه ایشان در بخش اروپایی خیلی شناخته شده است.

- من رفته بودم در چند تا از این کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، اخیراً هم رفته بودم در ترکیه، نماز جمعه می‌خواندند در مساجدشان، سلطان احمد بود، دیدم که در نماز جمعه ترکیه یا در این کشورهای آسیای مرکزی اصلاً سیاسی صحبت نمی‌کنند، اقتصادی هم صحبت نمی‌کنند. یعنی ما اگر موضع فوری می‌گیریم که چه جریان سیاسی‌ای ما ازش حمایت بکنیم، وارد دینش می‌کنیم. البته خوب، ما دینمان سیاسی هم هست، سیاستمان دینی هم هست. اصلاً نماز جمعه را می‌گوییم عبادی- سیاسی ولی آن‌ها می‌گویند فقط عبادی. بعد من دیدم که به هر حال آنجا دین از سیاست جداست. کسی که موضع سیاسی می‌گیرد طبیعی است که بر این اساس هم از طرف تشکیلات حکومت و هم از طرف مردم به گونه‌ای دیگر دیده می‌شود، می‌گویند شخصیت سیاسی است. شخصیت سیاسی در حزب فعالیت می‌کند؛ در این کشورها را عرض می‌کنم! ایران را نمی‌گویم. از این منظر است که می‌گویم او چون وارد سیاست نمی‌شود جایگاه بیشتری بین مسلمان‌ها دارد. و مسلمان‌های دیگر، خیلی راجع به این چیزی که ما خیلی سفت و سخت اسرائیل می‌گوییم آن‌ها نمی‌گویند؛ یا مثلاً فرض کنید که فلسطین اشغالی، موضع نمی‌گیرند. برای اینکه روسیه با اسرائیل خیلی رابطه‌ی نزدیک دارد. بنابراین وقتی که دین از سیاست جداست آن‌ها هم به این اهمیت نمی‌دهند. از این منظر است.

وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان در آمریکای لاتین

حجت الاسلام محسن ربانی

آغاز سخن

در این نشست پس از بیان مقدمه‌ای، سعی می‌کنم به محورهای فعالیت‌های ایران در بخش فرهنگی در کشورهای آمریکای لاتین بپردازم که بیشتر این فعالیت‌ها را «بخش بین‌الملل دفتر مقام معظم رهبری» هدایت می‌کند. در اینجا بیش از مباحث تئوریک می‌خواهم در حوزه عمل و بحث‌های اجرایی صحبت کنم تا دستاوردهایمان را در بوتۀ نقد قرار دهیم و دیدگاه‌ها و پیشنهادهای یکدیگر را به اشتراک گذاریم.

قاره آمریکا به سه بخش تقسیم می‌شود؛ «آمریکای شمالی» که شامل کانادا، ایالات متحده آمریکا و مکزیک، «آمریکای جنوبی» که شامل آرژانتین، کلمبیا، ونزوئلا، بولیوی، پاراگوئه، اروگوئه، برزیل و... و «آمریکای مرکزی» که شامل کوبا، نیکاراگوئه، پاناما، کاستاریکا، دومینیک و... می‌شود؛ همچنین کشورهای دریای «کارائیب» که جزو آمریکای جنوبی به حساب می‌آیند، ترینیداد، سورینام و... هستند که اگر بخواهیم درباره مسلمانان در این کشورها صحبت کنیم، باید هریک را به‌طور جداگانه در نظر بگیریم؛ ولی در مجموع مسلمانان در همه این کشورها وجود دارند.

پس از کشف قاره آمریکا -که طبق اسنادی که موجود است، این بحث وجود دارد که پیش از «کریستف کلمب»، مسلمانان به آنجا وارد شده‌اند- شاید بتوان گفت کلیسا عامل اتفاقاتی بود که در این قاره رخ داد؛ چراکه در آن زمان «پاپ» دنیا را به شرق و غرب تقسیم کرد و شرق را به پرتغالی‌ها و غرب را به اسپانیا و هلند سپرد؛ در هر حال استعمارگرانی که به این قاره وارد شدند، به اعمال تغییراتی دست زدند؛ از جمله مهم‌ترین آنها «تغییر زبان» بود که از نظر فرهنگی کار بزرگی به شمار می‌آید. مردم منطقه آمریکای لاتین طبق بعضی گفته‌ها به بیش از ۹۰ زبان سخن می‌گفتند؛ مانند زبان‌های «مایا»، «توتسی» و... که زبان‌های سرخ‌پوستان بودند. پرتغالی‌ها پس از استقرار در برزیل، زبان این کشور را به پرتغالی و اسپانیایی‌ها نیز زبان کشورهای آرژانتین، اروگوئه، پاراگوئه، کلمبیا، ونزوئلا و... را به اسپانیولی تغییر دادند.

دومین اقدام مهم آنان «تغییر دین» مردم بود؛ یعنی مهاجمان و غارتگرانی که مدعی آبادکردن این کشورها بودند، دین‌های گوناگون مردم این منطقه را -که حتی شامل زرتشت هم می‌شد- تغییر دادند. اکنون دین بیشتر مردم منطقه «کاتولیک» و پس از آن «پروتستان» است. «ارتدوکس»ها جمعیت چندانی ندارند؛ مگر جمعیت مهاجری که از شرق به این کشورها وارد شده‌اند. به‌طور قطع این امکان وجود داشت که اگر به جای آنان مسلمانان به این کشورها وارد شده بودند، این کشورها امروز مسلمان‌نشین بودند و به زبان آنان صحبت می‌کردند.

«منابع اقتصادی» آمریکای لاتین نیز با ورود این کشورها غارت شد؛ از جمله غارت معادن طلا، نقره و... حتی هنوز هم در ونزوئلا شرکت‌های چند ملیتی و شرکت‌های اروپایی و آمریکایی، طلای این کشور را بدون آنکه به طلا تبدیل کنند و به صورت سنگ از معادن خارج می‌کنند و با خود می‌برند. در کل منطقه نیز قدرت حاکم بر اقتصاد کشورها، شرکت‌های چند ملیتی‌اند که در آرژانتین این شرکت‌ها به «هفت برادران» یا «هفت خواهران» معروف بودند. همچنین اقتصاد این کشورها را به صورت بین‌المللی و بیشتر آمریکا و صهیونیست‌ها اداره می‌کنند.

«نابودی و کشتار چندین میلیون سرخپوست» از کارهای دیگر استعمارگران غربی در این کشورهاست. شاید در کل آمریکای شمالی، مرکزی، جنوبی و کشورهای حاشیه دریای کارائیب، حدود ۳۰ میلیون کشته را بتوان تخمین زد. این قتل عام را اسپانیا و دیگر کشورهای غربی برای تسلط به آن منطقه صورت دادند.

اسپانیا کشوری است که با آنکه هنگام ورود اسلام به خاکش از آن استقبال کرد و مسلمانان به آن کشور، علم، بهداشت، فرهنگ، آموزش و پرورش، ادبیات و... بردند، وقتی بر مسلمانان مسلط شد، ۳/۵ میلیون مسلمان را از این کشور آواره کرد و فراری داد، نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر از آنان را اعدام کرد و هزاران نفر را به تغییر دین ناچار ساخت. امروز نیز غربی‌ها در کل دنیا به دنبال پراکندن بی‌بندوباری، منکرات، قاچاق مواد مخدر، اسلام‌هراسی و به‌تازگی ایران‌هراسی هستند.

بیان برخی شبهات موجود در منطقه آمریکای لاتین در مورد اسلام

با این مقدمه اکنون می‌خواهم به بیان برخی شبهاتی که در دانشگاه‌ها و مجامع کشورهای آمریکای لاتین درباره اسلام طرح می‌شود، بپردازم؛ شبهات و پرسش‌هایی که برخی از آنها را در دانشگاه‌های کشور خودمان هم بررسی کرده‌ایم.

۱. جایگاه و حقوق زن در اسلام

چنانچه می‌دانید در مورد این مسأله به فرمایش مقام معظم رهبری باید به‌راستی تهاجمی عمل کنیم؛ چراکه اسلام به گفته یکی از علما چند بار مورد تمسخر واقع شد؛ یک‌بار زمانی که پیامبر (ص) اعلام کرد، زن و مرد با هم یکسان‌اند و مردم آن زمان با توجه به وضعیت فرهنگی و نگاهی که به زن داشتند، به این حرف می‌خندیدند. اکنون نیز به اسلام به بهانه حجاب زنان توهین می‌کنند که برای خود فلسفه‌ای دارد و امروز زنانی که در غرب مسلمان شده و حجاب را رعایت کرده‌اند، اعتراف می‌کنند که آرامش بیشتری دارند. مسأله حجاب فقط برای اسلام نیست، بلکه این مسأله در مسیحیت و... نیز وجود دارد و تا ۴۰ سال پیش، مسیحیان با حجاب به کلیسا می‌رفتند؛ حال اگر غربی‌ها با آن مبارزه می‌کنند، دلیلی بر انکار آن نمی‌تواند باشد.

در آرژانتین هنگامی که خانم‌های یهودی از خانه بیرون می‌آمدند، از نوعی کلاه‌گیس به نام «پیلوکا؟؟؟» استفاده می‌کردند یا مثلاً یکی از وزرای ایتالیایی در پاسخ به کسانی که می‌گفتند باید حجاب را ممنوع کرد، گفته بود، در این صورت با عکس حضرت

مریم (س) چه می‌توان کرد؟ بنابراین حجاب در همه ادیان الهی وجود داشته است. این بحث وجود دارد و اگر به‌خوبی دفاع شود، پذیرش بسیاری درباره آن وجود دارد که در اینجا به بیان تجربیات خود نمی‌پردازم.

۲. حقوق اقلیت‌ها در اسلام

در اسلام، اقلیت‌ها از حقوق و احترام برابر با مسلمانان بهره می‌برند؛ چنانچه در مجلس نماینده دارند، در عاشورا و مراسم مذهبی ما شرکت می‌کنند، تعامل آنان با علمای اسلام بسیار خوب است و... ولی با آنکه پنج میلیون مسلمان در فرانسه وجود دارد، آنها نماینده‌ای در مجلس ندارند.

از پرسش‌ها و شبهات دیگر می‌توان به بحث «حقوق بشر در اسلام»، «حکومت اسلامی»، «ولایت فقیه»، «دموکراسی اسلامی»، «علت جنگ با صهیونیسم»، «هولوکاست»، «حزب‌الله»، «کتاب‌های الحادی و نحوه برخورد با سلمان رشدی» و... اشاره کرد.

روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران با دولت‌های منطقه

در مورد چگونگی روابط ایران با منطقه سه دوران را ترسیم می‌کنم؛ یکی دوران «روابط خاموش» که ما در مورد آمریکای لاتین جاهل بودیم و تعامل جدی‌ای با آنها برقرار نمی‌کردیم. این دوره، دورانی بود که مسؤولان ما، آمریکای لاتین را به دلیل دوری مسافت جغرافیایی چندان مهم نمی‌پنداشتند؛ چراکه در مورد مسائل اقتصادی، کشورهای نزدیک‌تر به ایران برای مسؤولان اولویت داشتند و در مورد مسائل سیاسی، منافع مشترکی را بین دو کشور احساس نمی‌کردند؛ البته حتی در این دوران در عمل ۲۰ میلیارد دلار از آرژانتین خرید داشتیم؛ یعنی خرید گندم، جو، ذرت و همه مصرف روغن ایران - که اگرچه امروز تا حدودی در این مورد به خودکفایی رسیده‌ایم، زمانی همه روغن ایران از آرژانتین وارد می‌شد - از این کشور صورت می‌گرفت و ما اولین خریدار این کشور بودیم. در آن زمان (اوایل انقلاب) روابط ایران و آمریکا به‌تازگی قطع شده بود و کشوری که می‌توانست تأمین‌کننده گندم ما با قیمت مناسب باشد، آرژانتین بود. کالاهای دیگری همچون برنج که از اروگوئه خرید می‌شد و گوشت که پیش‌تر از آرژانتین و امروز از برزیل خریداری می‌شود نیز از این کشورها تأمین می‌شدند.

در این دوران در مورد روابط فرهنگی از سوی ایران، رایزنی‌هایی در برزیل - که پس از چندی ادامه نیافت - و آرژانتین انجام گرفت؛ البته در این مورد به جز آرژانتین که کارهایی در آن صورت گرفت، در مورد کشورهای دیگر بسیار ضعیف عمل کردیم. از نظر سیاسی نیز روابط ما با این کشورها عادی بود.

دوران دوم، دوران «بحران» روابط است. پس از انفجار «مرکز خدمات یهودیان» در سال ۱۹۹۴ م. و تبلیغات گسترده صهیونیسم علیه ایران در شبکه‌های رسانه‌ای در سراسر جهان، روابط سیاسی ما با آرژانتین خدشه‌دار شد. حدود چهار میلیون عرب در آرژانتین وجود دارد که در اثر فشارهای ناشی از این تبلیغات بسیار آسیب دیدند. این چهار میلیون نفر نه حق رأی و نه رسانه‌ای

حتی در حد یک رادیو داشتند که بتوانند از حق خود در برابر حدود ۳۵۰ هزار نفر یهودی این کشور با آن همه قدرت رسانه‌ای دفاع کنند و نادیده گرفتن حقوق آنها خود بسیار جای بحث دارد.

دوران سوم، دوران «ارتباط مؤثر» ایران با منطقه است که هم‌زمان با روابط دولت ایران با «چاوز» می‌باشد. شاید بتوان این دوران را دوران بازشدن مجرای قوی برای فعالیت ایران در منطقه آمریکای لاتین دانست که از نظر من باید بهتر بتوانیم از این مجرا بهره ببریم. پتانسیل ونزوئلا برای افزایش حضور ایران در منطقه بالاست؛ چراکه این کشور و کوبا دو کشور تأثیرگذار در منطقه از نظر فرهنگی‌اند.

چاوز با مخالفت خود با آمریکا و دخالت‌های آن در جاهایی که ایران هم دخالت آن را درست نمی‌دانست، همراهی و اعلام دوستی خود با انقلاب اسلامی ایران و شعارهای آن، باب بسیار مهم روابط سیاسی و اقتصادی را برای ایران در منطقه گشود. از کارهایی که چاوز انجام داد، این بود در ملاقات‌های مردمی خود از عبارت «سلام علیکم» استفاده کرد که نشان می‌داد، قصد دارد فرهنگ اسلام را به منطقه وارد کند. او صبح روزهای یک‌شنبه، برنامه تلویزیونی‌ای دارد که در آن هر هفته به یکی از شهرها سفر می‌کند و معمولاً هنگام شروع سخنرانی برای مردم آن شهر از این عبارت استفاده می‌کند. دیگر اینکه وقتی «محمود عباس» به این کشور سفر کرد، هنگام ملاقات با او گفت: «ما منتظر مسیح [ع] و امام دوازدهم [عج] هستیم. سریع بیا! سریع بیا!» و مردم برای او کف زدند.

او با این کارها می‌خواهد بگوید که اگرچه سوسیالیست است، مسیحی است و به خدا اعتقاد دارد؛ همچنین به مسلمانان دنیا اعلام می‌کند که با آنان همراه است. در همان ملاقات به این نکته نیز اشاره می‌کند که حل مشکلات خاورمیانه از فلسطین آغاز می‌شود که کمابیش همان نظر ایران است.

با همه این اوصاف، برخی کارشناسان ما آینده روابط را نامعلوم توصیف می‌کنند و به همین دلیل نمی‌توانند نقش ایران را به درستی تعیین کنند. باید گفت آینده این روابط به خود ما بازمی‌گردد؛ یعنی ما باید از فرصت به‌وجودآمده بیشترین بهره را ببریم و خودمان آینده آن را ضمیم کنیم. اکنون که آن کشور برای ایجاد روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با ما همکاری می‌کند و درهای آن منطقه را به روی ما می‌گشاید، نباید به دلیل نامعلوم بودن آینده دست روی دست گذاشت و کاری انجام نداد.

بحثی در اینجا طرح می‌شود که فرق «فیدل کاسترو» و «چاوز» در چیست؟ فیدل کاسترو رهبری کاریزماتیک برای گروه‌های چپ آمریکای لاتین است و آنها او را رهبری پیشرو می‌دانند که با آمریکا درافتاده و هنوز هم در حال جنگ است. او بیشتر از چهره «چه‌گوارا» استفاده می‌کند و برخلاف ما که نتوانسته‌ایم با وجود داشتن چهره‌های برجسته در اسلام از آنها بهره ببریم، در کوبا، چهره چه‌گوارا است که بیشتر به صحنه تلویزیون می‌آید و برجسته می‌شود.

کاسترو و چاوز هر دو به دنبال رهبری منطقه آمریکای لاتین‌اند؛ یعنی چنانچه ما می‌گوییم به دنبال اتحاد جهان اسلام و جوامع بشری هستیم، ونزوئلا نیز به دنبال حمایت و اتحاد کشورهای منطقه است؛ مثلاً دولت‌هایی مانند دولت بولیوی و اکوادور که نخله‌های فکری متفاوتی هم دارند، کمابیش حمایت‌شده دولت چاوزند؛ حتی چپ‌گراهایی مانند «کریستینا فرناندز» در آرژانتین با آنکه از چپ‌گراهای تندرو نیست، بلکه انسانی میانه‌روست که با آمریکا و صهیونیست‌ها هم در ارتباط است، به دلیل گرایش به استقلال‌طلبی مورد حمایت چاوز نیز می‌باشد. «لولا داسیلوا» هم که خود از کارگران فقیری بود که به ریاست جمهوری رسید، با چاوز کار می‌کرد و...»

اکنون بین دو رهبر یادشده، اختلاف فکری به وجود آمده که این اختلاف تاکنون در سطح منطقه کمابیش بروز پیدا نکرده بود؛ ولی در یک مناظره تلویزیونی کاسترو به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما باید به اصول کمونیسم و سوسیالیسم پایبند باشیم و نمی‌توانیم عقاید دینی را بپذیریم.» و چاوز می‌گوید: «من به خدا اعتقاد دارم و ما باید کاری کنیم که همه انسان‌ها جذب کنیم و با همگان رابطه داشته باشیم.»

فیدل کاسترو با آنکه با ما رابطه دوستانه‌ای دارد، کاملاً در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با ایران همراه است؛ ولی برای انجام‌دادن کارهای فرهنگی در کوبا دست ما را بسته است؛ چنانچه در سفری که با استاد «مصباح» به آنجا داشتیم و تأسیس دانشگاهی اسلامی را پیشنهاد دادیم، در پایان به ما فهماندند که کوبا کشوری لائیک است و وجود دانشگاهی اسلامی برای کشورشان مناسب نیست؛ اگرچه مردم این کشور علاقه‌مند بودند که با اسلام آشنا شوند و از مرکز اسلامی‌ای که ما در این کشور داریم، به‌خوبی استقبال می‌کنند.

ویژگی‌های مردم منطقه و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنان با ایرانیان

نخست آنکه این مردم، مردمی ضد استعمار و ضد ظلمی‌اند؛ چنانچه مردم ما هم همواره مردمی انقلابی بوده‌اند؛ ضمن آنکه در اسلام هم به مؤمنان مبارزه با ظلم سفارش شده است. مردم کشورهای آمریکای لاتین سال‌ها زیر ظلم کشورهای استعماری همچون اسپانیا و پس از آن آمریکا بوده‌اند. اکنون نیز در مورد جزایر «مالویناس» با انگلیس بحث است و انگلستان این جزایر را «فالکلند» می‌نامد .

دوم اینکه مردم منطقه با ایران نه‌فقط مخالفتی ندارند، بلکه در واقع ایرانی‌ها را دوست دارند؛ به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی؛ مگر آنکه از تبلیغات منفی تأثیر پذیرفته باشند که آن‌هم وقتی که دکتر «رحیم‌پور ازغدی» را برای مباحثه به این کشورها فرستادیم، ایشان در بازگشت گفتند، در مباحثه‌ها سرسخت‌ترین‌های آنان پس از ۲۰ دقیقه توجیه می‌شد .

سوم، با آنکه ممکن است شناخت چندانی از ایران نداشته باشند، آن دسته از مردم که انقلاب را شناخته‌اند، به آن احترام می‌گذارند. سال ۱۳۶۴ در جلسه‌ای که رئیس‌جمهور ما شرکت کرده بود، سفیر ایران بازگو کرد که عده‌ای از مردم شعار می‌دادند:

«فالتا خمینی» که منظور این بوده که اینجا هم به کسی مانند امام خمینی (ره) نیاز دارد. در آن زمان یاد می‌آید، در یکی از مغازه‌ها عکس امام (ره) را دیدم. پرسیدم برای چه آن عکس را به دیوار زده است؟ پاسخ داد: «استقلال و آزادی مردم از چنگال آمریکا به دست ایشان (امام (ره)) صورت گرفته است.» چنانچه می‌دانید، نخستین رئیس‌جمهور دموکراتیک آمریکای لاتین «رائول آلفونسو» بود که در سال ۱۹۸۳ م. در آرژانتین روی کار آمد و تا آن زمان دموکراسی به این کشورها نیامده بود؛ حال آنکه انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ م. رخ داد که چند سال پیش‌تر از این تاریخ است و به این دلیل آنها ایرانیان را پیشرو در رسیدن به دموکراسی می‌دانند. به اعتقاد مردم این منطقه، همان‌طور که رسیدن کشورهای آنان به دموکراسی، متأثر از انقلاب ایران بود، شکست کمونیسم در روسیه نیز از پیامدهای آن بود.

جایگاه و وضعیت مسلمانان

جایگاه مسلمانان را در این کشورها می‌توان در دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی با یکدیگر مقایسه کرد. به‌طور خلاصه پیامدهای انقلاب اسلامی را در جهان، احیای دین، بیداری مستضعفان، بیداری علما و روشنفکران، احیای قرآن و مکتب اهل بیت (ع) و رسیدن به دموکراسی می‌توان برشمرد.

مسلمانان به آمریکای لاتین دو مهاجرت بزرگ داشتند؛ یکی بین سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۵۰ م. که بیشتر آنان از کشورهای لبنان و سوریه به این کشورها مهاجرت کردند. مسلمانان ۳۰ درصد آن مهاجران را تشکیل می‌دادند و بقیه آنها عرب‌های مسیحی و یهودی بودند.

مهاجرت بعدی آنان، بین سال‌های ۱۹۱۴-۱۸۷۰ م. صورت گرفت که در اثر جنگ جهانی اول و دوم، به‌وجود آمدن نابه‌سامانی‌ها در منطقه شرق و فشار دولت‌های عثمانی بر عرب‌ها، به‌ویژه شیعیان رخ داد. بیشتر این مهاجران در دو کشور «برزیل» و «آرژانتین» مستقر می‌شوند؛ همچنین مسلمانان فلسطینی بیشتر به «شیلی» رفتند، در بولیوی تعداد مسلمانان اندک است، در ونزوئلا حدود ۳۰۰-۲۰۰ هزار نفر مسلمان و در کلمبیا، تعدادی از آنها در مرزها زندگی می‌کنند و ...

این مسلمانان مهاجر زبان نمی‌دانند، عادات اجتماعی آنها با مردم این کشورها فرق دارد، دین متفاوت دارند و بیشتر آنها به دلیل آنکه نمی‌توانستند خانواده خود را با خود همراه سازند، مجرد بودند که به همین دلیل ازدواج‌هایی با زنان مسیحی داشتند و بچه‌های آنان با عادات و سلیقه زنان مسیحی تربیت می‌شدند؛ بنابراین اکنون بسیاری از این بچه‌ها یا دین ندارند یا لائیک شده‌اند. در هر حال به‌طور کلی بیشتر این مسلمانان عبادات را انجام نمی‌دادند، با احکام اسلام یا کاملاً بیگانه یا از آن دور شده بودند. دیگر اینکه آنها به دلیل مهاجر و اقلیت بودن احساس حقارت و ترس داشتند و می‌پنداشتند، اگر اظهار عقیده کنند و گروه تشکیل دهند، باعث تعقیب قانونی یا اخراج آنان خواهد شد؛ البته گروه‌های عربی‌ای تشکیل شد که مسلمانان هم جزو آنها قلمداد می‌شدند؛ ولی این گروه‌ها به‌طور اختصاصی فقط به مسائل عرب‌ها توجه داشتند.

سوم اینکه مسلمانان را در آنجا «تورکو» می‌نامیدند. این نام در همه اروپا، آمریکای شمالی، جنوبی و... متداول است؛ علت آن این است که بیشتر آنان با پاسپورت‌های عثمانی مهاجرت و سفارتخانه‌های عثمانی آنان را تأیید می‌کردند؛ البته این نام، بار معنایی تحقیرآمیز به همراه دارد. هنگامی که «زین‌الدین» که شیعه علوی است و اصالتاً اهل لبنان است، به عنوان رئیس ستاد ارتش دست به قیام ارتشی زد، با آنکه خود بیان داشت که هدف او، انقلاب و کودتا نبوده و فقط برای احقاق برخی حقوق و عدالت خواهی به پا خواسته، او را برای تحقیر، تورکویی خطاب می‌کردند که دست به چنین اقداماتی زده است.

چهارم، بیشتر مسلمانان هویت دینی خود را پنهان می‌کردند؛ البته پنهان کردن هویت دینی فقط مربوط به آمریکای لاتین نبوده و در همه اروپا، حتی کشوری مثل فرانسه با وجود نزدیک به پنج میلیون مسلمان رواج دارد. در زمان زنده‌بودن حضرت امام (ره) که جنگ هم بود، در یکی از سفرها، هنگام بازگشت از آمریکای لاتین باید در آلمان هواپیمای خود را عوض می‌کردیم تا به ایران بازگردیم. در آنجا برای خوردن غذای حلال به رستورانی رفتیم. تاجر فلسطینی‌ای که از فرانسه آمده بود، ما را دید و گفت، دردلی دارد که اکنون که با من روبه‌رو شده، می‌خواهد آن را بیان کند و آن این بود که از جنگی که برخی کشورهای مرتجع عرب با ایران می‌کنند و کمک‌هایی که صدام می‌رسانند، ناراحت است. این شیوخ عرب که با شاه آن‌قدر دوست و هم‌پیمان بودند، اکنون که امام (ره) پرچم «لااله الاالله» را علم کرده، چرا باید با ایران بجنگند. ایران امروز رهبر جهان اسلام است و...

او همچنین بیان می‌کرد که پیش از انقلاب ایران از بیان هویت خود به عنوان عرب فلسطینی مسلمان بیم داشته و امروز نه فقط ترسی ندارد، بلکه به تجارت و کسب‌وکار در کشورهای اروپایی می‌پردازد و این را از پیامدهای انقلاب اسلامی می‌دانست. این تاجر فلسطینی در پایان گفت: «خمینی (ره) را هرکس دوست ندارد، مسلمان نیست؛ چه شیعه باشد و چه سنی.»

پنجم، مسلمانان از حضور در رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی وحشت داشتند. من با دیدن فشارهایی که روی عرب‌ها و مسلمانان است، به آنان پیشنهاد کردم، رادیویی به راه اندازند و حرف‌های خود را بیان کنند؛ اما آنان به شدت از انجام دادن چنین کاری اظهار ترس کردند و هیچ تمایلی نشان ندادند.

از دیگر مشکلات مسلمانان می‌توان به «اختلاف بین شیعه و سنی»، «اختلافات شدید میان جوامع اسلامی»، «بیگانگی با سیاست حکومت‌ها»، «انزوای سیاسی و رسانه‌ای» و... اشاره کرد؛ البته پس از انقلاب وضعیت بسیار به نفع مسلمانان تغییر کرده؛ یعنی آنها هویت اسلامی خود را آشکار می‌کنند، از سیاست و حکومت گریزان نیستند، به اجرای احکام اسلامی و عبادات روی آورده‌اند، می‌کوشند خانواده‌های خود را حفظ کنند، از طرح مسائل خود در روزنامه‌ها و تلویزیون وحشت ندارند، از اختلافات میان خود پرهیز می‌کنند، در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب شرکت می‌کنند، قرآن را کتابی رهایی‌بخش می‌دانند و بازگشت به اسلام در همه ابعاد را آرزو می‌کنند.

به‌طور کلی باید توجه داشت، در آمریکای لاتین، جامعه اسلامی وجود ندارد. شاید بتوان گفت در برزیل و آرژانتین جمعیت مسلمان بیشتری وجود دارد که تشکیل مجتمع داده‌اند؛ ولی کشورهایی مانند بولیوی که مسلمانان به صورت پراکنده زندگی می‌کنند، در حال تشکیل جامعه اسلامی‌اند. ما از چهار سال پیش، مکانی را در بولیوی اجاره کرده‌ایم و یک «مرکز اسلامی» تشکیل داده‌ایم که حدود ۶۰ نفر کم‌کم مسلمان شده و به این مرکز خود را معرفی کرده‌اند. در کشورهایی همچون اروگوئه، اکوادور - که اصلاً شیعه نداشت -، کلمبیا - که تا پیش از سال ۱۳۶۶ ش. شیعه بومی نداشت و فقط شیعیان مهاجر بودند - و... نیز به همین ترتیب است؛ بنابراین ما در حال تشکیل و تأسیس جوامع اسلامی در این کشورها هستیم.

اقدامات جمهوری اسلامی ایران، پس از انقلاب

شاید تا به حال درباره اقدامات فرهنگی ایران در کشورهای آمریکای لاتین صحبت نشده؛ البته با توجه به این مسأله که اسلام در این کشورها به تازگی وارد شده، تاکنون اقدام بزرگ و اساسی‌ای نمی‌توانستیم انجام دهیم؛ اما در هر حال کارهایی در حال انجام است که می‌توان آنها را نام برد و برای پژوهش و بررسی‌های بیشتر روی آنها کار کرد.

۱. تأسیس مؤسسه فرهنگی، هنری «اندیشه شرق» در قم

نخست آنکه ما در قم مرکزی داریم به نام «مؤسسه فرهنگی، هنری «اندیشه شرق»» که امیدواریم پس از این «پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات» برای کمک به آن مرکز ما را یاری کند. علت برگزیدن نام «اندیشه شرق» پرهیز از اشاره مستقیم به اسلام بود تا در گام‌های نخستین ایجاد حساسیت نکرده باشیم. وجود این مرکز نشان می‌دهد که به هر حال تاکنون کارهایی صورت گرفته و در نقطه صفر نیستیم و بستری برای اقدامات جدی‌تر فراهم است.

۲. تأسیس مراکز اسلامی در کشورهای آمریکای لاتین

پس از انقلاب اسلامی در منطقه به تأسیس مراکز اسلامی پرداختیم. کشورهایی که ایران در آنها به جز مقر رایزی‌های فرهنگی سفارت، دارای «مرکز اسلامی» است، شامل کشورهای زیر است:

«شیلی» که دو مرکز اسلامی دارد؛ یکی از آنها در پایتخت یعنی «سانتیاگو» است. این مرکز اعراب مسلمان را جذب کرده که نخست حدود ۵۰ نفر بودند و تا امروز به ۱۵۰ نفر رسیده‌اند. دیگری در شهری نزدیک به بولیوی، یعنی شمال این کشور است. این مرکز شامل بومیان تازه مسلمان شده است که از ایران کمک‌هایی دریافت می‌کنند.

«بولیوی» که یک مرکز دارد و اکنون در حدود ۴۰-۵۰ نفر در آنجا شیعه شده‌اند. «آرژانتین» هشت مرکز، «کلمبیا» هفت مرکز، «السالوادور» یک مرکز، «برزیل» چند مرکز، «کوبا» یک مرکز، «ونزوئلا» یک مرکز - که «مرکز فرهنگی» نامیده شده؛ ولی در واقع مرکز اسلامی است - و... به‌طور کلی تعداد این مراکز در منطقه در حدود ۳۰ مرکز است که می‌توانند وسیله ارتباطی‌ای برای انجام گرفتن پژوهش‌ها باشند.

۳. چاپ میراث فرهنگی اسلام

حدود ۳۰۰ عنوان کتاب به زبان اسپانیولی چاپ کرده‌ایم که فقط سال گذشته، ۱۲ عنوان از آثار شهید مطهری در قم به چاپ رسید؛ البته ما معتقدیم این کار برای منطقه‌ای که در حدود ۶۰۰ میلیون نفر به زبان اسپانیولی حرف می‌زنند و فقط ۵۰ میلیون نفر از این تعداد در آمریکا هستند، کار اندکی است؛ به‌ویژه اینکه گرایش کسانی که در آمریکا زندگی می‌کنند (رنگین‌پوستان بیش از همه)، به اسلام بسیار بالاست.

از میان کتاب‌هایی که مردم از نمایشگاه‌ها یا مراکزمان خریداری کرده‌اند، کتاب کوچک و جزوه‌مانندی با نام «اسلام چیست؟» بیش از هر کتاب دیگری مورد توجه واقع شده و پس از آن کتاب جزوه‌مانند دیگری درباره حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (س) است که از آن استقبال شد. کتاب‌های مربوط به حقوق زنان در اسلام از نظر استقبال مردمی، پس از این دو کتاب قرار دارند؛ البته در نمایشگاه‌های بین‌المللی که مردم حضور دارند، قرآن اولین کتابی است که خریده می‌شود.

در حال حاضر در قم، حدود ۱۰۰ عنوان کتاب، آماده چاپ وجود دارد. سال گذشته، طلبه‌ای به نام «جعفر گزنالس» قرآن را به اسپانیولی ترجمه کرد که نخستین قرآنی است که به این زبان ترجمه می‌شود و حدود ۳ هزار پاورقی اهل بیتی (ع) در آن درج شده است؛ البته پیش‌تر در آرژانتین کسی به نام «احمد عبّد؟؟؟» که شیعه نیز بود، قرآن را ترجمه کرد؛ ولی آن ترجمه چنین پاورقی‌هایی ندارد.

۴. چاپ مجلات در منطقه

در حدود ۱۷ سال است که چاپ مجلات را در منطقه شروع کرده‌ایم و اکنون در شماره ۶۰ از مجله خانوادگی «کوثر» هستیم که در کل منطقه منتشر و پخش می‌شود. مجله دیگری که به زبان اسپانیولی است، «تقلین» نام دارد؛ همچنین مجله «فرشتگان کوچک» که مربوط به کودکان و نوجوانان است نیز چاپ می‌شود. در صورت آشنایی با فهرست این کتاب‌ها می‌توان از آنها در پژوهش‌ها، مجامع بین‌المللی، دانشگاه‌ها و... بهره برد.

۵. استفاده از اینترنت و راه‌اندازی بزرگ‌ترین سایت شیعی (Islam oriented.com)

سایت یادشده می‌توان ادعا کرد بزرگ‌ترین سایت شیعی است که آن را در قم راه‌اندازی کرده‌ایم. در حدود ۱۴ گیگابایت در آن مطلب موجود است و زیرمجموعه‌ای از سایت‌ها را در خود دارد. از دیگر اقداماتی که در حوزه فضای مجازی صورت می‌گیرد، ترجمه اسپانیولی «ایکنا»، ترجمه سایت مقام رهبری به اسپانیولی، کتابخانه ویژه اسپانیولی زبان‌ها - که مردی شیعه به نام «میکائیل آلوارس» آن را اداره می‌کند- راه‌اندازی سایت «اسلام‌کلمبیا» توسط مراکز اسلامی ما در کلمبیا، تأسیس خبرگزاری «پرنسا اسلامیکا؟؟؟» - که دو سال است، در آرژانتین فعالیت می‌کند-، راه‌اندازی سایت دیگری متعلق به «Organization Islamic» یعنی «سازمان اسلامی» آرژانتین، راه‌اندازی سایت «سند تو ایسلامیکو؟؟؟» در کلمبیا، دو سایت دیگر شیلی، دو سایت مربوط به

زنان و... است که در مجموع حدود ۳۰ سایت تاکنون راه‌اندازی شده که این سایت‌ها نیاز به تغذیه دارند. بد نیست دیدگاه‌های خود را در مورد کیفیت این کارها به ما بدهید؛ البته تسلط به زبان اسپانیولی برای وارد شدن در این حیطه ضروری است.

۶. تأسیس شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی

تأسیس شبکه تلویزیونی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ مثلاً در آرژانتین که برای ایران مشکلات فراوانی ایجاد شد، وجود آن ضروری است که خدا را شکر توانسته‌ایم مجوز راه‌اندازی دو شبکه تلویزیونی را بگیریم؛ یکی شبکه «النور تی‌وی» در بوینس آیرس و دیگری «المهدی تی‌وی» در شمال این کشور است که در آنجا مرکز اسلامی هم داریم؛ همچنین مجوز راه‌اندازی دو رادیو را هم کسب کرده‌ایم که مربوط به همین دو شبکه و با نام آنهاست؛ البته در آرژانتین، پس از بحران‌های به‌وجودآمده، رادیویی نیز اجاره کرده‌ایم به نام «رادیو قبله» که فقط در ماه رمضان سه ساعت برنامه سحر پخش می‌کند و بعید می‌دانم در اروپا چنین برنامه زنده‌ای پخش شود؛ همچنین رادیویی به نام «صوت الاسلام» در بولیوی اجاره شده و رادیوی افامی هم در اروگوئه داریم.

۷. نمایشگاه‌های بیت‌المللی کتاب

در همه این مناطق معمولاً اگر سفارتخانه‌های ما در این نمایشگاه‌ها شرکت نکنند، حتماً مراکز اسلامی ما شرکت خواهند کرد که در حدود ۲۰ سال که مراکز ما در آرژانتین در این نمایشگاه‌ها شرکت می‌کنند.

۸. حضور در دانشگاه‌ها

ممکن است این پرسش به وجود آید که آیا دانشگاهیان ما می‌توانند با دانشگاهیان آمریکای لاتین همکاری داشته باشند؟ در پاسخ باید گفت، اولاً بیشتر دانشگاه‌ها از ما استاد زبان فارسی درخواست کرده‌اند که شاید هنوز با وجود آنکه به داخل کشور این درخواست را منتقل کرده‌ایم، کشور ما نتوانسته به این نیاز پاسخ گوید. دوم اینکه دانشگاه‌های این کشورها از سخنرانان ما همواره استقبال کرده‌اند؛ حتی در کشورهایی مانند کلمبیا که دولت آن (نه مردم) ماهیتی متمایل به آمریکا دارد، خود من در هر سفر شاید بین ۱۰-۱۲ دانشگاه سخنرانی کرده‌ام؛ بنابراین آمادگی بسیار بالایی در دانشگاه‌های آنان در این زمینه وجود دارد و هرگاه اعلام می‌شود سخنرانی از ایران قرار است حضور داشته باشد، استاد، دانشجو و مردم حضوری چشمگیر در سالن‌ها پیدا می‌کنند.

در کشوری مانند شیلی که در حال حاضر آمریکایی‌ترین کشور در منطقه برشمرده می‌شود و وزیر امور خارجه آن آشکارا خود را صهیونیست و طرفدار اسرائیل معرفی می‌کند، برخی دانشگاه‌های بسیار معتبر خصوصی از یکی از دوستان ما به نام «شیخ سهیل» که برای مأموریت رفته بود، برای تدریس یک دوره «اسلام‌شناسی» با مبلغ مورد قبول دعوت کردند. این مطلب، نشان‌دهنده آمادگی آن جامعه است؛ البته خود دولت‌ها هم می‌خواهند اسلام را بشناسند و بدانند این «بیداری اسلامی» که جهان را دربر گرفته، به‌راستی چیست و پرسش‌هایی در این زمینه دارند.

ما برای حضور در دانشگاه‌های آنان مشکلی نداریم؛ حتی سعی کردیم قراردادی را با دانشگاه «لاپلاتا» (از دانشگاه‌های معتبر آرژانتین در حد دانشگاه تهران) ببندیم که متأسفانه به دلیل پی‌گیری نکردن از طرف خودمان به جایی نرسید. در کلمبیا حدود شش سال پیش، چند تن از دانشگاهیانی که مسلمان شده بودند و برخی از آنان نیز در ایران درس خوانده‌اند، مرکزی به نام «بنیاد کوثر» در شهر «کالی» با جمعیتی در حدود دو، سه میلیون نفر به راه انداخته‌اند که اکنون شاید در حدود ۱۰۰ نفر استاد دانشگاه و دانشجویان دورهٔ دکتری جزو این مرکز شده‌اند.

به‌راستی اینکه شخصیت‌های دانشگاهی با تحصیلات عالی از اسلام پیروی می‌کنند و خود را از امکانات مخالف با قوانین اسلام در جامعه محروم می‌دارند، جای بحث دارد؛ مثلاً رئیس مرکز اسلامی ما در بولیوی، وکیل است و همسرش خبرنگار معروفی است و به‌تازگی هم کتابی دربارهٔ مخالفت اسلام و ادیان الهی با تروریسم منتشر کرده که سروصدای زیادی برپا نموده است. این عده با مطالعاتی که داشته‌اند، به اسلام روی آورده‌اند که اسلام آوردن چنین کسانی می‌تواند عدهٔ بسیاری را جذب این دین کند.

۹. همکاری با گروه‌های هم‌سو

منظور از گروه‌های هم‌سو، گروه‌هایی‌اند که از نظر سیاسی با ما هم‌سو باشند که این گروه‌ها بسیارند؛ نه فقط از بُعد دینی. باید همواره این نکته را در نظر داشت که آمریکای لاتین، جامعه‌ای غربی است و بسیاری از آنها یا مسیحی‌اند که از این دین به جز پوسته‌ای باقی نمانده یا به هیچ دینی اعتقاد ندارند؛ در همان حال آمادگی ذهنی و روحی بسیاری برای پذیرش پشتوانه‌ای قوی از نظر مذهبی وجود دارد.

از گروه‌های هم‌سو فقط در آرژانتین که در زمان بحران روابط، فشاری زیادی روی ما بود، می‌توان به گروه آقای «کبراچو» اشاره کرد که اتفاقاً او از کمونیست‌های تندروست یا گروه آقای «درییا؟؟» و... همراهی این گروه‌ها با ما تا آنجاست که در خلال جنگ ۳۳ روزه لبنان که چند تظاهرات در این کشور برپا کرده بودیم، این تظاهرات با حضور چشمگیر آنان همراه بود و فقط در آخرین تظاهرات حدود ۶۰ هزار نفر شرکت کرده بودند. به دلیل حضور پررنگ مردم، صهیونیست‌ها اعلام کرده بودند که قصد دارند جلوی سفارت ایران به سنگ‌پراکنی پردازند که چرا ما باعث به‌وجود آمدن چنین وضعیتی شده‌ایم؛ یعنی با وجود آنکه همهٔ امکانات رسانه‌ای در دستان صهیونیست‌هاست، می‌توان چنین کارهایی صورت داد و صهیونیست‌ها این نکته را احساس کردند که جمعیت چهار میلیون عرب، ارمنی‌ها، مسلمانان و شیعیان در حال اتحادند و آرام‌آرام به ایران نزدیک می‌شوند.

زمانی در آرژانتین حتی یک پست در اختیار ما نبود؛ ولی اکنون ریاست برخی مراکز عرب‌ها، جمعیت‌های سیاسی و... آنها در دست شیعیان است. چگونگی همکاری با هم‌فکری با گروه‌های هم‌سو نیز باید بررسی و پژوهش شود تا بهترین بازده را برای ما داشته باشد. توقع آنان از ایران دوستی و حمایت است و یگانه‌حمایتی که ما از آنها داشته‌ایم، به صورت لفظی بوده یا آنکه مثلاً آنها را به کنفرانس‌هایی همچون «کنفرانس بیداری اسلامی» دعوت کرده‌ایم؛ حال آنکه در آن منطقه فقط ۳۵۰ هزار فلسطینی زندگی می‌کنند. چه برنامهٔ سیاسی، پژوهشی و فرهنگی‌ای برای آنها داشته‌ایم؟

۱۰. برگزاری اردو برای مردم منطقه به منظور سفر به ایران

یکی از برنامه‌های ما - که فکر می‌کنم برنامه دهم ما باشد - برنامه برگزاری اردوست؛ به این ترتیب که اردوهایی از آن منطقه به ایران می‌آوریم که به‌تازگی نیز صهیونیست‌ها داد اعتراض سر داده بودند که ایران به شست‌وشوی ذهنی این عده می‌پردازد و من در همین باره در گفت‌وگویی گفتم، تعجب می‌کنم که آنها از آمدن عده‌ای از آمریکای لاتین که برای زیارت امام رضا (ع) و شناختن ایران مسافرت می‌کنند، بیمناک‌اند؛ حال آنکه این همه هواپیما از آن منطقه برای بازدید سراسر دنیا به پرواز درمی‌آید و کسی اعتراضی ندارد. چطور ممکن است گردش توریستی ۴۰ نفر در سال این همه ایجاد حساسیت کند؟

تاکنون ۹ اردو برگزار شده که اردوی دوم خانم‌ها در حال برگزاری است و سال گذشته ۳۰ نفر خانم و ۳۵ نفر آقا از طریق این اردوها به ایران آمدند. آنها اصلاً ایران را نمی‌شناسند و تصور می‌کنند ایران کشوری عقب‌افتاده است؛ اما هنگامی که مثلاً از تهران بازدید می‌کنند، آن را در رقابت با شهرهای بزرگ دنیا می‌یابند؛ در هر حال این اردوها در حال برگزاری است و محققان و پژوهشگران از حضور این مسافران در ایران می‌توانند بهره ببرند.

باید تعامل با جهان را شروع کنیم؛ چنانچه حضرت امام (ره) فرمود، باید انقلابی عمل کرد؛ اما متأسفانه از جای خود حرکت نمی‌کنیم. یکی از دانشجویان فعالی که در سال جاری از کلمبیا به ایران آمده بود، مرتب در ارتباطات خود با من از جلساتی که با دیگر دانشجویان درباره اسلام برگزار می‌کنند، می‌گوید و می‌پرسد که آنها چه کاری می‌توانند بکنند. آنها نیاز به استاد، مکان آموزشی و... دارند.

۱۱. گفت‌وگو با رادیو و تلویزیون

این مورد هم یکی از امکاناتی است که در اختیار ما قرار دارد؛ یعنی هم می‌توانیم به آنها فیلم بدهیم و هم در شبکه‌های تلویزیونی برای گفت‌وگو شرکت کنیم که اتفاقاً من در همان زمان انفجار در آرژانتین، مناظره‌ای با یکی از صهیونیست‌ها درباره آن مسأله داشتم. در هر حال اکنون کارهایی در این زمینه در حال اجراست؛ اگرچه تعداد آن محدود است؛ مثلاً معمولاً سالی یک‌بار در شبلی برنامه‌ای با نام «ادیان الهی» از یکی از شبکه‌های خصوصی پخش می‌شود که در آنجا از مردم درباره اینکه برنامه کدام یک از ادیان (مسیحیت، یهود، اسلام) را بیشتر دوست داشته‌اند، نظرسنجی می‌شود. این برنامه در سطح منطقه پخش می‌شود و در طول حدود چهار سال که از پخش این برنامه می‌گذرد، همواره اسلام بیشترین طرفدار را داشته است.

۱۲. تولید نرم‌افزار

در زمینه تولید نرم‌افزار نیز در قم کارهایی در حال انجام‌گرفتن است.

۱۳. مجله الکترونیکی

این مجله الکترونیکی با نام «راه سوم» در اروگوئه تولید می‌شود و کل منطقه از آن بهره می‌برند. بازدید از این مجله به صورت روزانه بررسی می‌شود که از راندمان خوبی برخوردار بوده؛ یعنی پیش آمده که تعداد بازدید روزانه تا هشت هزار نفر هم بالا برود.

این مجله را روزنامه‌نگار معروفی به نام «خولیو مارتین» تولید کرده است. این روزنامه‌نگار خدمات بسیاری به اسلام کرد و پس از مرگ او در اثر سرطان، یکی از شاگردانش به تولید آن ادامه می‌دهد.

۱۴. آموزش زبان اسپانیولی

ما متوجه این نیاز در قم شدیم و دیدیم مراکزی که به آموزش این زبان می‌پردازند، چندان در این کار جدی نیستند؛ بنابراین فضایی را در این شهر ایجاد کردیم تا به‌طور جدی به این کار بپردازیم. چگونگی آموزش به این شکل است که مثلاً برای امسال که حدود ۴۰ نفر را ثبت‌نام کرده‌ایم، آنها را از شش صبح تا هشت شب در این فضا نگه می‌داریم و امکانات غذا و... در اختیار آنان قرار می‌دهیم تا در این فضای مجازی، پس از یک هفته همه بتوانند به این زبان صحبت کنند؛ چراکه متوجه شدیم به شکل دیگر امکان یادگیری وجود ندارد. خوشبختانه این روش نتیجه‌بخش بوده و در حدود هفت، هشت نفر از آنان به‌خوبی به این زبان مسلط شده‌اند.

۱۵. فرستادن کتاب و مجله به منطقه

بحث تغذیه منطقه را از نظر کتاب ما به عهده گرفته‌ایم؛ ولی ممکن است گفته شود، در حال حاضر در ایران کتاب‌های جذاب‌تری نسبت به کتاب‌های ترجمه‌شده ما در ایران به چاپ می‌رسد که بهتر بود از آنها استفاده می‌کردیم. در اینجا شما می‌توانید به ما کمک کنید و اگر پیشنهادی در این زمینه دارید، ما از آن استقبال می‌کنیم.

۱۶. تأسیس مدارس عصری اسلامی

از کسانی که در دنیا در زمینه تأسیس دبستان و دبیرستان عصری اسلامی موفق بوده‌اند، می‌توان به ترک‌ها اشاره کرد. «فتح‌الله گولن» که در آمریکا زندگی می‌کند، کمابیش به‌طور غیرمستقیم چندین مدرسه را در منطقه بالکان یا در جایی مانند آذربایجان که مدارس ما را بستند، ساخته؛ همچنین دانشگاه در ارمنستان، اوکراین و... به راه انداخته و متأسفانه ما با وجود استقبال مردم از این مسأله هنوز نتوانسته‌ایم کاری صورت دهیم؛ حتی چنانچه گفتم مدارس ما در آذربایجان بسته شد. گولن اکنون به آمریکای لاتین وارد شده و اولین مدرسه را در آرژانتین می‌سازد که زبان این مدرسه هم همان اسپانیولی است و در همان حال به کسانی که علاقه‌مند باشند، ترکی هم آموزش داده می‌شود. استادان این مدارس نیز همگی از ترکیه می‌آیند؛ بنابراین او به این شکل در حال انتقال فرهنگ و انجام دادن کاری سودمند است.

در آرژانتین مدرسه عصری‌ای داریم که خود شیعیان مؤسس آن بوده‌اند؛ ولی ما در کلمبیا تاکنون چهار مدرسه عصری تأسیس کرده و در آستانه تأسیس مدرسه در ونزوئلا هستیم. این راه باز است و هرچه در توانمان باشد، می‌توانیم به تأسیس مدارس بپردازیم.

۱۷. نهضت ترجمه برای منطقه آمریکای لاتین

در این منطقه با ۶۰۰ میلیون جمعیت نمی‌توان فقط با یک گروه یا مؤسسه وارد عمل شد، بلکه باید نظام برای این کار سرمایه‌گذاری کند. به گفته یکی از سیاستمداران آن منطقه، حتی اگر در منطقه خاورمیانه امکان بروز برای ما وجود نداشته باشد و در زیر فشار باشیم، در منطقه آمریکای لاتین راه برای ما باز است و ایران می‌تواند از این منطقه، سیاست‌های خود را در سازمان ملل دنبال کند. باید به یاد داشت که وقتی یکی از سخنرانان مذهبی از کشورهای آمریکای لاتین مانند آرژانتین، برزیل و... به جانب‌داری از اسلام در هر یک از کشورهای اروپایی یا آمریکایی سخن بگوید، تأثیرگذاری به مراتب بیشتری نسبت به سخنرانان مثلاً آفریقایی و... خواهد داشت و ما می‌توانیم از این پتانسیل بهره ببریم.

در هر حال چه در حوزه چاپ کتاب و چه در حوزه توزیع آن، جای کار بسیاری وجود دارد و من همواره گفته‌ام، این وظیفه وزارت ارشاد است که به‌ویژه توزیع بین‌المللی‌ای را پی‌گیری کند تا به نیاز علاقه‌مندی به ایران و فرهنگ ایرانی در جهان بتواند پاسخ دهد.

۱۸. تأسیس حوزه علمی

این البته درخواست بومیان آن منطقه است که از ما خواسته‌اند حوزه علمی نیز در آنجا تأسیس کنیم.

۱۹. همکاری فرهنگی و علمی با دولت‌ها (مجلس، شخصیت‌های علمی و سیاسی)

ما می‌توانیم شخصیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی کشور خود را با هم‌تایان خود در آن منطقه ارتباط دهیم.

۲۰. گفت‌وگو بین ادیان ابراهیمی

می‌دانید که بیشتر گفت‌وگوهایی که در ایران صورت گرفته، میان ارتدوکس‌ها بوده و حتی این اتفاق بین مسلمانان با کاتولیک‌ها که رهبری به نام پاپ هم دارند، رخ نداده و بسیار جای کار دارد.

۲۱. بحث جریان بیداری اسلامی

ما باید بدانیم که بحث بیداری اسلامی را در این منطقه چگونه باید توضیح دهیم. در اینجا برخی معتقدند باید اسلامی شبیه به اسلام ترکیه را بشناسانیم و برخی دیگر اسلام را همانی می‌دانند که امام (ره) و مقام معظم رهبری معرفی کرده‌اند. اکنون ذهن‌های آماده‌ای در منطقه وجود دارد که می‌خواهند دیدگاه‌های ایران را در مورد اتفاقات مصر، تونس، لیبی و... بشنوند.

پرسش: چه میزان از اقداماتی که خود شما و گروهتان انجام می‌دهید، از طریق دولت انجام می‌شود و متولی دولتی دارد؟ چه نسبتی میان این دو وجود دارد و اصولاً مردم آن منطقه شما را به عنوان ان‌جی‌او می‌شناسند یا نماینده رسمی دولت جمهوری اسلامی؟ من فکر می‌کنم فعالان در آن مناطق اگر کاملاً رسمی و دولتی نباشند، بهتر بتوانند میان مردم جا باز کنند؛ حتی نماینده انقلاب اسلامی بودن، مفهوم فرهنگی خود را به دنبال دارد؛ اما نماینده رسمی جمهوری اسلامی مفهومی معادل سفیر و مقامات دولتی به همراه دارد. به نظر من ترجیح ما باید این باشد که مثلاً از حوزه علمی که مرکزی پژوهشی است نماینده داشته باشیم بهتر است.

محسن ربانی: پرداختن به این موضوع که دیپلماسی فرهنگی ما در پررنگ کردن چهره‌ها برای مردم است یا پررنگ کردن اهداف، بسیار نیکوست. اتفاقاً ما از اینکه بخواهیم شخصیت‌محور اقدام کنیم و مردم را با یک نفر درگیر سازیم، کمابیش پرهیز کرده‌ایم؛ به همین دلیل «مؤسسه فرهنگی هنری اندیشه شرق» را به راه انداختیم و فقط یکی از استادان را به عنوان رابط برای آن تعیین کرده‌ایم.

نظر من این است که وقتی قرار است در کشوری کاری صورت گیرد، بهتر است آن کار را به دست مردم همان منطقه بدهید؛ بنابراین اینکه می‌بینید جوامع و مراکز با موفقیت به کار خود ادامه می‌دهند، به این علت است که گردانندگان اصلی، بومی منطقه به شمار می‌آیند. در اینجا می‌توانید اقدامات ما را با مثلاً رایزنی فرهنگی ایران در اسپانیا مقایسه کنید و ببینید این واحد پس از انقلاب چند نفر مسلمان را توانسته جذب کند و به‌طور کلی چه دستاوردهایی داشته است؟ حال آنکه ما کوشیده‌ایم بومیان خود منطقه را فعال کنیم؛ مثلاً «جعفر گزالس» از کسانی است که ما او را برای ترجمه قرآن و... جذب کرده‌ایم و از میان همان مردم است؛ همچنین نشریه «راه سوم» را به خبرنگار معروفی سپرده‌ایم که خود به صورت خودجوش روی آن کار می‌کند و نقش ما در آنجا فقط از بعد نظارتی است؛ حتی ممکن است یک یا دو خبر موافق میل ما نباشد؛ اما ما به دنبال اینکه همه چیز مطابق میل ما انجام گیرد، نیستیم.

پرسش: از ۶۰۰ میلیون جمعیتی که شما گفتید، حدود یک‌سوم در برزیل زندگی می‌کنند که زبان آنها پرتغالی است. به‌طور خاص اگر ممکن است در مورد کارهای ویژه این کشور توضیح بفرمایید.

محسن ربانی: در مورد این کشور چنانچه گفته شد، کارهایی در حال انجام‌دادن است؛ ولی هنوز به وضعیت ایده‌آل نرسیده‌ایم. جدا از جمعیت ۲۲۰ میلیونی، این کشور از سابقه خوبی هم برخوردار است؛ یعنی در یکی از شهرهایش به نام «باهیا» که من تحقیقی درباره رنگین‌پوستان انجام می‌دادم، متوجه شدم یکی از میادین این شهر به نام «ژارژین د الله» است که معنای آن «باغ خدا» می‌شود. در واقع گویا این قسمت مسجد بوده که تخریب می‌شود. مسلمانان این شهر که بیشتر آنها از رنگین‌پوستان‌اند، خواسته‌اند که در این شهر حکومت اسلامی تشکیل دهند. این یعنی ما زمینه کار در این منطقه را داریم. عرب‌ها می‌توانند در این میان فقط به عنوان راهنما برای ما باشند؛ ولی به این علت که آنها خودشان مهاجرند، در آنجا کاری جدی‌ای نمی‌توانند انجام دهند.

پرسش: به نظر می‌رسد تعداد بهائیان در آمریکای لاتین بالاست. آیا شما مشکلی با آنها نداشته‌اید؟

محسن ربانی: یکی از سیاست‌های آمریکاییان و اسرائیلی‌ها تقویت بهائیان در ایران و دیگر نقاط دنیاست. پیش آمده که دوستان ما در ادامه کمک‌های حقوق بشری خود، خواسته‌اند با آنها کمک کنند و ما پیشنهاد کرده‌ایم این کار را نکنند؛ چراکه هدف بهائیان برای تحقق عدالت اجتماعی نیست و محور فعالیت‌های آنان محوری مردمی نیست؛ ولی بهائیان در بولیوی دانشگاه دارند. در شیلی می‌خواستند جایی را به نام «حضریته القدس؟؟؟» روی کوهی مشرف به پایتخت بسازند که مسلمانان با مجلس صحبت

کردند و از این کار جلوگیری نمودند. اکنون آنها در جایی حدود ۵۰-۴۰ کیلومتری شهر رفته‌اند و در آنجا برای خود به ساخت‌وساز پرداخته‌اند. هرچه باشد آنها پول و امکانات دارند و سیاست‌های جهانی هم با آنها همراه است؛ همچنین تبلیغات هم دارند که اگر نداشتند، نمی‌توانستند کسی را جذب کنند. گویا حدود ۳۰۰-۲۰۰ نفر در بولیوی پیرو دارند. اگر ما درست کار کنیم، بسیاری از آنها به طرف ما خواهند آمد.

پرسش: گویا نظام ثبت تجربه ما به مشکل دچار است؛ مثلاً یکی از عوامل موفقیت انگلیسی برای رسیدن به اهداف استعماری این بود که تاجران و مسافران آنها عادت به سفرنامه‌نویسی داشتند و تجربیات خود به ثبت می‌رساندند؛ یعنی اقداماتی مانند نهضت ترجمه بخشی از فعالیت‌های ما را می‌تواند دربر بگیرد و بخش دیگر آن مربوط به ثبت این تجربه‌ها از شناسایی فرهنگ و آداب آنان است. اکنون پس از گذشت سال‌ها از انقلاب، تجربیاتی که ما کسب کرده‌ایم می‌توانست به عنوان واحدهای درسی در دانشگاه‌ها تدریس شود.

محسن ربانی: در مورد بحث ثبت خاطرات «جامعه المصطفی» از ما خواسته‌اند و من آن را آغاز کرده‌ام. اکنون حدود هشت جلسه از حرف‌های ما در این باره ضبط شده و ادامه خواهد یافت.

پرسش: به نظر می‌رسد در اجرای پروژه‌ها در این کشورها با توجه به دستاوردها چه در آمریکای لاتین چه در آفریقا و دیگر نقاط دنیا اینکه تعداد کمتری درگیر شوند، ولی با جدیت به کار بپردازند، بهتر باشد تا آنکه عده بسیاری به عنوان سیاه لشکر به این کشورها سفر کنند و نه فقط دست‌پرباری نداشته باشند، بلکه رفتار آنان، هویت و اعتبار ما را خدشه‌دار سازد. نظر شما چیست؟

محسن ربانی: بله؛ واقعیت همین است؛ یعنی ما باید در برگزیدن کسانی که قرار است کارهای اجرایی در این کشورها صورت دهند، حساسیت بالایی داشته باشیم؛ حتی در مورد دیپلمات‌ها نیز چنانچه نظر حضرت امام (ره) بود، رایزنی‌های فرهنگی ما ابتدا باید خودشان عقاید محکمی داشته باشند، مسائل روز را درک کنند، بتوانند با جوامع آنان ارتباط برقرار کنند و طرح و برنامه داشته باشند؛ نه اینکه وقتی به آنجا رسیدند، به برنامه‌های خود فکر کنند.

الآن اگر ما بخواهیم استادی را به منطقه بفرستیم، مثلاً رحیم‌پور ازغدی از ابتدا در ایران روی این اقدام فکر شد، با ایشان مشورت گردید، موضوعاتی که می‌دانستیم در دانشگاه طرح خواهد شد، با ایشان در میان گذاشتیم و... خود ایشان نیز معتقد بود باید برای هر دانشگاهی ۲۰ روز کار کند و بسیار جدی در این قضیه وارد شد. در مجموع از سفر ایشان که به کشورهای ونزوئلا، اکوادور و کلمبیا انجام شد، راضی بودیم و طبعاً باید کسانی بروند که هم بتوانند پاسخ‌گو باشند و هم خودشان عامل باشند؛ وگرنه اثرگذار نخواهد بود.

جایگاه و نقش اقلیت مسلمان در جوامع اروپایی با تأکید بر انگلستان، فرانسه، آلمان و هلند

دکتر محمد اخگری

مقدمه

برنامه ریزی یکی از مراحل مهم انجام هر فعالیتی است که انتظار می رود با توجه به سرمایه گذاری های انسانی و مادی، به نتایج مطلوبی دست پیدا کند. "برنامه ریزی فرهنگی" علاوه بر اهمیت یاد شده، دارای پیچیدگی ها و ظرافت های خاص خود می باشد. در بررسی های فرهنگی، تنوع جامعه مخاطب، تعدد شاخص ها، ویژگی های مورد نظر درباره محققان و بالاخره دیر بازده بودن محصول، کار را بردست اندر کاران حوزه فرهنگ (اعم از محقق و مجری) مشکل می سازد.

بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا، شاید یکی از اولین اقدامات برنامه ریزی فرهنگی در حوزه ارتباطات فرهنگی با سایر کشورها، مسلمانان و دیگر ادیان و اقوام باشد.

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در اجرای وظایف سازمانی خود مبنی بر پشتیبانی علمی از موضوعات فرهنگی و حوزه های مختلف آن؛ وضعیت فرهنگی، جایگاه و موقعیت اجتماعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا را از طریق برگزاری نشست های تخصصی مورد بررسی، مطالعه و تدقیق قرار می دهد تا از این رهگذر دست اندر کاران حوزه فرهنگ، علاقه مندان و دانشجویان بهره مند شوند.

"جایگاه و نقش اقلیت های مسلمان در جوامع اروپایی با تأکید بر انگلستان، فرانسه، آلمان و هلند" عنوان نشست تخصصی است که با سخنرانی دکتر محمد اخگری از سوی گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین الملل برگزار می شود.

آغاز سخن

پیش از ورود به بحث و از آنجا که عنوان بحث « اقلیت مسلمان در اروپا » می باشد، اجازه دهید نخست نکته‌ای را در باره واژه «اقلیت» یادآور شوم. درست است که ما هنگام سخن گفتن از مسلمانان در اروپا از واژه «اقلیت» استفاده می کنیم اما این بدان معنا نیست که تعداد مسلمانان در اروپا کم است. جمعیت مسلمانان در برخی از کشورهای اروپایی مانند آلمان (حدود ۴ میلیون نفر) و فرانسه (بیش از ۵ میلیون نفر) و برخی دیگر از کشورهای اروپایی به تنهایی از جمعیت مسلمانان در برخی کشورهای کاملاً اسلامی حوزه خلیج فارس یا حتی لبنان و... بیشتر است. اسلام در بعضی کشورها مثل آلمان به عنوان دین دوم، بعد از مسیحیت پروتستان قرار دارد؛ بنابراین وقتی از اقلیت مسلمان سخن می‌گوییم، باید آن را در قیاس با کل جمعیت اروپا در نظر بگیریم؛ وگرنه به این معنا نیست که مسلمانان گروه اندکی باشند و امکانی برای ایجاد فرصت در این قاره نداشته باشند.

پیشینه ورود اسلام به اروپا

پیش از آنکه به بحث اصلی پردازم، به شکل گذرا پیشینه‌ای از ورود اسلام به اروپا بیان می‌کنم.

الف) از قرن هشتم میلادی تا قرن هفدهم:

این دوره بیشتر با جنگ و فتوحات همراه بوده است که اهم وقایع آن عبارتند از:

۱. **ورود مسلمانان به اروپا با فتح اندلس:** از سده هشتم تا یازدهم میلادی (۷۱۱ تا ۱۰۸۶ م) مسلمانان فرهنگ بسیار ارزشمند و شکوهمندی را در اسپانیای امروز ایجاد کردند. ارتباط اسلام با اروپا به سال‌های دور باز می‌گردد. قبل از این که اسلام مرزهای اروپا را درنوردد و دروازه‌های غرب - به اصطلاح رایج امروزی - را بگشاید، تاریخ شاهد نفوذ و گسترش اسلام در مغرب یعنی مراکش و تونس و برخی بلاد و نواحی مغرب آن زمان بود. اسلام از مصر گذشت و به بندر اسکندریه راه یافت. اسکندریه در سال ۲۱ هجری قمری، یعنی ۶۴۱ میلادی به تصرف سپاه اسلام در آمد. مردم اسکندریه و سایر بلاد هنگامی که دیدند فاتحان مسلمان برخلاف سایر ملت‌ها به پیروان مسیحیت بها می‌دهند و آزادی در دین و معنویت را برای تمامی مردم اعلام کردند، به این دین گرویدند. پیش از این مسیحیان تا آن زمان از آزار روم شرقی رنج‌ها و مرارت‌ها چشیده بودند، و به همین سبب قدوم مسلمانان را با شادی پذیرفتند و در کار تسلط بر ممفیس به آنان یاری دادند و به اسکندریه هدایتشان کردند. تاریخ نفوذ اسلام در اسپانیا را سده هشتم تا یازدهم یعنی سال‌های میان ۷۱۱ تا ۱۰۸۶ میلادی ذکر کرده اند که فتح اسپانیا به دست مسلمانان انجام گرفت اما این گروه فاتح از اعراب نبودند، بلکه فاتحان اسپانیا از مردم بربر و از شمال آفریقا بودند. به هر روی با تصرف اسپانیا به دست مسلمانان برخورد و تعامل اسلام و غرب آغاز شد. برقراری ارتباط میان مسلمانان و غرب اگرچه برای غربیان دستاوردهای فراوانی را به همراه داشت و آن گونه که مونتگمری وات^۱ در کتاب تاثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی بدان اشاره دارد، *اسلام نه تنها در تولیدات مادی و اختراعات و تکنولوژی اروپا شریک است و نه*

^۱ Montgomery Watt مورخ و اندیشمند انگلیسی

تنها اروپا را از نظر عقلانی در زمینه های علم و فلسفه برانگیخت بلکه اروپا را واداشت تا تصویر جدیدی از خود به وجود آورد. متفکران بزرگی مانند «ابن رشد»، «ابن عربی» و... در این سرزمین رشد کردند و بالنده شدند. در کتابی که «کورت فلاش»^۲، اندیشمند معاصر آلمانی با عنوان «مایستر اکهارت تولد عرفان آلمانی از روح فلسفه اسلامی»^۳ در سال ۲۰۰۵ منتشر کرده است، کاملاً توضیح می دهد که اندیشه های متفکران اروپایی چون اکهارت، توماس و... متأثر از اندیشه بزرگانی همچون ابن سینا، فارابی و ابن رشد بوده است. در حوزه آداب، فرهنگ، صنایع مستظرفه و صنایع دیگر و سایر تاثیرات مسلمانان بر غرب کتاب های بسیاری نوشته شده که کتاب «زیگرید هونکه» درباره اسلام در اروپا و کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» از «گوستاو لوبون» از این دسته می باشند.

۲. **جنگ های صلیبی:** درگیری میان مسلمانان و مسیحیان اروپایی طی جنگ های صلیبی: از ۱۰۹۵ تا ۱۲۷۲ میلادی ۹ جنگ صلیبی رخ داد.

۳. **فتوحات عثمانی:** فتوحات امپراطوری عثمانی در اروپا (۱۲۹۹ تا ۱۹۲۲): این امپراتوری در اوج قدرت خود (قرن ۱۶ میلادی) مناطق آسیای صغیر، بیشتر خاورمیانه، قسمت هایی از شمال آفریقا، قسمت جنوب شرقی اروپا تا قفقاز را شامل می شد. منطقه بالکان نیز طی همین فتوحات در اختیار مسلمانان قرار می گیرد. امروز هنوز تأثیر فرهنگ و تمدنی اسلامی و حتی ایرانی در این منطقه به خوبی مشهود است. دکتر «الویر موسیچ» یکی از استادان دانشگاه و ساریوو که از دانشگاه تهران دکترای ادبیات فارسی اخذ کرده است، در پایان نامه اش با عنوان «شاعران پارسی گوی بوسنی و هرزگوین» به دیوان ۱۸ شاعر بوسنیایی پرداخته که به زبان فارسی شعر سروده اند. این بدان معناست که با ورودی عثمانی ها به بالکان، زبان و ادبیات فارسی به آن منطقه رفته است و تا حدی رواج یافته که افرادی به زبان فارسی شعر سروده اند. سبک زندگی مردم بالکان حتی تا پیش از دوره های اخیر، به پوشش و آداب و رسوم مشرق زمین شبیه بود. در هر حال امروز بوسنی، کوزوو و آلبانی مهم ترین کشورهای هستند که مسلمانان در آنجا اکثریت جمعیتی را تشکیل می دهند.

(ب) دوره جدید

طی قرون نوزدهم و بیستم، مهاجرت مهم ترین عامل اصلی حضور مسلمانان در اروپاست. در دهه ۱۹۶۰ و پس از جنگ جهانی دوم اروپا به نیروی کار نیاز داشت و از این رو از کشورهای مختلف اسلامی مهاجران به اروپا روی آوردند. در برخی کشورها این فرایند کمی زودتر آغاز شده بود؛ مثلاً در فرانسه حتی پیش از جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۱۲ کارگران ارزان قیمت از شمال آفریقا به این کشور عازم شدند. در آلمان در فاصله سال های ۶۳-۶۰ تا ۱۹۶۰ تعداد زیادی از کارگران مسلمان به این کشور مهاجرت کردند.

این مهاجرت ها تا حدودی به میزان و چگونگی ارتباط، علقه و پیوند کشورهای مبدأ با کشورهای اروپایی بستگی داشت؛ مثلاً در آلمان بیش از هر ملتی دیگری، ترک ها مهاجرت کرده اند؛ یعنی به دلیل ارتباط و قراردادی که بین آلمان و ترکیه بوده، تعداد زیادی از کارگران از ترکیه به آلمان رفته اند که به عنوان «کارگر مهمان»^۴ در آنجا به کار مشغول شدند؛ حتی امکاناتی برای آنها فراهم

^۲ Kurt Flasch

^۳ Meister Eckhart

^۴ Gastarbeiter

شده؛ همچون راهاندازی رادیو به زبان ترکی تا فرهنگ کارگران مهاجر با فرهنگ غالب در آلمان هماهنگ شود. این پدیده را پدیده «ادغام» یا «Integration» می‌نامند. معنی واقعی این واژه «استحاله» است؛ یعنی مهاجر آنقدر در فرهنگ جدید غرق شود تا بصورت کامل ویژگی‌های فرهنگ جدید را بپذیرد به گونه‌ای که نشانی از فرهنگ پیشین در او دیده نشود. این برنامه از همان ابتدای مهاجرت شروع شده و تاکنون نیز روی آن کار می‌شود.

در آلمان پس از روی کار آمدن «آنگلا مرکل»، صدر اعظم فعلی آلمان یعنی حدود ۶-۷ سال پیش، سالی دو بار مراسم گردهمایی‌ای به نام «Islam Conference» برای مسلمانان برپا می‌شود. در این مراسم که وزیر کشور آلمان، گرداننده آن است و نمایندگان گروه‌های مختلف اسلامی دعوت می‌شوند، به پدیده «ادغام» یا «استحاله» به عنوان موضوع اصلی پرداخته و بر ضرورت صورت‌گرفتن آن تأکید می‌شود.

آنها در برپایی این طرح موفق نبوده‌اند؛ چراکه مهاجران در اجتماع‌هایی که اصطلاحاً «گتو» یا «ژتو» نامیده می‌شوند، دور هم جمع می‌شوند و برای خود محله تشکیل می‌دهند. این مسأله باعث می‌شود، برای آموزش زبان و فرهنگ آنها احساس نیاز نکنند و با زبان و فرهنگ خود به زندگی ادامه دهند. فرزندان آنان نیز یعنی نسل بعدی با وجود آنکه برای ورود به مدرسه و دانشگاه نیاز به آموختن زبان آلمانی دارند اما به دلیل پیوند به همان محله‌ها فرهنگ خود را حفظ کرده‌اند و بنابراین پدیده ادغام صورت نگرفته است.

در اینجا بحثی به نام «چندفرهنگی» یا «Multi-Cultural» طرح شد که در این باره نیز چندی پیش آنگلا مرکل اعلام کرد، سیاست چندفرهنگی در آلمان شکست خورد. سیاست چندفرهنگی می‌گفت، آنها نمی‌خواهند چند جامعه به اصطلاح «موازی» (Parallel) داشته باشند، بلکه آنها می‌خواهند فقط یک جامعه داشته باشند که این جامعه ممکن است فرهنگ‌های مختلفی همچون ترکی، فارسی، لبنانی، آفریقایی و... را در خود جای داده باشد، اما همه باید از یک فرهنگ پیروی کنند تا به جای آنکه آلمان کشوری چند فرهنگی شود، فرهنگ‌های دیگر در حالی که دین خود را دارند، از یک فرهنگ به عنوان «فرهنگ مینا» پیروی کنند. (من در بحث نظریه «اسلام اروپایی» که مبانی آن از همین نقطه به دست آمده، درباره «لایت کولتور»^۵ یا «فرهنگ مینا» یا «فرهنگ راهبر» توضیح خواهم داد. در واقع تعارض بین مسلمانان مقیم اروپا با دولت‌مردان، مردم و رسانه‌های این کشورها از اینجا آغاز می‌شود.)

ترکیب جمعیتی

ترکیب جمعیتی مسلمانان در کشورهای اروپایی نیز ناشی از مهاجرت مسلمانان به این کشورهاست.

- بیشترین تعداد مسلمانان با حدود پنج میلیون نفر در فرانسه ساکن هستند. بیشتر این مسلمانان از کشورهای آفریقایی

⁵ leitkultur

مانند مغرب و الجزایر که مستعمره فرانسه بوده‌اند، به این کشور مهاجرت کرده‌اند.

- دومین گروه مسلمان در آلمان ساکن هستند. این گروه جمعیتی بالغ بر ۳/۵ میلیون (در آمارهای جدید بیش از چهار میلیون) نفر را شامل می‌شوند که از این تعداد حدود ۲/۵ تا سه میلیون نفر از آنان را مسلمانان ترک‌زبان تشکیل می‌دهند. ترک‌ها چندان با پدیده ادغام همگرا نیستند و فعالیت‌های خود را انجام می‌دهند به عنوان مثال مؤسسه «دیانت اسلامی» (DTIB) مراکز مختلف اسلامی آنها را نظارت و رهبری می‌کند و بین همه مراکز اسلامی آنها و مساجد در سراسر آلمان رابطه برقرار می‌کند. هم‌گرایی بین ترک‌ها تا بدانجاست که یک‌بار در یکی از بخش‌های خدماتی وقتی تصمیم به اعتصاب گرفتند، آن بخش به طور کلی از کار افتاد. یکی از کارهایی که در کشور ما باید صورت گیرد، همین نکته است؛ یعنی ظرفیت مهاجران ایرانی باید شناخته و روی آن کار شود. کارهایی صورت گرفته؛ اما به پای پیوستگی میان ترک‌ها در آلمان نمی‌رسد.

- در انگلستان کمتر از دو میلیون مسلمان زندگی می‌کنند که بیشتر تباری هند و پاکستانی دارند.

- در هلند نیز حدود ۷۰۰ هزار مسلمان ساکن هستند که بیشتر از هندوستان آمده‌اند.

- در اتریش که دین اسلام از مدت‌ها پیش به عنوان دین رسمی پذیرفته شده بود و به عنوان نخستین کشور اروپایی‌ای که این کار را کرده، سابقه به نسبت طولانی‌تری نسبت به دیگر کشورها در پذیرش دین اسلام دارد، حدود ۳۷۵ هزار مسلمان ساکن هستند. بیشتر آنان نیز تباری عرب یا ترک دارند.

- در اسپانیا حدود ۴۰۰ هزار و در یونان نیز حدود ۱۵۰ هزار مسلمان سکونت دارند.

به گفته یکی از محققان از ۵۷ کشور اسلامی در اروپا مهاجر وجود دارد؛ با وجود این به علت پراکندگی مسلمانان هم به لحاظ قومیت، هم رنگ و نژاد و هم مذهب به مشکل دچار شده‌اند؛ مثلاً در آلمان برای نوشتن کتاب درسی «تعلیمات دینی» به این دلیل که مسلمانان نتوانسته‌اند با یکدیگر به تفاهم برسند، خود آلمانی‌ها دست به کار شده و این کتاب را تهیه کرده‌اند.

این اختلاف‌ها باعث می‌شود آنها نتوانند در مورد آینده جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تصمیم‌گیری کنند؛ چنانچه مسلمانان در عرصه سیاست در اروپا به هیچ وجه ورود پیدا نکرده‌اند؛ هم به آنها اجازه داده نمی‌شود و هم میانشان وحدت و هم‌دلی نیست؛ به همین دلیل نزدیک به انتخابات فقط برای جمع‌آوری رأی مسلمانان برخی شعارها مبنی بر ایجاد تساهل و تسامح، احترام به ادیان مختلف و... سر می‌دهند و پس از آن دوباره آنها را نادیده می‌گیرند؛ البته به ندرت در شورای شهرها، شهرداری‌ها، برخی احزاب و... ورود پیدا کرده‌اند؛ اما این ورود به میزان تأثیرگذاری نیست.

مقایسه تبلیغات علیه اسلام در دوره اول و دوم

بحث «اسلام‌هراسی» و «اسلام‌ستیزی» که به سبب گسترش و رشد اسلام در اروپا طرح می‌شود، موضوعی است که بین دو دوره‌ای که از آن یاد کردیم، مقایسه خواهیم کرد. در واقع در اینجا مشخص می‌شود این بحث، مربوط به زمان فعلی نیست، بلکه از همان ابتدای ورود اسلام به این کشورها وجود داشته است.

دوره اول، ترجمه‌های تحریف‌شده و ردیه‌نویسی

در قرن یازدهم میلادی برای آنکه اروپای مسیحی با خطر ورود اسلام مبارزه کند، قرآن را به دستور پیتر مقدس توسط «رابرت کینی»، به شکل تحریف‌شده به زبان لاتین ترجمه شد. پس از آن نیز قسمتی به نام «الهیات محمد بن عبدالله [ع]» به آن اضافه می‌شود که برخی مباحث تاریخی نادرست است.

در مرحله بعد با استناد به این ترجمه «ردیه‌نویسی» (ردکردن قرآن) آغاز شد که تا قرن شانزدهم ادامه دارد. به عنوان توضیح در اینجا به این مسأله اشاره می‌کنم که در آلمان تاکنون ۱۷-۱۸ بار قرآن ترجمه شده که چهار ترجمه از میان آنان منظوم است؛ از جمله ترجمه زیبای «فردریش روکرت»^۶. درست در آخرین سال‌هایی که آنها خود را نزدیک به دوره روشننگری می‌دیدند، یعنی پایان قرن هفدهم، ترجمه‌ای از «دیوید فردریش مگرلین»^۷ چاپ شد که بر روی جلد آن نسبت‌های ناروا به پیامبر اسلام (ص) داده شد.

بنابر این می‌توان مشاهده کرد، با وجود آنکه تا قرن هفدهم که بحث روشننگری، تلورانس، احترام به عقاید دیگران، رواداری و... وجود داشت، چنین ترجمه‌هایی ارائه می‌شد. ردیه‌های بسیاری بر قرآن نوشته شده؛ از جمله ردیه‌های مشهور در این دوران می‌توان به ردیه‌های «نیکولایوس فن کوزانوس» (۱۴۶۴-۱۴۰۱)، «دیو نیسوس کارثو سیانوس» (۱۴۷۱-۱۴۰۲/۳) و «خوان دوتور کمادا» (۱۴۶۸-۱۳۸۸) اشاره کرد.

ردیه‌نویشتن بر قرآن را می‌توان با قرآن‌سوزی‌های زمان فعلی مقایسه کرد. نخستین نقطه‌ای که غرب در رویارویی با اسلام و مسلمانان به آن حمله کرده، قرآن بوده و اکنون نیز آن را می‌سوزانند و مقالات بسیاری در مطبوعات غربی در دشمنی با این کتاب الهی چاپ می‌شود؛ مانند مقاله‌هایی که در آن کاملاً «جهاد» را مقابل «ترور» قرار می‌دهند. آخرین نمونه هم در این مورد اتفاقی است که در نروژ رخ داد^۸ که بی‌درنگ پس از آن، به «اسلام‌گرایان» نسبت داده شد؛ حال آنکه یک مسیحی بنیادگرای افراطی آن را انجام داده بود؛ چراکه آنها معتقدند، هویت اروپا، هویتی مسیحی است و نباید هویتی اسلامی پیدا کند.

نمونه دیگر اتفاقی است که برای «مروه الشربینی» رخ داد. همسر مروه الشربینی در دادگاه به «آلکس» که در حال چاقوزدن به مروه بود، حمله کرد و پلیس به جای حمله به آلکس، جلوی همسر مروه را گرفت؛ یعنی به دلیل چهره شرقی آن مرد، او را مقصر دانست و به سمت همسر شربینی شلیک کرد.

^۶ Friedrich Rueckert

^۷ David Friedrich Megerlin

۸. بمب‌گذاری در نروژ، جمعه ۲۲ جولای، ۳۱ تیر ۱۳۹۰

پرفسور «هارتموت بوبتسین»، دانشمند معاصر آلمانی و استاد دانشگاه در آلمان، کتابی با عنوان «قرآن در عصر اصطلاح‌طلبی» به رشته تحریر درآورده و نقش قرآن را در خردورزی غرب در این دوران نشان می‌دهد. او قرآن را کتابی می‌داند که بیش از هر کتاب دیگری در غرب مورد بدفهمی قرار گرفته است. این کتاب، کتاب جالبی است.

«مونتگمری وات» در کتاب خود تصویر ارائه‌شده در قرون وسطی و دوره‌های گذشته (دوره اول) را شامل این چهار مؤلفه می‌داند:

۱. اسلام مذهب خشونت و شمشیر

۲. اسلام مذهب افراطی و زیاده‌رو

۳. [حضرت] محمد (ص) ضد مسیحیت

۴. اسلام، مذهبی نادرست و همراه با تحریف عقلانی واقعیت

دوره دوم

اکنون نیز همین حرف‌ها با ادبیات دیگری گفته می‌شود؛ مثلاً به جای خشونت و شمشیر از «ترور» استفاده می‌کنند؛ همچنین واژه‌های دیگر مانند «افراط‌گرایی اسلامی»، «جنگ‌طلبی» و... که البته برخی گروه‌هایی که دست پرورده سیاست و سیاستمداران غربی‌اند، به این فضا دامن می‌زنند؛ اما واقعیت این است که اسلام از همه این موارد مبراست؛ از جمله اقدامات صورت‌گرفته در عصر حاضر می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- پیوند دادن اسلام و قرآن با ترور
- آتش‌زدن قرآن و تبلیغ علیه این کتاب مقدس
- معرفی کردن اسلام به عنوان دین افراط‌گرایی
- معرفی کردن مسلمانان به عنوان خشونت‌گرا و جنگ‌طلب

دوره میانی

بین این دو دوره، دوره‌ای بین قرن هفدهم و هجدهم، برخی اندیشه‌های روشنگری که «عقل‌گرایی» را به عنوان یکی از مؤلفه‌های روشنگری می‌دانستند، معتقد بودند که باید تساهل، تسامح و تلورانسی به وجود آید و تلورانس را چنین معنا می‌کردند که ما بتوانیم عقاید دیگران را تحمل کنیم. برخی متفکران در این دوره از این دیدگاه پیروی کرده و به دین اسلام نزدیک شده‌اند. آنها اسلام را ستوده‌اند؛ نمونه بارز آن «گوته» شاعر بزرگ آلمانی است که در دیوان شرقی خود قرآن را کتاب کتاب‌ها می‌داند و در شعری چنین می‌سراید: «من نمی‌دانم که قرآن حادث است یا قدیم؛ اما می‌دانم که قرآن کتاب کتاب‌هاست.» یا شعر زیبایی به نام «نغمه محمد (ص)» (Mohammed Gesang) که در آن پیامبر (ص) را تشبیه کرده، به رودی که از کوهساران سرچشمه

می‌گیرد و به اقیانوس می‌رسد و همه رودها که برادران اویند، با خود همراه می‌کند. منظور او از این تشبیه، اشاره به اتحاد است. «اقبال لاهوری» نیز در شعری در کتاب «پیام مشرق»، این تشبیه را با استفاده از تمثیل «جوی آب» به شعر درآورده است.

در اینجا می‌بینیم که نگاه‌ها به اسلام تغییر می‌کند؛ حتی در ترجمه قرآن در این عصر ملایمت بیشتری به خرج می‌دهند و کمتر به پیش‌داوری دچار می‌شوند؛ همچنین برخی اسلام‌شناسانی که در حوزه مطالعات اسلامی کار می‌کنند، با ترجمه کتاب‌های اسلامی آرام‌آرام جامعه و تمدن اسلامی را به غرب معرفی می‌کنند.

من به این دوره برای علمی‌تر شدن بحث اشاره کردم تا فقط نقاط منفی را نگفته باشیم. واقعیت این است که کسانی که اسلام را به غرب معرفی کردند، بیشتر خود غربی‌ها بوده‌اند تا مسلمانان؛ یعنی از قرون پانزدهم و شانزدهم به بعد که کرسی‌های «زبان و ادبیات عرب» و «زبان و ادبیات فارسی» در غرب ایجاد می‌شود، مستشرقانی - که البته نیت استعماری نیز داشتند - راهی سرزمین‌های اسلامی می‌شوند و در راه بازگشت برخی آثار و نوشته‌ها را به زبان‌های غربی ترجمه می‌کنند. علاقه‌مندی‌گفته به حافظ هم به دلیل ترجمه «هامر پورگشتال» (Hammer-Purgstall)، نماینده دربار اتریش در استانبول در دوران عثمانی است که هرگز به ایران نیامد؛ ولی در همان دربار زبان فارسی را فراگرفت و حافظ را ترجمه کرد. همان ترجمه، مقدمه‌ای برای شناخت گوته از ایران و اسلام شد. مترجمان دیگری همچون «لسینگ»، «هردر» و «هاینه» نیز بوده‌اند که جالب است بدانید، هاینه نماینده‌ای به نام «المنصور» نوشته که در آنجا جمله‌ای دارد که با بحث قرآن‌سوزی و... مرتبط است؛ گویا در آن زمان‌ها هم قرآن را می‌سوزانده‌اند. او می‌گوید: «کسانی که کتاب‌ها را می‌سوزانند، انسان‌ها را هم خواهند سوزاند».

اقلیت مسلمان:

آنچه در حال حاضر در کشورهای اروپایی با آن روبه‌رویم، موضوع بحث ماست که من این را به دو بند تقسیم کرده‌ام؛ ۱. تهدیدها، ۲. فرصت‌ها

۱. تهدیدها

مؤلفه اول «هراس» است. دولتمردان اروپایی از رشد اسلام در اروپا نگران‌اند. رشد جمعیت در کشورهای اروپایی منفی است؛ علت آن نیز آموزه‌های ناشی از تفکرات خودشان است که به فروپاشی بنیان خانواده منجر شده است. امروز جمعیت کشورهای اروپایی، جمعیتی پیر است. شاید آن زمانی که هیتلر به نژاد سفید و برتر آریایی خود می‌بالید، فکر نمی‌کرد، روزی یک مهاجر سیاه‌پوست، بازیکن تیم ملی آلمان شود. در این بین، مسلمانان رشد جمعیت بالایی دارند و این قضیه موجب نگرانی آنها شده است. «ساراتسین»^۹ یکی از اعضای اصلی بانک مرکزی فدرال آلمان کتاب پرفروشی به چاپ رسانده که در آن عرب‌ها را به

^۹. Sarazin

حیواناتی تشبیه کرده که پشت سر هم زادوولد می‌کنند. این کتاب بسیار موجب ناراحتی مسلمانان شد و در پایان آنگلا مرکل، صدر اعظم آلمان به‌ناچار او را از کار برکنار کرد.

در اینجا مشخص می‌شود که شخصیت‌های افراطی‌ای در سطوح بالای سیاست آلمان قرار دارند که چنین نگاهی به مسلمانان دارند. ساختار آلمان ایالتی است و هر ایالتی می‌تواند در پارلمان خود، قانونی تنظیم کند و طبق آن، امور داخلی ایالت خود را بگرداند؛ بر این اساس کسانی که در این پارلمان‌ها هستند که تعداد زیادی هم می‌باشند، با چنین تفکراتی می‌توانند بر مسلمانان سخت‌گیری کنند. آنها می‌گویند، جمعیت مسلمانان به‌سرعت در حال رشد است؛ حال آنکه رشد جمعیت کشور ما منفی است؛ بنابراین به‌زودی اسلام قاره اروپا را می‌گیرد.

به‌تازگی یکی از راست‌گرایان افراطی، سخنرانی‌ای به نام «اوی‌راییا» یا «یورابیا»¹⁰ (ترکیب یورو با اروپا و عرب) داشته که با این نام خواسته نشان دهد، سرانجام اروپا به اینجا ختم خواهد شد؛ یعنی کشوری به نام عربستان اروپایی خواهیم داشت؛ بنابراین با چنین واژه‌سازی‌هایی نگرانی‌های خود را از این مسأله بیان می‌کنند.

مؤلفه دوم «هویت» است. دولتمردان اروپایی از رشد اسلام در اروپا نگران‌اند و علت این نگرانی بحث هویت است. آنها معتقدند هویت اروپا، هویتی مسیحی است؛ نه اسلامی و اگر روزی اروپا به قاره مسلمان‌نشینی تبدیل شود، از هویت خود دور شده است. این مسأله را بنیادگرایان مسیحی تبلیغ می‌کنند و در این نقطه اشتراک بسیاری با راست‌گرایان افراطی دارند؛ نمونه آن «خیرت ویلدرز» هلندی است که فیلم «فتنه» را ساخته است. همان‌طور که می‌دانید قدرت سوم در پارلمان هلند، افراط‌گرایان هلندی‌اند؛ یعنی کسانی که معتقدند اگر کسی حجاب داشت، باید مالیات بپردازد. این عده برای آنکه هویت اروپا که به نظر آنان هویتی مسیحی است، تغییر نکند، «مبارزه با نمادهای اسلامی» را در اروپا آغاز کرده‌اند که مؤلفه سوم است؛ از جمله این نمادها «مناره» است. در سوئیس با همه ادعایی که به عنوان آزاداندیشی دارند، راست‌گرایان افراطی به جمع‌آوری امضاء برای ساخته‌نشدن مناره پرداخته‌اند؛ چراکه مناره‌ها فرهنگ و هویت اروپا را به هم می‌زنند؛ همچنین رفتارندم برگزار کردند که این مسأله در آن رأی آورد و از دو سال گذشته تاکنون ساختن مناره در سوئیس ممنوع شده است؛ حتی مسلمانان این کشور به برخی دادگاه‌های بین‌المللی شکایت کرده؛ اما نتیجه‌ای نگرفته‌اند؛ چراکه دادگاه‌های بین‌المللی این را موضوعی داخلی دانسته‌اند.

نماد دیگر «برقع» یا «بورکا» است که غربی‌ها آن را «حجاب کامل» می‌دانند. دشمنی با حجاب هم به عنوان نماد اسلامی بودن آن است؛ وگرنه چنانچه می‌دانید حجاب واجب است؛ اما استفاده از برقع واجب نیست. برقع اکنون در بلژیک و فرانسه ممنوع شده و به‌تازگی نیز در ایتالیا طرح ممنوعیت استفاده از آن به مجلس رفته است؛ پرسش اینجاست اروپاییان برای مشکلات اقتصادی خود، لایحه و طرح به مجلس نمی‌برند؛ اما در این مورد این کار را انجام می‌دهند. مگر چند نفر در کل اروپا ممکن است از برقع استفاده کنند؟ طبق آمار، تعداد زنانی که ممکن است در فرانسه از برقع استفاده کنند، شاید هزار نفر باشند. آیا واقعاً کار این زنان تا این

¹⁰ eurabia

حد حساس است که حتماً باید درگیر لایحه و پارلمان و... شود؟ آنها در واقع با این کار می‌خواهند علیه نمادهای اسلامی تبلیغ کنند و می‌گویند کسی که از برقع استفاده می‌کند، چون نمی‌توان چهره‌اش را دید، می‌تواند از برقع برای اقدامات تروریستی و... استفاده کند؛ یعنی برقع را هم به تروریستم می‌چسبانند.

در مورد «حجاب» هم همین‌طور است. مسلمانان حجاب را یک فریضه دینی می‌دانند و می‌گویند، هر زن مسلمان موظف است حجاب داشته باشد و غربی‌ها می‌گویند، این فریضه دینی نیست، بلکه نمادی سیاسی است. هرکس حجاب دارد، یعنی تفکرات افراطی دارد؛ ضمن آنکه «لانیسته» را در فرانسه نادیده می‌گیرد و آن را مخدوش می‌کند. لانیسته به این معنی است که کسی حق ندارد عقاید خود را به دیگری تحمیل کند. اگر معلمی با حجاب به مدرسه برود، به این وسیله عقیده خود را به دانش‌آموز منتقل کرده و این مخالف روح لانیسته است. مسلمانان در پاسخ به این استدلال می‌گویند، پس چرا معلم مسیحی صلیب را و معلم یهودی نمادی از دین خود می‌برد؟ پاسخ به این پرسش، سکوت است؛ یعنی پیروان بقیه ادیان اگر از نمادهای دین خود استفاده کنند، هیچ عقیده‌ای را منتقل نمی‌کنند؛ ولی کار مسلمانان، سیاسی است.

مؤلفه بعدی، «تبلیغات رسانه‌ای علیه مسلمانان» است که در غرب بسیار شدید است. کسانی که به زبان‌های خارجی تسلط دارند، کافی است که نگاهی به وبلاگ‌های آنان بیندازند تا متوجه این قضیه بشوند. به جز فیلم‌ها، تئاترها و... در فضای مجازی، گروه‌های راست افراطی و صهیونیست‌ها بسیار فعال عمل می‌کنند.

با وجود تضاد بین اسرائیل و صهیونیست با راست‌گرایان افراطی که «نئونازی» اند و با هولوکاست و... مخالف‌اند، جالب است که به این دلیل که هر دو گروه با رشد اسلام در اروپا مخالف‌اند، با یکدیگر هم‌دست شده‌اند. چندی پیش اسرائیل، سران گروه‌های راست افراطی را به «تل‌آویو» دعوت کرد و در آنجا چندین جلسه در مورد اجرایی کردن پروژه مخالفت با اسلام گذاشتند؛ برای مثال برخی سایت‌ها مانند «PINews.net» که کاملاً مربوط به صهیونیست‌هاست یا کسانی همچون «هنریک ام برودر»، طنزنویس مشهور و صهیونیست «اشپیگل»، صرفاً درباره موضوع اسلام ستیزی قلم می‌زنند.

«افزایش حملات راست‌گرایان افراطی» مؤلفه بعدی است. رخدادهای اجتماعی که زمینه‌ای برای مخالفت با اسلام را فراهم کرده، بحث راست‌گرایی افراطی است. اروپا با مشکلات اقتصادی روبه‌روست؛ به‌ویژه بیکاری که در کشورهای بلوک شرق بیشتر است و این مسأله سبب به‌وجود آمدن تمایلات افراطی است؛ مثلاً در شرق آلمان که پیش‌تر بلوک شرقی بوده و بیکاری در آن زیاد است، تمایلات افراطی بالاست. آنها می‌گویند، کار و امکانات فقط باید برای ملت خودمان باشد و خارجی‌ها را باید از کشور اخراج کرد. خارجی‌ها مشاغل ما را تصاحب کرده‌اند و باعث شده‌اند سطح اجتماعی ما تنزل پیدا کند. آنها دارند هویت ما را می‌گیرند و اروپا را اسلامی می‌کنند؛ بنابراین ما نمی‌توانیم با آنها زندگی کنیم.

گزارش‌های زیادی دربارهٔ حمله به مساجد، به‌آتش‌کشیدن اماکن مسلمانان، توهین به قبرستان‌های مسلمانان و... وجود دارد. در مراودات اجتماعی تضادهای بسیاری بین ملی‌گرایان و راست‌گرایان افراطی با مسلمانان به وجود می‌آید. برخی اصلاً رسانه‌ای نمی‌شود و برخی در همان‌جا حل و فصل می‌شود؛ ولی تعداد این اتفاقات بسیار بالاست.

قضیهٔ «مروه شربینی» شاید ساده به نظر آید؛ اما واقعاً ساده نیست. مردی به نام آلکس به این زن می‌گوید که نباید بچه‌ات در اینجا تاب بخورد و این مسأله به دعوا منجر می‌شود. کار به دادگاه می‌کشد، در مرحلهٔ اول دادگاه حکم را به نفع مروه می‌دهد؛ اما در تجدیدنظر توهین‌های آلکس ادامه می‌یابد و در پایان به مروه با چاقو آسیب می‌رساند و او را به شهادت می‌رساند؛ حال آنکه دادگاه حتی او را بازرسی نکرده تا با سلاح سرد وارد دادگاه نشود؛ اما به شوهر او تیراندازی می‌کند و او را راهی بیمارستان می‌کند. جالب آنکه تا سه روز هیچ‌یک از رسانه‌های آلمان خبری از این موضوع درج نمی‌کنند تا آنکه جسد مروه به مصر می‌رسد و خبر پخش می‌شود؛ اما در نهایت خیلی زود قضیه را لاپوشانی کردند و تمام شد.

تنش‌های میان راست‌گرایان افراطی و مسلمانان بسیار رخ می‌دهد؛ حتی در مترو و اتوبوس آنها را بلند می‌کنند تا خود بنشینند و توهین‌های دیگر. از یکی از کسانی که به ایران بازگشته بود، علت بازگشت او را پرسیدند و پاسخ داد: «همین که مرا خارجی خطاب می‌کنند، از صدها توهین برای من بدتر است.» زمینهٔ اجتماعی این اتفاقات، چنانچه گفته شد، همان بیکاری‌ها هستند. هدف از اتفاقی هم که در نروژ افتاد، از بین بردن کسانی بود که معتقد بودند باید با مسلمانان تعامل داشت.

مورد بعد، «امنیتی کردن فضای جامعه به بهانهٔ مبارزه با اسلام‌گرایان افراطی» است؛ به‌ویژه پس از یازده سپتامبر این موضوع رشد بیشتری داشته است. تفتیش مساجد، بازرسی منازل مسلمانان به بهانهٔ ظن و بدگمانی،

گاهی می‌گویند القاعده ویدئویی منتشر کرده و از یک بمب‌گذاری خبر داده است؛ مثلاً در لندن ماشینی جلوی پارلمان این کشور پارک شده بود که می‌گفتند، شاید در آن بمب باشد و وقتی آن را بازرسی کردند، متوجه شدند چنین چیزی نیست؛ اما به این بهانه هیاهوی بسیاری به راه انداختند و فضا را امنیتی کرده بودند. از این اتفاقات به‌ویژه نزدیک به انتخابات‌ها بسیار رخ می‌دهد و هشدارهای امنیتی بسیاری به راه می‌افتد تا سرانجام انتخاباتی برگزار شود.

مؤلفهٔ دیگر «اسلام‌ستیزی: نژادپرستی در لباسی نو»

«حمایت از منتقدان و توهین‌کنندگان به اسلام توسط دولتمردان غربی» هم از دیگر مؤلفه‌های تهدیدهاست. در این میان جالب است که خود سردمداران و دولتمردان غربی نیز شعار نوع‌دوستی می‌دهند؛ اما در عمل از مخالفان اسلام حمایت می‌کنند؛ مثلاً سال گذشته آنگلا مرکل به کاریکاتورریست دانمارکی‌ای که کاریکاتور پیامبر (ص) را کشیده بود، جایزه داد و گفت، در اینجا همه باید هم را تحمل کنند و مسلمانان هم باید یاد بگیرند که برخوردی در برابر این اهانت‌ها نشان ندهند؛ حال آنکه این همان «مسلمان استحاله‌شده» است چه هدفی از این کار می‌تواند وجود داشته باشد؟

اگر کسی بخواهد تابعیت کشور آلمان را بگیرد، پرسشنامه ۱۸ سؤالی‌ای را پر می‌کند که انسان از طرح پرسش‌های آن شرم می‌کند. گاهی با خود می‌اندیشم، اروپایی‌ها با همه ادعای خود مبنی بر فرهنگ طراز اول و رعایت حقوق بشر و... چطور ممکن است چنین سؤالاتی را طرح کنند؟! به قول اقبال: «فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ/ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ»

«اسلام‌ستیزی به عنوان نوعی نژادپرستی در لباسی نو» نیز از مؤلفه‌های دیگر تهدیدهاست.

هویت اروپایی، مهم‌ترین دغدغه غرب

آیا اسلام به اروپا تعلق دارد؟ خانمی به نام «هاجر اشپور» که به مکه سفر کرده و مسلمان شده، در آغاز سفرنامه خود چنین می‌نویسد: «من در کنار ستون‌های مسجدالحرام نشسته‌ام. با خود فکر می‌کنم که من دختری از جنگل سیاه (منطقه ای در آلمان) کجا و اینجا کجا؟ آیا می‌شود آلمانی باشی و مسلمان باشی؟» این پرسشی است که این خانم طرح می‌کند که آیا می‌شود هم آلمانی بود هم مسلمان؟ یا آنکه اسلام مربوط به شرقی‌هاست و اروپایی‌ها باید مسیحی باشند. وی البته پاسخ می‌دهد که آری، اسلام دینی کامل و متعلق به همه انسان‌هاست.

اروپایی‌ها هویت خود را مسیحی می‌دانند. این نکته را بارها در دیدارهایی که پاپ با سران کشورهای اروپایی داشته، گوشزد کرده است.

اسلام اروپایی

نظریه «اسلام اروپایی» برای حفظ هویت اروپایی طرح شده است. برخی کسانی که با اسلام موافق بودند، نظریه‌ای به نام «نظریه اسلام اروپایی» (Euro-Islam) را طرح کرده‌اند. این نظریه را نخستین بار «بسام تیبی»، استاد دانشگاه «توبینگن» که اهل سوریه است، تعریف کرد. طبق این نظریه گفته می‌شود، باید برای مسلمانان اروپا، اسلام جدیدی تعریف شود که همه تنوع‌ها و تکررها در درون آن هم‌سان شوند؛ به این ترتیب باید چارچوب هویتی‌ای برای آنان در نظر بگیریم؛ اما این چارچوب باید با قانون اساسی اروپایی و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل هم‌نوا باشد.

تیبی در کتابی به نام «اروپا بدون هویت» می‌گوید: «هجرت و مهاجرت یکی از ابزارهای گسترش دین اسلام است.» استدلال وی این است که: «تاریخ اسلام با هجرت آغاز شده است. اسلام به مسلمانان می‌گوید به کشورهای دیگر مهاجرت کنید و دین خود را به آن کشورها ببرید.» جالب است که اولین شعری هم که گوته در دیوان شرقی خود دارد، به نام «هجری» است و خود می‌گوید: «من می‌خواهم هجرتی معنوی از غرب به شرق داشته باشم.» تیبی در ادامه می‌گوید: «هجرتی که در حال شکل‌گیری است به نوعی عامدانه است؛ به این منظور که هویت اروپا را تغییر دهد.»

او همچنین می‌افزاید: «هجرت و مهاجرت دو نتیجه به همراه داشته است؛ ۱. مهاجران مسلمانان فقط نیروی کار نیستند، بلکه پتانسیلی از مهاجران «بنیادگرا» (Fundamentalist) به اروپا ورود پیدا می‌کنند. ۲. هم‌زیستی این مهاجران با محیط تازه

امکان‌پذیر نیست.» یعنی آنها نمی‌توانند از فرهنگ پیشین خود فاصله بگیرند؛ بنابراین تیبی پیشنهاد می‌کند، باید فرهنگی تعریف شود که اسم آن را «فرهنگ مبنا» یا «فرهنگ راهبر» (Leitkultur) می‌گذارد.

بر اساس فرهنگ مبنا برای مهاجران باید این نکته روشن شود که پس از ورود به سرزمین تازه هر کسی نمی‌تواند هر آنچه دوست دارد، انجام دهد. بر اساس نظر تیبی فقط هنگامی که اروپا از ارزش‌های لیبرال خود به عنوان حرف آخر دفاع کند، می‌تواند به مهاجران نوعی فرهنگ مبنا را عرضه نماید. تیبی سپس هشدار می‌دهد، چنانچه اروپاییان این فرهنگ مبنا را عرضه نکنند، مسلمانان خواهند بود که فرهنگی مبنا را به عنوان جایگزین عرضه کنند و این بدان معناست که ارزش‌های اروپایی به وسیله قوانین شریعت جایگزین خواهند شد. او می‌گوید، این فرهنگ راهبر شامل این مؤلفه‌هاست:

۱. جدایی دین از سیاست

۲. حقوق بشر

۳. پلولاریسم فرهنگی و مذهبی

۴. دموکراسی

۵. جامعه مدنی

به این ترتیب هرکس با این فرهنگ مبنا کنار آمد، به دین اسلام اروپایی وارد شده و می‌تواند در جامعه اروپا زندگی کند. در مجموع منظور تیبی این است که مسلمان مهاجر باید اسلامی داشته باشد که در حد فردی خودش پاسخگو باشد و در جامعه نباید بروز و ظهوری داشته باشد؛ همچنین صرفاً یک اعتقاد درونی باشد و کاملاً از قانون اساسی رایج در غرب و حقوق بشر پیروی کند؛ همان حقوق بشری که در واقع حقوق بشر برهنگی است.

تنوع قومیتی و مذهبی مسلمانان در اروپا

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، تنوع مذهبی و قومیتی مسلمانان در اروپا یکی از مشکلاتی است که در این قاره وجود دارد. باید کشورهای اسلامی در جاهایی که با یکدیگر اشتراک دارند، متحد شوند و برنامه جدی‌ای درباره بحث اقلیت مسلمان در اروپا داشته باشند. اگر چنین نشود، چندگانگی‌ای که وجود دارد به همراه تلاشی که برای استحاله و ادغام صورت می‌گیرد، مسلمانان را به سستی دچار می‌کند و آنها نمی‌توانند به حقوق اجتماعی خود دست پیدا کنند.

۲. فرصت‌ها

یکی از فرصت‌هایی که برای اقلیت مسلمان وجود دارد، این است که باید مشترکاتی می‌تواند مسلمانان را در اروپا با هم پیوند دهد، بیاییم و بکشیم آنها را حول این محور گرد آوریم؛ مثلاً در ماجرای فلسطین و ظلمی که به آنها می‌شود، مورد اتفاق نظر همه آزادی‌خواهان جهان است؛ چه برسد به مسلمانان. در ارسال کشتی‌های آزادی‌ای که به سمت غزه حرکت می‌کنند، مسیحی، نماینده پارلمان، انگلیسی، هندی و... حضور دارند. جالب است در سال‌های اخیر، بحث تظاهرات «روز قدس» بسیار جدی گرفته شده است.

موضوعاتی از این دست که دردهای مشترک جهانی است و دغدغه هر مسلمانی در هر مذهب و زبان و قومیتی است، می‌تواند از آن محورهایی باشد که مسلمانان را متحد می‌سازد. این باور که مسلمانان در هر جای دنیا، با توجه به ظلم‌هایی که به آنها روا می‌دارند، باید با هم تعامل و همکاری داشته باشند، می‌تواند در اروپا هم رخ دهد که البته لازمه آن این است که به‌راستی کشورهای اسلامی‌ای که در مناطق مختلف اروپایی جمعیت مهاجر درخور توجهی دارند، با یکدیگر همکاری کنند و خودشان تصمیم بگیرند که به جای اینکه کرسی‌های اسلام‌شناسی، کتاب‌های درسی برای مسلمانان و... توسط دیگران مدیریت شود، خود مسلمانان این حق را به دست آورند.

در آخرین کنفرانس اسلامی که در آلمان برگزار شد، از مسلمانان خواستند تا برایشان جاسوسی کنند؛ یعنی گفته بودند، به ما بگویید چه کسی به مسجد می‌آید و می‌رود. این بحث موجب شد، کنفرانس به هم بخورد و خیلی‌ها جلسه را ترک کردند.

یکی دیگر از فرصت‌ها «ادامه روند ساخت اماکن مذهبی» است. این اماکن فرصت گردهمایی و تقویت مسلمانان را ایجاد می‌کند؛ همچنین «ایجاد انجمن‌های مردم‌نهاد» فرصت دیگری به شمار می‌آید. این کار صورت گرفته؛ البته به تعداد اندک که باید بیشتر شود.

«حضور فعال در عرصه‌های سیاسی برای احقاق حقوق شهروندی» هم فرصتی دیگر است؛ یعنی در سایه اتحاد، مسلمانان اقلیت تلاش کنند برای استفاده از راهکار قواعد دموکراسی‌ای که در آنجا وجود دارد، به منظور ورود به پارلمان‌ها، شهرداری‌ها و جاهایی که می‌توانند تصمیم‌گیرنده و تأثیرگذار باشند.

در انتخابات قبلی، یکی از سایت‌های آلمانی همه نماینده‌های مسلمان را در یک تبلیغ آورده بود و از مسلمانان دیگر خواسته بود به آنها توجه کنند. چنین اقداماتی می‌تواند تأثیرگذار باشد.

«برگزاری مراسم مذهبی و تقویت روحیه و بینش اسلامی» و «بهره‌گیری از ظرفیت‌های رسانه‌ای» نیز از فرصت‌های دیگر مسلمانان می‌تواند باشد. به هر حال با توجه به نقش رسانه‌ها در زمانه ما، فعال‌شدن مسلمانان اروپا به‌ویژه در فضای وب و استفاده

از شبکه‌های اجتماعی برای گردهم‌آوردن مسلمانان حول یک موضوع می‌تواند یکی از فرصت‌هایی باشد که نصیب مسلمانان می‌شود.

پرسش: به نظر می‌رسد از بعد از جنگ دوم جهانی، تعداد مسلمانان در اروپا افزایش یافته است. در ۶۰ سال اخیر مسلمانان چه نقاط راهبردی‌ای را به دست آورده‌اند؟ آیا توانسته‌اند در ساختار اروپا از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جایگاهی داشته باشند؟ آیا آماری مثلاً از تعداد استادان مسلمان، نمایندگان پارلمانی و مدیران حوزه اقتصادی وجود دارد؟ البته مسلمانان واقعی و کسانی که شاید متساهل باشند، اما علیه اسلام موضع‌گیری نکرده باشند.

دکتر اخگری: همان‌طور که اشاره کردید، هرچه باشد در طول این سال‌ها اگر مسلمانان تأثیرگذار نبودند که بالطبع این همه هیاهو، جنگ و ایجاد اسلام‌هراسی و... رخ نمی‌داد. به نظر من بیشترین تأثیرگذاری در حوزه فرهنگی بوده است؛ به‌ویژه پس از سال ۲۰۰۱ آمار گرایش به اسلام، یعنی مسیحیانی که مسلمان شده‌اند، بیشتر شده است. در آلمان، مرکزی وجود دارد به نام «آرشیو اسلام» که تغییر دین آنها را ثبت می‌کند. آمارها چندان دقیق نیست؛ با وجود این تا پیش از سال ۲۰۰۱ طبق این آمارها سالی ۳۰۰-۲۰۰ نفر ثبت می‌شد و پس از آن سالیانه ۲۰۰۰-۱۰۰۰ نفر را ثبت می‌کنند. یکی از علت‌های آن هم حضور مسلمانان معتقدی است که روح دین اسلام را با خود به آنجا برده‌اند.

در مواردی که شما اشاره کردید، آمارهای درخور توجهی وجود دارد؛ ولی آنچه برای اروپاییان بیشترین دغدغه را ایجاد کرده، همین گرایش به اسلام است که فقط علت آن رشد مهاجرت مسلمانان نیست و این فقط یکی از دلایل آن است. از دلایل دیگر این اتفاق این است که خود مسیحیان اروپا به دلیل تعالیم هدایت‌بخش اسلام به آن گرایش پیدا می‌کنند. این هم‌سو با خود روح فرهنگ اسلامی است که رخ داده است.

گفته می‌گوید، اولین باری که به اسلام علاقه‌مند شد، زمانی بود که دید سربازان مسلمانی که در سپاه نایلون بودند، به «وایمار» وارد شدند و در آن شهر نماز جماعت خواندند. نماز جماعت برای این شاعر ایجاد پرسش می‌کند و او از همان‌جا درباره دین اسلام به تحقیق می‌پردازد.

مسلمانان در حوزه‌های علمی بسیار ورود پیدا کرده‌اند و این به نفع اروپاییان تمام شده است. آنها در این مورد بسیار زرنگ‌اند. در قرن حاضر دیگر اسمی مانند «نیکلسون» نمی‌شنوید؛ کسی که در حوزه شرق‌شناسی قوی بود و برای تکمیل دانش خود به کشورهای شرقی سفر می‌کرد؛ چراکه اکنون شرقی‌ها خودشان به کشورهای آنان سفر می‌کنند و با گرفتن یک مدرک دکتری شرق‌شناسی درباره فرهنگ و کشور خود سخن می‌گویند؛ مثلاً بسام تیبی که سوریه‌ای است، وقتی این‌طور عمیق از درون خود مسلمانان به تحقیق می‌پردازد، غرب نیازی به تربیت شرق‌شناس پیدا نخواهد کرد.

در حوزه سیاست متأسفانه فرصت به مسلمانان داده نشده است. یکی از اعتراضات مسلمانان این است که اصلاً به بهانه‌های مختلف اجازه نمی‌دهند، رده‌های بالا به مسلمانان اختصاص یابد؛ مثلاً یک سیاستمدار ترک به نام «جم ازدمیر» که عضو حزب سبزهای آلمان شده بود تا جایی رشد کرد که می‌توانست در آن حزب، رئیس شود و رئیس حزب می‌تواند در آینده پست‌های رده‌بالای دولتی همچون وزارت هم بگیرد؛ چنانچه «یوشکا فیشر» که زمانی وزیر امور خارجه آلمان بود، نخست رئیس حزب سبزها بود؛ اما با ساختن پرونده‌ای به راحتی او را از صحنه سیاست کنار کشیدند.

در سطح نماینده پارلمان در پارلمان آلمان دو یا سه نفر ایرانی هم هستند که عضو حزب سبزها هم می‌باشند؛ اما چنین مواردی در حدی است که چندان تأثیرگذار نباشد؛ یعنی نمایش دموکراسی خوب اتفاق افتد، ولی در جایی که می‌خواهند در سطوح بالا گام بردارند، این اتفاق رخ نمی‌دهد؛ بنابراین به طور خلاصه، در عرصه اقتصاد، علم و دانش موفق بوده‌اند و بیشترین تأثیرشان هم در بعد فرهنگی بوده که خود دین اسلام را با خود به اروپا برده‌اند؛ ولی در حوزه سیاسی فرصت به مسلمانان داده نمی‌شود.

پرسش: به نظر شما کدام کشور برای مسلمانان بهتر است؟

دکتر اخگری: چندان نمی‌توان تمایز قائل شد؛ ولی دست کم هجده نسبت به اسلام در انگلستان نسبت به آلمان و فرانسه کمتر است؛ هرچند کمابیش همه در یک سطح‌اند. در آلمان که اسلام‌ستیزی زیاد است، در هلند بدتر است و... گویا هرچه قدر به سمت کشورهای حس ناسیونالیستی قوی‌تری دارند، می‌رویم، بدتر می‌شود. جالب آن است که در سوئیس وقتی درباره ممنوعیت ساختن مناره‌ها رأی‌گیری می‌کردند، همه «کانتون»های آلمانی زبان، رأی منفی دادند و «کانتن»های فرانسوی زبان، رأی مثبت دادند و چون کانتون‌های آلمانی بیشتر بود، در نهایت مناره ممنوع شد.

شاید در فرانسه با وجود همه اتفاقاتی که رخ می‌دهد، مانند خارج کردن مهاجران رومانی‌یابی و افراطی‌گری‌های سارکوزی هنوز فرانسه برای مسلمانان بهتر از آلمان باشد.

پرسش: چقدر رفتار و عملکرد اروپاییان مسلمان در تغییر افکار عمومی‌ای که دولتمردان و رسانه‌ها علیه مسلمانان به وجود آورده‌اند، نقش داشته است؟

دکتر اخگری: در خود اروپا که مسلمانان چندان با جامعه پیرامون خود مشکلی ندارند و بیشتر می‌کوشند خود را با جامعه وفق دهند و عملکردی مخالف آن نداشته باشند. بخشی از تعارض‌ها در مورد بحث نمادهای اسلامی و فرایض دینی که مسلمانان آن را رعایت می‌کنند؛ اما بدترین اتفاقی که برای مسلمانان رخ می‌دهد و غرب روی آن انگشت گذاشته، بحث «وهابیت»، «القاعده» و «طالبان» است؛ مثلاً ویدئوهایی که در یوتیوب پخش می‌کنند که خبر از اقدامی تروریستی می‌دهد، جو ایجاد می‌کند و مردم را می‌ترساند؛ البته معلوم نیست سرچشمه این کارها از کجاست؟

چندی پیش در آلمان گروهی را دستگیر کردند و هیاهوی تبلیغاتی بسیاری علیه آنان به راه انداختند. اعضای این گروه ۱۵ نفر بودند که از طریق اینترنت، افراط‌گرایی اسلامی را ترویج می‌کردند. جالب آنکه دادگاهی بدون اینکه این عده را دیده باشند، برگزار شد و برای هرکدام نیز حکمی صادر شد. بعدها در جایی خبری افشا کرد که نفر اصلی این گروه، کارمند اداره حفاظت از قانون اساسی آلمان بوده است. این خبر کاملاً مسکوت ماند. به نظر می‌رسید که این کار خودشان بوده؛ یعنی یک نفر از کارمندان خودشان به اسم اسلامی، حلقه‌ای درست کرده و عده‌ای را دور خود جمع کرده، برای آنکه عده‌ای را تحریک یا شناسایی کند؛ بنابراین ما نمی‌دانیم ویدئوهای منتشرشده در یوتیوپ هم کار خودشان است یا خیر؟ آیا در غارهای تورابورا در افغانستان آیا این قدر امکانات است که یک فیلم ویدئویی خوب و حرفه‌ای تهیه کنند و این قدر زبان‌دان دارند که این را به زبان‌های مختلف ترجمه کنند و سپس به یوتیوپ بفرستند؟

یکی از ویژگی‌های فضای وب و مجازی، ناشناس ماندن است و هویت انسان در این محیط، مجازی می‌شود. چطور می‌توان تشخیص داد که این ویدئو حقیقی است؟ حتی اگر حقیقت باشد، به هر حال نمی‌توان رد کرد که دیدگاه‌های افراطی وهابیون ضربات بسیاری را به اسلام وارد کرده است و دستاویز خوبی به غرب داده که تا می‌تواند علیه اسلام تبلیغ کند؛ یعنی بیشتر این حس تنفر از بیرون به داخل تزریق می‌شود؛ نه از داخل.